انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی
isa

مجله

GD
سال دهم / شماره دوم / اگوست ۲۰۲۰
https://globaldialogue.isa-sociology.org/

گفت‌وگوی جهانی

۱۰.۲

۳ شماره در سال به ۱۷ زبان

گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه با آلن کیله
ساری حنفی

اعتراضات و جنبش‌ها
نای‌لینگ سام
میشالیس لیانوس
خورخه روخاس هرناندس
گونیل هانسن روخاس
ریما ماجد

رسانه و سرمایه‌داری دیجیتال
مارلن فان دن اکر
ماریسول ساندوال
سباستین سوینیانی
مارک آندریویچ
جک لینچوآن کیو
تانر مرلیز
مندی تروگر

چشم‌انداز نظری
فرانسیس نیامجو

جامعه‌شناسی فیلیپین
لویی بندیکت آر اگناسیو
جان اندرو جی ایوانجلیستا
فیلومین سی گوتیرز
فیبی زوئی ماری یو سنچز

کووید-۱۹: پاندمی و بحران
جفری پله‌یرز
کلاوس دوره
ساری حنفی

بخش آزاد
> فضای شهری جنسیتی در بنگلادش
> انترناسیونالیسم کارگری و گردش آزاد سرمایه
> مواجهۀ پرتغال با راست افراطی

> سرمقاله

پاندمی و بحران «کووید-۱۹» مباحثات و تحوّلات را در بسیاری از کشورها در سراسر جهان تحت‌الشعاع قرار داده است. نقاط معروف به کانون‌های بحران یا شکاف میان کشورهای شمال و جنوب جهانی نشان می‌دهد که نابرابری‌های اجتماعی تا چه اندازه اهمیت دارند. نه فقط خدمات درمانی بلکه تحوّلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی پیش‌رو نیز در سال‌های آتی مایهٔ نگرانی خواهند بود. در برخی از کشورها بحران اقتصادی به بحران اجتماعی مستمر عمیقی منجر شده است و/یا سیاست‌های بازدارنده، دموکراسی را در معرض خطر قرار داده‌اند. مجلهٔ گفت‌وگوی جهانی در این شماره آغازگر مجموعه مقالاتی دربارهٔ این پاندمی و معنای آن برای جامعه و جامعه‌شناسی بوده است و از نویسندگان کشورها و مناطق مختلف دعوت می‌کند تا بینش‌هایشان را ارائه دهند. برای فتح باب این مجموعه، سه نویسنده تأملات خود را دربارهٔ کووید-۱۹ و تأثیرات آن به اشتراک گذاشته‌اند.

در بخش «گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه»، ساری حنفی با آلن کِیله، بنیان‌گذار جنبش و مانیفست همزیستی شراکتی مصاحبه‌ای انجام داده است. کیله دیدگاه نئولیبرال را نقد می‌کند، ریشه‌های «کونویوالیسم» (Convivialism) را شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که همزیستی شراکتی چرا و چگونه همچون «دال تهی» عمل می‌کند و افرادی را گرد هم می‌آورد که به خلق «جهان پسا-نئولیبرال» امید دارند و اهتمام می‌ورزند.

در سال‌های گذشته شاهد اعتراضات زیادی علیه گرایش‌های ضدّ دموکراتیک و تحوّلات نئولیبرال و تأثیرات نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر بازار بوده‌ایم. جنبش‌ها اجتماعی و اشکال جدید اعتراض ظهور یافته‌اند و سیاست‌های هستهٔ قدرت را در بسیاری از مناطق جهان به مبارزه طلبیده‌اند. نخستین پروندهٔ ما با مقالاتی از نای‌لینگ سام، میشالیس لیانوس، خورخه روخاس هرناندس، گونیل هانسن روخاس و ریما ماجد، به درک وضعیت هنگ‌کنگ، فرانسه، شیلی، لبنان و عراق کمک می‌کند.

پروندهٔ دوم نشان می‌دهد که چگونه رسانه و ارتباطات با انگیزهٔ سود جامعهٔ ما را شکل می‌دهند. مقالاتی که مارلن فان دن اِکر و سباستین سوینیانی گرد آورده‌اند، جنبه‌ها و اثرات مختلف دیجیتالی‌شدن و بازاری‌شدن ارتباطات را پوشش می‌دهند -از کاربران رسانه‌های اجتماعی در مقام کارگران بی‌مزد و نقش داده در مالکیت و انباشت سرمایه گرفته تا کارگران دیجیتال جدید در چین و تغییر ساختار سیستم‌های رسانه‌ای- و نشان می‌دهند که این روندها چقدر هماهنگ با دگرگونی سرمایه‌داری در جاهای مختلف جهان پیش می‌روند.

بخش «چشم‌انداز نظری» نیز به موضوع تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی می‌پردازد. فرانسیس نیامجو تأملی دارد روی ایدهٔ آفریقای غربی و مرکزی دربارهٔ انسان‌ها که در هستی‌شناسی «ناتمامی و مرکب‌بودگی انسان‌بودن» جای می‌گیرد و نشان می‌دهد که استفاده از تکنولوژی چگونه بر این ایده اثر می‌گذارد.

در بخشی از مجله که روی جامعه‌شناسی کشور یا منطقه‌ای خاص متمرکز است، فیلومین گوتیِرز مسئولیت دعوت از همکاران فیلیپینی را برای ارائهٔ موضوعات و یافته‌های مهم جامعه‌شناسانه بر عهده گرفته است. حاصل آن مجموعهٔ تحسین‌برانگیز یادداشت‌هایی دربارهٔ مطالعات شهری و جامعه‌شناسی مردم‌مدار و موارد دیگر است.

مقاله‌هایی که در بخش آزاد مجله گنجانده شده است، به مباحث مهم جامعه‌شناختی از جمله جنسیتی‌کردن فضای باز، بین‌المللی‌گراییِ کار، سرمایه‌داری مالی و واکنش به پوپولیسم جناح راستی می‌پردازد.■

بریگیت آولن‌باخر و **کلاوس دوره**،
سردبیران نشریهٔ گفت‌وگوی جهانی

> *گفتگوی جهانی* را به ۱۷ زبان در وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.
> مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

International Sociological Association

GLOBAL DIALOGUE

> شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت آولن‌باخر، کلاوس دوره.

کمک‌سردبیران: جوآنا گروبنر، کریستین شیکرت.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوآن لخاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلومین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکونتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پورکایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، نازنین شاه‌رکنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر السعیدانی، فاطمه الرضوانی، حبیب الحاج سالم؛ (الجزایر) صوریه مولوجی قروجی؛ (مراکش) عبدالهادی الحلحولی، سعید الزین؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: مگدالنا لمُس، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، آصف بن علی، خیر النهار، کازی فدیعه اشا، حلال الدین، مهیمین چوودهاری، امدی. اونوس علی، مصطفی زورالرحمان، جیلیک ساها، ماریا سردار، تحمید الاسلام.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آنجلو مارتینز جونیور، آندریزا گالی، دمیتری سربونسینی فرناندز، گوستاوو دیاس، خوزه گویرادو نتو، جسیکا مازینی مندِس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، نیدهی بانسال، پراگیا شارما، مانیش یاداو.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیب‌الدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالعینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی، فائزه خواجه‌زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسماگامبت، آدیل رودینوکف، الماش تلسپایوا، کوآنیش تل، آلماگل موسینا، آکنور ایمانکول.

لهستان: یوستینا کوشچینسکا، مگدالنا کاملا، الکساندرا لوبینسکا، آدام مولر، جاناتان سکوویل، الکساندرا بیرناتسکا، یاکوب بارسشوفسکی، اگنیشکا شپولسکا، ایگا واژینسکا، الکساندرا سن، سارا هرچینسکا، زوفیا پنتزا–گابلر، ، ایوونا بویاجیوا، ورونیکا پیک.

رومانی: رالوکا پوپسکو، رایسا–گابریلا زامفیرسکو، ایلیان گابور، بیانکا میهیلا، الکساندرا موسور، میوآرا پارسچیو، ماریا استویچسکو.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، آناستیسیا دائور، والنتینا ایسائوا.

تایوان: وان–جو لی، تائو–یونگ لو، پو–شانگ هونگ، یوم–مین هوانگ، بان–کی لین، یو–چیا چن.

ترکیه: گل چورباجیوگلو، ایرمک اورِن.

در سال‌های گذشته، کشورهای زیادی در سراسر دنیا شاهد خیزش جنبش‌های اجتماعی و تظاهرات توده‌ای بوده‌اند. این اعتراضات و جنبش‌ها که پیش از هر چیز در خیابان‌ها بروز یافتند، با موضوعات و مطالبات گوناگونی علیه گرایش‌های ضدّ دموکراتیک و تحوّلات نئولیبرال و اثرات نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر بازار دست به گریبان بودند. این پرونده شامل چهار مقاله است که بر اشکال خاصی تأمل دارند که این جنبش‌ها و اعتراضات اجتماعی در لبنان، عراق، فرانسه، شیلی و هنگ‌کنگ به خود گرفته‌اند.

این بخش بینشی از **جامعه‌شناسی فیلیپین** به دست می‌دهد. اعضای جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین با تمرکز بر مسائلی همچون شهری‌شدن و حکمرانی، جنبش دگرباشان، خشونت در جنگ علیه مواد مخدر، جامعه‌شناسی مردم‌مدار در میان فقرا و حاشیه‌ای‌شدن منطقهٔ میندانائو دربارهٔ پژوهش‌هایشان سخن می‌گویند.

گفتگوی جهانی از این شماره سلسله مباحثی را دربارهٔ کووید –۱۹ آغاز می‌کند تا در باب معنا و پیامدهای پاندمی برای کشورها و مناطق مختلف، برای کلّیت جامعه و برای جامعه‌شناسی بحث کند. در این بخش، سه جامعه‌شناسی بینش‌ها و بصیرت‌ها خود را دربارهٔ چالش‌ها و مسئولیت‌های جامعه‌شناسی در این روزها ارائه می‌کنند.

GD

گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

> در این شماره

سرمقاله ۲

> گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

مانیفست کونیویالیستی: ایدئولوژی سیاسی جدید: گفتگویی با آلن کیله
ساری حنفی، آلمان ۵

> اعتراضات و جنبش‌ها

توسعهٔ جهانی و جنبش‌های محلّی
یوهاناگروبنر، اتریش ۸

اعتراضات هنگ‌کنگ ۲۰۲۰–۲۰۱۹: نگرشی نئوفوکویی
نای‌لینگ سام، بریتانیا ۹

سیاست تجربی و جلیقه زردها
میشالیس لیانوس، فرانسه ۱۲

بیداری اجتماعی علیه نابرابری نئولیبرال
خورخه روخاس هرناندس و گونیل هانسن روخاس، شیلی ۱۵

فهم خیزش اکتبر در عراق و لبنان
ریما ماجد، لبنان ۱۸

> سرمایه‌داری دیجیتال

رسانه‌ها و ارتباطات در سرمایه‌داری دیجیتال: چشم‌اندازهای انتقادی
مارلن فان دن اکر و سباستین سوینیانی، آلمان ۲۰

استثمار دیجیتال: پیوند ارتباطات و کار
ماریسول ساندوال، بریتانیا و سباستین سوینیانی، آلمان ۲۲

خودکارسازی سرمایه‌داری
مارک آندریویچ، استرالیا ۲۵

زمان‌مندی و ساخت طبقهٔ کارگر دیجیتال در چین
جک لینچوآن کیو، هنگ‌کنگ ۲۷

رقابت آمریکا و چین؟ فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی
تانر مرلیز، کانادا ۲۹

بازار آزاد برای مطبوعات آزاد پساسوسیالیستی؟
مندی تروگر، آلمان ۳۱

> چشم‌انداز نظری

فناوری اطلاعات و ارتباطات به مثابه جوجو: الهامات آفریقایی
فرانسیس نیامجو، آفریقای جنوبی ۳۳

> جامعه‌شناسی فیلیپین

جامعه‌شناسی کردن در فیلیپین
فیلومین سی گوتیرز، فیلیپین ۳۶

مطالعات شهری در فیلیپین: جامعه‌شناسی به‌مثابه یک لنگر
لویی بندیکت آر آگناسیو، فیلیپین ۳۷

گذر از تعارضات با عینک کوئیر
جان اندرو جی ایوانجلیستا، فیلیپین ۳۹

روایت‌های ناساز از جنگ فیلیپین علیه مواد مخدر
فیلومین سی گوتیرز، فیلیپین ۴۱

موفقیت جامعه‌شناسی مردم‌مدار در فیلیپین
فیبی زوئی ماری یو سنچز، فیلیپین ۴۳

ورود میندانائو به جامعه‌شناسی جریان‌اصلی فیلیپین
ماریو خویو اگوخا، فیلیپین ۴۵

> کووید-۱۹ : پاندمی و بحران

جامعه‌شناسی جهانی در عصر پاندمی
جفری پله‌یرز، بلژیک ۴۷

کووید–۱۹: نخستین درس‌های پاندمی کنونی
کلاوس دوره، آلمان ۴۹

جامعه‌شناسی در جهان پساکرونا
ساری حنفی، لبنان ۵۱

> بخش آزاد

فضای شهری جنسیتی در بنگلادش
لوتفون نهار لاتا، استرالیا ۵۳

انترناسیونالیسم کارگری و گردش آزاد سرمایه
راکل وارلا، پرتغال ۵۵

مواجههٔ پرتغال با راست افراطی
الیزیو استانکی، پرتغال ۵۷

«جوانان روز به روز نسبت به قریب‌الوقوع بودن این خطرات بوم‌شناختی آگاه‌تر می‌شوند، اما به‌روشنی درک نمی‌کنند که ما نمی‌توانیم بدون به پرسش‌کشیدن هژمونی نئولیبرالیسم و بدون دمیدن حیاتی جدید به تخیّل دموکراتیک، با این خطرات مواجه شویم.»

آلن کیله

> مانیفست کونویویالیستی؛ ایدئولوژی سیاسی جدید

گفتگویی با آلن کِیله

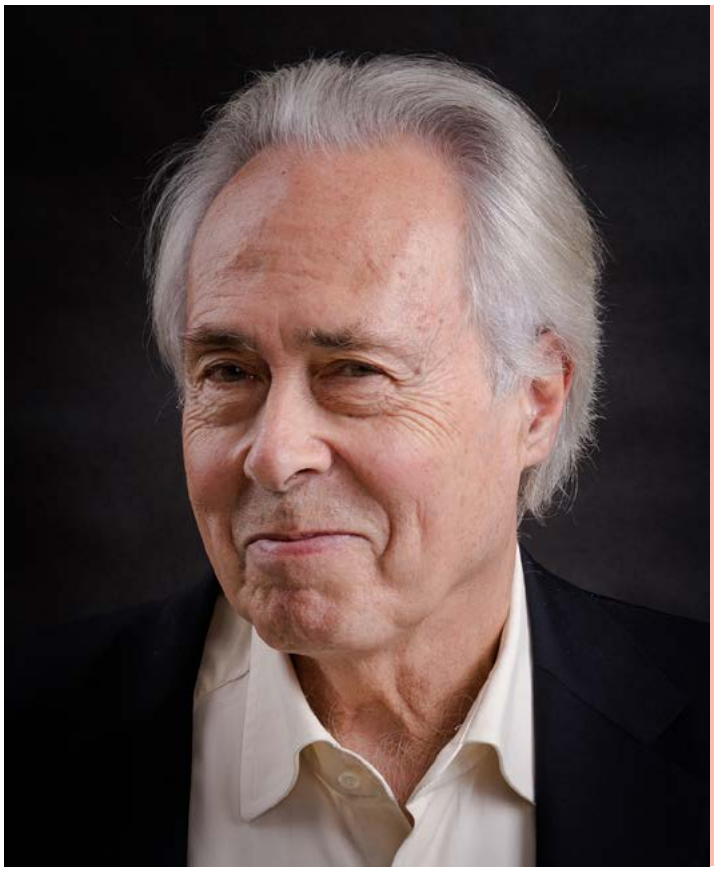

آلن کِیله، استاد بازنشستهٔ دانشگاه نانتر لادفانس پاریس غربی و ویراستار La Revue du MAUSS [مجلهٔ نقد و بررسی موس] (جنبش ضدّ فایده‌گرایی در علوم اجتماعی) است. او به انتقاد رادیکالش از علم اقتصاد معاصر و فایده‌گرایی در علوم اجتماعی مشهور است. کِیله مبتکر مانیفست کونویویالیستی است. **ساری حَنفی**، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، به مناسبت انتشار نسخهٔ دوم این مانیفست (Internationale convivialiste, Second Manifeste convivialiste. Pour un monde post-néolibéral [بین‌الملل کونویویالیستی، مانیفست دوم کونویویالیستی، برای جهانی پسانئولیبرال، فوریه ۲۰۲۰]) با او مصاحبه کرده است.

آلن کِیله. امتیاز عکس: آلن کِیله.

ساری حنفی: ممکن است مانیفست کونویویالیستی را برای خوانندگان ما توضیح بدهید؟

آلن کِیله: پیش از صحبت دربارهٔ محتوای آن، شایان ذکر است که حدود ۳۰۰ روشنفکر (اقتصاددانان، فیلسوفان، جامعه‌شناسان، فعالان اجتماعی) و شخصیت‌های هنری از ۳۳ کشور مختلف، دومین مانیفست کونویویالیستی (Convivialist Manifesto) را امضا کرده‌اند. آنها شالودهٔ نوعی «بین‌الملل کونویویالیستی» را شکل دادند (نامی که انتخاب شده تا معرّف جمع نویسندگان مانیفست باشد). بین‌المللی که کاملاً غیررسمی و بدون هیچ تشکیلات و سازماندهی (و فقط با قدری نیک‌خواهی) و بدون بودجه، در بسط مانیفست به بالغ بر ۳۰۰ امضاء اولیه از سوی سایر روشنفکران و فعالان و هنرمندان، و مهمتر از همه، در برانگیختن تغییر مسیری سرنوشت‌ساز در عقیدهٔ مردم جهان فعال بوده است. دهه‌هاست که تحت تأثیر و –همان‌طور که گرامشی گفته بود– تحت هژمونیِ ایدئولوژی نئولیبرالی زندگی کرده‌ایم که ما را از تصوّر جهانیِ غیر از این جهانمان بازمی‌دارد و تماماً به دستورات سرمایه‌داری رانتی و سفته‌بازانه[1] (speculative capitalism) گردن نهاده‌ایم. این ایدئولوژی ماهیتاً نابرابری‌های دوَرانی ایجاد می‌کند که دائماً آرمان‌های دموکراتیک را از محتوای خود خالی می‌کنند. جز در کشورهایی که سعی دارند از شرّ دیکتاتورهایشان خلاص شوند، «باور» به این آرمان‌ها به‌خصوص در میان جوانان کمتر و کمتر می‌شود. مسلماً فاجعه‌بار است. اکنون دموکراسی تقریباً در همه جای جهان همان‌قدر در معرض تهدید است که در اروپای دههٔ ۱۹۳۰ بود. این‌گونه هرچیزی که جزئی از تفکر انتقادی است، اول از همه جامعه‌شناسی، در خطر از بین رفتن قرار می‌گیرد.

<<

س.ح: چرا ایدئولوژی نئولیبرال این‌چنین قدرتمند است؟

آ.ک: بی‌گمان منابع عظیم مادّی، اقتصادی، مالی، نظامی، پلیسی، رسانه‌ای و گاهی تبه‌کارانه حمایتش می‌کنند. اما عامل نه چندان درک‌شده اما اساسی دیگری هم وجود دارد که علت وجودی کونویویالیسم است: تا به امروز هیچ ایدئولوژی جایگزین و هیچ مجموعهٔ کمابیش منسجمی از ایده‌ها، مفاهیم، نظریات و ارزش‌ها وجود نداشته است تا بتواند ذیل نامش همهٔ آن افراد بی‌شماری را گرد آورد که آرزوی چیزی را دارند غیر از جهانی که فقط با منطق مالی و سفته‌بازانه اداره می‌شود. جهانی که، نیک می‌دانیم، در آستانهٔ درافتادن در فجایع جبران‌ناپذیر اقلیمی و زیست‌محیطی است. در کشورهای ثروتمند، جوانان روز به روز نسبت به قریب‌الوقوع بودن این خطرات بوم‌شناختی آگاه‌تر می‌شوند، اما نمی‌بینند، یا به‌روشنی درک نمی‌کنند که ما نمی‌توانیم بدون به پرسش‌کشیدن هژمونی نئولیبرالیسم و بدون آن‌که، به این منظور، حیاتی جدید به تخیل دموکراتیک بدمیم با این خطرات مواجه شویم.

بگذارید به شیوهٔ نمونهٔ آرمانی بگوییم که ایدئولوژی نئولیبرال حول شش گزارهٔ ذیل شکل یافته است: ۱) هیچ جامعه‌ای وجود ندارد، فقط افرادند. ۲) طمع خوب است. ۳) هرچه جامعه ثروتمندتر باشد، جامعهٔ بهتری است، زیرا اثر قطره چکانی (trickle-down effect [فرونشست]) همه را منتفع خواهد کرد. ۴) تنها طریقهٔ مطلوب هماهنگی میان سوژه‌های انسانی بازار آزاد و از جمله بازار مالی و سفته‌بازانهٔ خودتنظیم‌گر است. ۵) هیچ محدودیتی وجود ندارد، بیشتر لزوماً یعنی بهتر. ۶) هیچ جایگزینی وجود ندارد. شگفت‌آور است که هیچ‌یک از این گزاره‌ها استحکام نظری و تجربی واقعی ندارند. و با این حال ما نمی‌دانیم در برابر آنها چه باید بکنیم.

س.ح: شما این موضوع را چگونه تبیین می‌کنید؟

آ.ک: دلیل این‌که در برابر نئولیبرالیسم عاجز مانده‌ایم این است که ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن مهم که وارث آنهاییم، یعنی لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و آنارشیسم (و آنهایی را که به دلخواه خودمان ترکیب کرده‌ایم) دیگر نمی‌توانند به مشکلاتی بپردازند که امروز باید با آنها روبرو شویم. این امر دست‌کم سه دلیل دارد: ۱) جملگی این ایدئولوژی‌ها، دست‌کم در گونه‌های اصلی‌شان مبتنی بر این فرضند که انسان‌ها پیش و بیش از هر چیز موجوداتِ نیازمندند و تضاد میان آنها به سبب کمیابی مادّی است و به این استنتاج می‌رسند که اولین ضرورت، تولیدِ هر چه بیشتر است.۲) این «راه‌حل» تا زمانی می‌توانست منطقی باشد که طبیعت تمام‌نشدنی و تا بی‌نهایت استثمارشدنی به نظر می‌رسید (مادامی‌که در خطر رکود مزمن که اکنون اقتصادانان به آن پی برده‌اند نبودیم [شرایطی که در اقتصاد بازارمحور رشد ناچیزی وجود دارد]). اکنون می‌دانیم که این‌گونه نیست. ۳) این ایدئولوژی‌ها در درک ما به‌مثابه موجوداتی نیازمند، نادیده می‌گیرند که منبع دیگر تضاد، که دست‌کم به اندازهٔ کمیابی مادّی مهم است، میل به شناسایی (recognition) است. در نتیجه، اشاره به روابط زن و مرد به‌کنار، حتی هیچ چیز دربارهٔ راه‌های ممکنی که در متن آنها فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون، چه در میان کشورها و چه در داخل آنها، می‌توانند با هم همزیستی کنند به ما نمی‌گویند.

بنابراین اصطلاح «کونویویالیسم» را می‌توان دست‌کم دال تهی (به قول لوی اشتراوس معادل مانا...) دانست که مظهر امید به ایدئولوژی سیاسی جدیدی است که در آن همهٔ کسانی که آرزوی ساختن جهان پسا-نئولیبرال را دارند می‌توانند خود را به رسمیت بشناسانند و هریک آرزوها و علایقشان را ذیل این اصطلاح قرار بدهند.

س.ح: اما اصطلاح «کونویویالیسم» بهترین گزینهٔ اصطلاح‌شناختی برای نامیدن یک ایدئولوژی جدید سیاسی است؟

آ.ک: کلمهٔ درستی است؟ و آیا نئولیبرالیسم واقعاً مسئله است؟ کلمهٔ درستی است؟ خوش‌مشربی (conviviality) در انگلیسی و فرانسوی، هنر غذا خوردن با دوستان و خوش‌گذراندن با یکدیگر است. پس کلمهٔ خوش مشربی دلالت مفهومی نسبتاً «مهربان و دوستانه» دارد که برخی از حامیان احتمالی ما را از خود می‌راند. با این حال، به نظر ما اصطلاح بهتری برای فلسفهٔ زندگی با یکدیگر (conviviality) وجود نداشت که در این پرسش یاری‌مان کند که مردم چطور می‌توانند و چطور باید بر اساس (آن‌طور که مارسل موس گفته است) «مخالفت بدون سلاخی یکدیگر» با هم همکاری کنند. مسئلهٔ اصلی این است؟ برخی از محققانی که با آنان تماس گرفتیم با بیان این‌که امروز مسئلهٔ اساسی نه هژمونی نئولیبرالیسم بلکه ظهور پوپولیسم است، از امضاء صرف‌نظر کردند. پوپولیسم در واقع نتیجهٔ هژمونی نئولیبرال و به نوعی روی دیگرِ آن است. برای متقاعد شدن دربارهٔ این موضوع، فقط باید بار دیگر دگرگونی بزرگِ کارل پولانی را خواند.

س.ح: اصول بنیادی کونویویالیسمکدامند؟

آ.ک: «کونویویالیسم» فقط دال تهی و نماد امید نیست. به سهم خودم، از این نکته خرسندم که شخصیت‌های فکری بسیار متنوعی، برخی با گرایش نسبتاً لیبرال یا سوسیالیستی و سایرین با گرایش کمونیستی یا آنارشیستی و و البته سنّت‌های دینی گوناگون، توانسته‌اند روی پنج ارزش یا اصل نهایی توافق کنند، که اینجا نمی‌توانم به جزئیات آنها بپردازم: اصول طبیعت مشترک، انسانیت مشترک، اجتماعی‌بودن مشترک، فردیّت مشروع و مخالفت خلّاق («همکاری بر اساس مخالفت بدون سلاخی یکدیگر»). این پنج اصل فضای ارزش‌شناختی مشترکی را ترسیم می‌کند که حدود زمینهٔ انتخاب‌های سیاسی ممکن و مشروع را مشخص می‌کند. آنها یکدیگر را تعدیل می‌کنند. اما جملگی‌شان تابع امر الزام‌آوری هستند که می‌توان گفت مطلق است: آن‌هم چیرگی بر افراط و بلندپروازی احمقانه است. بشریت زمان بسیار اندکی برای یادگیری نحوهٔ کنترل میل باطنی‌اش به بلندپروازی احمقانه دارد. شاید وظیفهٔ اولیهٔ جامعه‌شناسی کمک به انجام آن باشد.

<<

س.ح: جامعه‌شناسیِ شما خواستار پیوند جامعه‌شناسی با فلسفهٔ اخلاق است؟

آ.ک: در کنار سایر چیزها، بله. من نمی‌توانم کلاسیک‌های جامعه‌شناسی، مارکس و توکویل و وبر و دورکیم و جز اینها را در مقام چیزی غیر از فیلسوفان اخلاق و سیاست، البته از نوع منحصربه‌فرد آن، بخوانم. فلاسفه‌ای که، برخلاف هابز و روسو (که گفتند: «بیایید همهٔ واقعیت‌ها را کنار بگذاریم»)، دغدغهٔ واقعیت‌ها و تاریخ‌مندی آنها را دارند. همچنین دغدغهٔ انسان‌شناسی را دارند. چگونه می‌توانیم اکنونمان را بفهمیم بدون آن‌که ببینیم چه چیز از اشکال اجتماعی گذشته در آن مانده است؟ از این رو، من به مارسل موس علاقه دارم، او به ما نشان می‌دهد جوامع اولیه چگونه به تناسب هدایای اعضایشان یا مشارکت آنها در زمینهٔ آن‌چه سنّت پدیدارشناختی دهش (donation) می‌نامد، خود را برای توزیع شناسایی به اعضایشان سازماندهی می‌کنند. زمینه‌ای که *مانا* (*mana*) معروفترین تجلّی آن است. کلاسیک‌ها بدون این بُعد فلسفهٔ اخلاق با ما سخن نمی‌گفتند و دیگر برای ما جذاب نمی‌بودند. جامعه‌شناسی‌ای که خود را به خواست تعیین واقعیات محدود کند، یعنی کار پایان‌ناپذیر (کدام واقعیات؟ چگونه؟ چرا؟)، خشک و بی‌روح می‌شود و خود را به بی‌اهمیت بودن محکوم خواهد کرد.

س.ح: مقامات مذهبی از جمله کارفرمایان اخلاقی‌اند (moral entrepreneurs). قصد دارید با آنها گفت‌وگو یا همکاری کنید؟

آ.ک: عقیدهٔ من این است که تنها شانس ما برای جلوگیری از فجایع زیست‌محیطی، اقتصادی، مالی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی که تهدیدمان می‌کند، آگاهی جهانی از بزرگی و فوریت موضوعات در معرض خطر است. در برابر خسارات ناشی از سرمایه‌داری مالی و سفته‌بازانه‌ای که اکنون حاکم است (توجه دارید که من چیزی دربارهٔ سرمایه‌داری به شکل عام نمی‌گویم)، باید موفق به بسیج افکار اکثریت مردم در کشورهای هرچه بیشتری شویم. نمی‌گویم آسان است یا شانس بزرگی برای موفقیت داریم، اما بدیهی است که بدون حمایت مقامات مذهبی هیچ شانسی نخواهیم داشت. به همین دلیل است که «مانیفست دوم» نقل قول‌هایی نسبتاً طولانی از اعلامیه‌ای، با عنوان *برادری بشر برای صلح جهانی و زندگی با یکدیگر*، می‌آورد که در چهارم فوریهٔ سال ۲۰۱۹ به امضای مشترک پاپ فرانسیس، از طرف مسیحیان و احمدالطیّب، شیخ الازهر (مصر)، از طرف مسلمانان رسید. و دلیلی نمی‌بینم که پروتستان‌ها، بودایی‌ها، یهودیان و امثال اینها، و مقامات اخلاقی نتوانند به این اعلامیه بپیوندند. شاید باید بکوشیم بی‌درنگ چیزی مانند نوعی «مجمع جهانی بشریت مشترک» ایجاد کنیم، متشکل از نمایندگان جامعهٔ مدنی جهانی، فلسفه، علوم به‌اصطلاح «دقیق»، علوم انسانی و اجتماعی و متشکل از جریان‌های گوناگون اخلاقی و معنوی و دینی‌ای که خود را ذیل اصول کونویویالیسم بدانند. به نظر من انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌تواند اینجا نقش برجسته‌ای ایفا کند.

س.ح: آیا تأمل دربارهٔ این مانیفست سودمندی/اعتبار آن برای جنوب جهانی را تصدیق کرده است؟ آیا تحقیقی در این کشورها انجام شده است؟

آ.ک: پاسخ من بله و خیر خواهد بود. بله، زیرا شمار چشمگیری از امضاکنندگان متعلّق به جایی‌اند که شما جنوب جهانی می‌نامید و به این دلیل که تعدادی از دوستان جنوب از مانیفست اوّل (۲۰۱۳) در طرح کونویویالیسم همکاری داشته‌اند. و خیر، زیرا متأسفانه اغلب کارهای نوشتاری و پیش‌نویس در شمال انجام شده‌اند. اکنون یک گام مهم، تخصیص و غنی‌سازی تأمل همزیستی‌شراکتی توسط جنوب است. ترجمه‌هایی به زبان‌های پرتغالی و اسپانیایی (علاوه بر انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و ژاپنی) انجام شده و انتظار می‌رود که دوستان آنها را به آرژانتین، برزیل و مکزیک، و همچنین امیدوارم، به هند، آفریقا و جز اینها ببرند. به‌ویژه ترجمه به عربی به دلایل متعدّد بسیار مهم خواهد بود. اما بگذارید به نکتهٔ اصلی برسیم. می‌توانم بگویم که *مانیفست دوم* سنگِ بنای اجماع پسا–نئولیبرال روی مسائل زیست‌محیطی، اقتصادی و سیاسی است. همین هم خوب است. اما هنوز کارهای زیادی باید انجام بگیرد تا همهٔ بحث‌های طرح‌شده از سوی دیدگاه‌های پسااستعماری، جنسیتی، فرودستی (subaltern) و فرهنگی گنجانده شود. این می‌شود *مانیفست سوم کونویویالیستی* (که خود آن هم سرانجام به بازنگری نیاز خواهد داشت)، یا دست‌کم چیزی که می‌توانیم آن را متمّمِ *مانیفست‌های کونویویالیستی* بنامیم. و اینجا مشارکت جنوب کاملاً ضروری خواهد بود.

س.ح: آیا به گسترش کونویویالیسم خوش‌بینید؟

آ.ک: به نظر من مانیفست دوم کونویویالیستی بنیان فلسفه سیاسی‌ای را رقم زده که اکنون به فوریت به آن نیاز داریم. اما فلسفهٔ سیاسی سیاست‌گذاری نمی‌کند. اکنون برای پیش‌رفت بیشتر لازم است که «کارآفرینان سیاسی» کنترل آن را به دست بگیرند و در هر کشور به‌طور مشخص نشان دهند که تقریباً هرکس (کارمندان عادی، کارگران بی‌ثبات‌کار، کاسبان و کارفرمایان خُرد، جمعیت‌های جداسازی‌شده و جز اینها) از کونویویالیسم چه بهره‌ای خواهد برد. اگر در همهٔ این رسته‌های اجتماعی، افراد بیشتری شروع کنند به فکر کردن با خودشان و به یکدیگر بگویند «من یک همزیست شراکتی هستم»، آنگاه ما مجالی خواهیم داشت تا از بلایی که در انتظارمان است جلوگیری کنیم.

س.ح: متشکرم آلن، برای مانیفست کونویویالیستی‌تان بهترین‌ها را آرزو دارم. ■

۱. سرمایه‌داری سفته‌بازانه اصطلاحی است که اقتصاددانان دربارهٔ شکلی از انباشت سرمایه به کار می‌برند که مبتنی بر معاملات پرریسکی است که از نوسانات قیمت‌ها کسب سود می‌کند. این معاملات عمدتاً در بازارهای سهام، ارز و املاک و مستغلات رواج دارد و حباب‌های اقتصادی در این بازها اغب با سفته‌بازی‌ها مرتبطند. (م)

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Alain Caillé <alaincaille90@gmail.com>

Sari Hanafi <sh41@aub.edu.lb>

> توسعهٔ جهانی و جنبش‌های محلی

یوهانا گروبنر، دانشگاه یوهانس کپلر اتریش و کمک‌ویراستار مجلهٔ *گفت‌وگوی جهانی*

پیش از شیوع کووید-۱۹ و اعمال محدودیت بر حرکت و حق اجتماع، کشورهای بسیاری در سراسر جهان شاهد افزایش اعتراضات اجتماعی بودند که در راهپیمایی‌ها و تظاهرات ظهور پیدا کرد. این اعتراضات که ابتدا در خیابان‌ها اظهار شد، به مسائل و مطالبات مختلفی می‌پرداخت. این محفل علمی شامل پنج مقاله است و دربارهٔ اشکال خاصی می‌اندیشد که این جنبش‌ها و اعتراضات اجتماعی در لبنان، عراق، فرانسه، شیلی، پرتغال و هنگ‌کنگ به خود گرفته‌اند.

این محفل علمی با مقاله‌ای از نای‌لینگ‌سام آغاز می‌شود، او اعتراضاتی را بررسی می‌کند که در ژوئن ۲۰۱۹ در خیابان‌های هنگ‌کنگ اتفاق افتاد. سام این اعتراض را از منظر نوفوکویی تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد چگونه تحت شرایط اقتدارگرایی غیرلیبرال، اعتراضات با اوج‌گرفتن به جنبش اجتماعی بدل می‌شوند چگونه از خلال تأکید فزایندهٔ حاکمیت بر کنترل از طریق استفادهٔ نامتناسب از خشونت پلیس، پیکار سربرآورد و چطور زیست‌سیاست مثبت شورشیان خط‌مقدّم در حفاظت از زندگی در برابر مرگ (قریب‌الوقوع) به اوج خود رسید.

در نوامبر ۲۰۱۸، اعتراضات جلیقه زردها در سراسر فرانسه شکل گرفت که ساختار و عملکرد تازه‌ای در جنبش اجتماعی ابداع کرد. میشالیس لیانوس در مقاله‌اش دربارهٔ این شکل خودجوش و غیرحزبی جنبش بینشی به ما می‌دهد که درک جامعه‌شناختی‌مان از سازماندهی، ساختار و موفقیت کنش و بازاندیشی سیاسی جمعی را به مبارزه می‌طلبد.

پس از چهل سال سیاست‌های نئولیبرالی و اعتراضات مستمر و جاری در شیلی، نوعی هشیاری آزادی‌بخش جدید در میان شیلیایی‌ها شکل گرفت که در اکتبر ۲۰۱۹ اعتراضات گسترده و خلاقانه‌ای را به راه انداخت. خورخه روخاس هرناندس و گونیل هانسن روخاس به شرح بحران اجتماعی ناشی از نئولیبرالیسم در کشور، فرصت یکتای تاریخی که شیلی با آن روبرو است و اعتراضات اجتماعی می‌پردازد؛ اعتراضاتی که به فراخوان رفراندوم برای ایجاد قانون اساسی جدید منتهی شد.

این پرونده را با بررسی ریما ماجد دربارهٔ خیزش‌های اکتبر ۲۰۱۹ تکمیل می‌کنیم که در عراق و لبنان اتفاق افتاد. ماجد این خیزش‌ها را از منظر فرایند انقلابیِ برخاسته از نظام سیاسی معروف به دموکراسی توافقی تحلیل می‌کند. بازیگران اجتماعی در جستجوی «ما»ی گمشده باید ضمن ردّ نظام تقسیم قدرتِ فرقه‌ای، مرکز توجه اجتماعی و سیاسی خود را بر مطالبهٔ عدالت اجتماعی‌اقتصادی حفظ کنند. ■

اعتراضات هنگ‌کنگ ۲۰۱۹-۲۰۲۰:

نگرشی نئوفوکویی

نای‌لینگ سام، دانشگاه لنکستر انگلستان

تظاهرات‌کنندگان در حال محافظت از خود با چتر در برابر گاز اشک‌آور پلیس، هنگ‌کنگ سال ۲۰۱۹. عکس از جولی.

اعتراضات ژوئن ۲۰۱۹ هنگ‌کنگ را لایحهٔ استردادی برانگیخت که اگر تصویب می‌شد، نظام قانونی برگرداندن شهروندان و بازدیدکنندگان هنگ‌کنگ به سرزمین اصلی چین به منظور پیگرد جزایی تحت حاکمیت این کشور (و نه تحت حاکمیت نظام قانونی [هنگ‌کنگ]) را مجاز می‌شمرد. این امر بیم اهالی را برانگیخت که هنگ‌کنگ «میزان بالای خودمختاریِ» تحت چارچوب «یک کشور دو نظام» خود را از دست بدهد. این چارچوب پیش از بازگردانده شدن هنگ‌کنگ به سرزمین اصلی چین به عنوان «منطقهٔ ویژهٔ اداری» در سال ۱۹۹۷، به موجب اعلامیهٔ مشترک چین و انگلیس در سال ۱۹۸۴ و قانون اساسی ۱۹۹۰ چین تضمین شده بود. ذیل این چارچوب به هنگ‌کنگ قوهٔ مجریه و مقنّنه و قوهٔ قضاییه‌ای مستقل داده می‌شود و همچنین حق داشتن رئیس ستاد اجرایی که دولت مرکزی بر اساس انتخابات یا رایزنی‌های محلّی منصوب می‌کند.

بیم از دست دادن خودمختاری از سال ۲۰۰۳ با بیشتر شدن تاخت و تاز حیات حاکمیتی «یک کشوریِ» سرزمین اصلی چین مدام تشدید شده است. یکی از مثال‌ها شروع وضع قوانین به نفع چین بود که از مادهٔ ۲۳ لایحهٔ مبارزه با براندازی در سال ۲۰۰۳ تا لایحهٔ سرود ملّی [چین] در سال ۲۰۱۹ را در بر می‌گرفت. این اقدامات با برگشت به عقب عناصر دموکراتیک هنگ‌کنگ مانند ردّ انتخابات مستقیم برای ریاست ستاد اجرایی در سال ۲۰۱۵ و ردّ صلاحیت شش نمایندهٔ مجلس دموکراسی‌خواه از تصدّی پست در سال ۲۰۱۷ همراه شد. این دست‌اندازی از سوی حیات یک‌کشوری با پیگیری فوری لایحهٔ استرداد در سال ۲۰۱۹ برجسته‌تر شد. دولت منطقهٔ ویژهٔ اداری با حمایت دولت مرکزی چین حتی رسیدگی قانونی معمول در مرحلهٔ کمیته را نادیده گرفت و برای تصویب لایحه آن را مستقیماً به قوهٔ مقننهٔ هم‌رأی با چین بُرد. در مواجهه با چنین فوریتی ابتدا یک و سپس دومیلیون نفر به‌ترتیب در نهم و

<<

شانزدهم ماه ژوئن در راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز شرکت کردند. با واکنش‌های دیرهنگام رسمی و وحشی‌گری پلیس، اعتراضات به طور منظم ادامه دارند. معترضان پنج خواسته داشتند: بازپس‌گیری لایحهٔ استرداد؛ توقف «آشوبگر» خواندن تظاهرات‌کنندگان؛ صدور عفو برای همهٔ معترضان دستگیرشده؛ انجام تحقیقات مستقل دربارهٔ وحشی‌گری پلیس؛ و اعطای حق رأی همگانی برای انتخابات ریاست ستاد اجرایی هنگ‌کنگ و شورای قانون‌گذاری. سرانجام لایحه در چهارم سپتامبر ۲۰۱۹ پس‌گرفته شد. با وجود این، به سبب وحشی‌گری‌های مکرّر پلیس و امتناع رئیس ستاد اجرایی از برآوردن چهار خواستهٔ دیگرِ معترضان (جدول ۱)، مقاومت با اوج‌گرفتن به جنبشی اجتماعی بدَل شد.

این مقاله برای تحلیل این اعتراض در جایگاه جنبشی اجتماعی، دیدگاهی نئوفوکویی را به کار می‌بندد که تمرکز آن روی زیست‌سیاست حیات/مرگ حاکم است. به نظر فوکو، حاکم خود را صاحب حق حکومت بر قَلمرو می‌داند و زیست‌سیاست حیات/مرگ را برای حفظ امنیت/صحت خود به کار می‌گیرد. مراتب حاکمیت در جوامع مدرن متفاوت است و این مراتب را بیشتر در زمینه‌های اقتداراگرای غیرلیبرال می‌توان دید تا در بسترهای دموکراتیک. با شروع حیات یک‌کشوری در هنگ‌کنگ، دولتِ منطقهٔ ویژهٔ اداری برای حفظ ثبات/امنیت هنگ‌کنگ متعهّد به حاکمیت مشترک با رژیم تک‌حزبی سرزمین اصلی چین شده است. معترضان هنگ کنگی در حاشیهٔ این حکومت مشترک اقتدارگرا زندگی می‌کنند و فضای چندانی برای مانور ندارند. بنابراین زیست‌سیاست مقاومت ایشان متضمن شورشیان خطمقدّمی است که حیات تا مرگ (قریب‌الوقوع)شان را مسلّح می‌کنند؛ و حامیان پشت‌صحنه‌ای که به حفاظت از حیات شورشیان در برابر مرگ (قریب‌الوقوع) اذعان دارند.

> زیست‌سیاست شورش: مسلّح‌کردن حیات تا مرگ (قریب‌الوقوع)

پلیس (و قانون) در مواجهه با پیشرویِ حیاتِ حاکمیتی «یک‌کشوری» سرزمین اصلی چین و دامن‌زدنِ به اعتراضات سال ۲۰۱۹، نقش حاکم را در زیست‌سیاست ایفا می‌کنند: الف) تضعیف حیات اعتراضی در سطح خیابان؛ ب) ایجاد رعب از طریق دستگیری و پیگرد قانونی و محاکمه؛ ج) ایجاد صدمات جسمی با خشونت نامتناسب. پس از آن‌که دولت مرکزی چین معترضان را محکوم به «نزدیک بودن به تروریست‌ها» کرد و رئیس ستاد اجرایی هنگ‌کنگ به پنج خواستهٔ آنها پاسخی نداد (جدول ۱ را ببینید)، اعتراضات از شیوه‌های مسالمت‌آمیز به سمت شیوه‌های زورمندانه/ خشن‌تر

جدول ۱: پنج مطالبهٔ معترضان هنگ‌کنگی، سال ۲۰۱۹

بازپس‌گیری لایحهٔ استرداد
توقف «آشوبگر» خواندن تظاهرات‌کنندگان
صدور دستور عفو برای همهٔ معترضان دستگیرشده
انجام تحقیقات مستقل دربارهٔ وحشی‌گری پلیس
تأمین حق رأی همگانی برای انتخابات رئیس ستاد اجرایی هنگ‌کنگ و شورای قانون‌گذاری

جدول ۲: اشکال مسالمت‌آمیز و زورمندانهٔ اعتراض

ماهیت اعتراض	مثال‌ها
ابزارهای مسالمت‌آمیز	تظاهرات، زنجیرهٔ انسانی، خواندن سرود/برگزاری نشست‌ها در مکان‌های عمومی، ساختن پوستر/مجسمه، دیوارها/تونل‌های لنون [مملوء از دیوارنگاری‌ها]، حمایت بین‌المللی و امثالهم.
ابزارهای زورمندانه	اسپری‌های رنگ، چراغ قوّه‌های لیزری، نبرد در سطح خیابان، بمب‌های بنزینی، سنگرسازی، خشونت‌های خصوصی/عمومی، پرتاب آجر، آتش‌زدن فروشگاه‌های تجاری که چین ذینفع آنها است، محاصرهٔ دانشگاه‌ها و امثالهم.

چرخیده است (جدول ۲ را ببینید). پلیس ضدّ شورش با حمایت رئیس ستاد اجرایی با استفاده از گاز اشک‌آور و دستگیری‌های خودسرانه/ زورمندانه و ضرب و شتم وحشیانه و ماشین آب‌پاش شیمیایی و حتی تیراندازی، واکنش خشن‌تری نشان داده است. آنها جاسوس گمارده‌اند و به معترضان برچسب «سوسک» زده‌اند که برای حفظ امنیت می‌توان آنها را از بین برد. این امر به تباهیِ سناریوی «خشونت خشونت می‌آفریند» افتاده است و معترضان واردَ تجربهٔ ترس/ناامیدیِ شخصی و عمومی شده‌اند.

معترضان خطمقدّم در واکنش به خشونت نامتناسب پلیس و بیم‌شان از آیندهٔ خود و هنگ‌کنگ با مسلّح کردن زندگی‌شان مقاومت می‌کنند. امتناع آنها از جابجا شدن زمینهٔ باروری را برای رشد هویت هنگ‌کنگی فراهم می‌کند. برخی از شورشیان آماده‌اند تا جان خود را فدا کنند زیرا می‌خواهند از حیات خودمختار هنگ‌کنگ، چنان‌که در چارچوب «دو نظام» تنظیم شده، دفاع کنند/ آن را نجات دهند. برخی در نبرد در منطقهٔ جنگی‌گونه با پلیس وصیت‌هایشان (و یادداشت‌هایی که تصریح می‌کند قصد خودکشی ندارند) را در کوله‌پشتی‌هایشان گذاشته‌اند. تأملات شخصی از این قبیل‌اند که «زندگی‌ام فدای جامعهٔ هنگ‌کنگ»، «دفاع از هنگ‌کنگ با خون خودم»، «مرگ در ازای آزادی». این شیوه‌های مسلّح کردن حیات در زیست‌سیاست شورشیان هنگ‌کنگ به صورت امید/ترس و شوک و خشم و اشک و خون و مرگ (قریب‌الوقوع) به طرزی شورمندانه بیان می‌شوند. مقاومت، زیست‌سیاست ضربهٔ روانی، ایثار، ترس از آسیب‌های جسمی، دستگیری، بازداشت، پیگرد قانونی، حبس، مفقود شدن و خودکشی را دربرمی‌گیرد.

> زیست‌سیاست مثبت: حفاظت از حیات در برابر مرگ (قریب‌الوقوع)

زیست‌سیاست شورشی معترضان تلاش‌های مثبت را در جهت حفاظت از حیات، فرا می‌خواند. سردمداران جنبش چتر، که پیش‌تر در سال ۲۰۱۴ رخ داد، فهمیدند که رهبران ممکن است تحت پیگرد قرار بگیرند یا زندانی شوند. این تجربه به جنبشِ فعلی کمک کرده است تا بدون رهبر رسمی عمل کند. این جنبشْ راهبرد بی‌رهبر بودن را به کار می‌گیرد و روش‌های پراکندهٔ «آب باش[1]» و کمک متقابل را پیاده می‌کند. استفاده از اپلیکیشن‌های اینترنتی مانند تلگرام و ایردراپ به منظور اشتراک‌گذاری اطلاعات و هماهنگی اقدامات/تصمیمات درمیان خودشان، این راهبرد و فنون را تسهیل

<<

تظاهراتی توده‌ای در هنگ‌کنگ، سال ۲۰۱۹. عکس از ویرجینیا پک.

می‌کند.

این جنبش مبتنی بر جمع‌سپاری مالی در بستر ابر (cloud-funded) است و گروه‌های کمک متقابل ورای مرزهای شغلی و نسلی و جنسیتی و نژادی تقویتش می‌کنند. این حامیان گرد می‌آیند تا از حیات شورشیان در برابر مرگ (قریب‌الوقوع) محافظت کنند. یک مثال کارزار بچه‌ها را محافظت کن است که گروهی از «مو نقره‌ای‌ها» (شهروندان سالمند) برای مراقبت و محافظت از جوانانِ خط‌مقدّم به راه انداختند. برخی تصمیم می‌گیرند بین پلیس ضدّ شورش و صف اول خط‌مقدم قرار بگیرند؛ در حالی که دیگران پلاکاردهایی با جمله‌هایی مانند «به بچه‌های ما شلیک نکنید» در دستشان است. این اقدامات حافظ حیات را زنجیره‌های تأمین زیست‌سیاسی تقویت می‌کنند کهَ کمک‌های مالی، وعده‌های غذایی، آب، ماسک‌های صورت (برای محافظت از هویت/ایمنی)، چتر، حفاظت از داده‌ها، حمل ونقل رایگان، کمک پزشکی، مراقبت‌های اجتماعی، مشاورهٔ حقوقی و خانه‌های باز برای پناه دادن به افراد خط‌مقدم را فراهم می‌کنند.

زیست‌سیاست‌های مثبت دیگر عبارتند از: الف) ایجاد زنجیرهٔ انسانی سی مایلی در طول دو طرف بندر هنگ‌کنگ، تا نمادی باشد از آرزوی آزادی؛ ب) سازماندهی عزای عمومی برای کشته‌شدگان، به منظور کمک به تسکین روح جمعی و تجدید تعهدات؛ ج) نهایی کردن و ضبط آهنگ‌های جدیدی مانند شکوه از آن هنگ‌کنگ طی پنج روز برای تقویت روحیه و متحد کردن جنبش؛ د) ایجاد اتحادیه‌های کارگری جدید و حمایت‌های انتخاباتی برای تقویت انرژی اعتراضات خیابانی. شیوه‌های مشابهِ اقدامات برای ارتقاء حیات را می‌توان در سطح (فرا)محلّی و (فرا)ملّی مشاهده کرد. طرفداران هنگ‌کنگ دست به دست دیاسپورا/ حامیان می‌دهند تا عهده‌دارِ حمایت بین‌المللی و دیپلماسی مردم به مردم شوند؛ دیپلماسی‌ای که اجتماعات محلّی، قوهٔ مقننهٔ ملّی، رسانه‌های جهانی و سازمان‌های بین‌المللی را به قصد «همبستگی با هنگ‌کنگ» در این پیکار مدّنظر قرار می‌دهد.

> نتیجه‌گیری

این مقاله رویکرد نئوفوکویی را در مورد اعتراضات ۲۰۲۰–۲۰۱۹ هنگ‌کنگ به کار می‌بندد. چشم‌انداز زیست‌سیاست حاکمیت برای فهم اعتراضات مهم است، چرا که این اعتراضات تحت شرایط اقتدارگرایی حاکمیت مشترک میان دولت منطقهٔ ویژهٔ اداری و رژیم تک‌حزبی سرزمین اصلی چین رخ می‌دهد. این امر بحران سال ۲۰۱۹ را برجسته می‌سازد که در آن اجرای کامل‌ترِ حیات «یک کشوری» در هنگ‌کنگ با امتناع برخی از شهروندانَ حامی «دو نظام» از تسلیم «خودمختاری بالای» خود همراه شده است. از خلال تأکید فزایندَهٔ حاکمیت بر کنترلاز طریق به‌کارگیری نامتناسب خشونت پلیس، پیکارِ «یک کشور و دو نظام» ظهور و بروز پیدا کرده است. این اقدام حاکمیت با زیست‌سیاستِ شورشیِ حیات/مرگِ معترضان، روبرو شده است که با اقدامات زیست‌سیاسیِ مثبت حامیان در مقابله با سیاست جابجایی هنگ‌کنگ در این پیکار همگام است. ■

سپاسگزاری

مایلم از بریگیت آولن‌باخر و باب جسوپ و ویرجینیا پک و جو لی و گروه اتحاد لنکستر با هنگ‌کنگ بابت حمایتشان در نگارش این مقاله و ارائهٔ عکس‌ها تشکر کنم.

۱. این راهبرد برگرفته از یکی از مصاحبه‌های بروس‌لی است که می‌گوید: «آب باشید دوستان من» و اشاره به بی‌شکلی و سیال بودن دارد. (م)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

سیاست تجربی و جلیقه زردها[1]

میشالیس لیانوس، دانشگاه رُوان فرانسه

حضور پررنگ پلیس در تظاهرات پاریس، سال ۲۰۱۹. عکس از میشالیس لیانوس

جلیقه زردها به ناگه ظاهر شدند. جامعهٔ فرانسه عمیقاً از توان بالقوه‌ای که چنین جنبشی می‌توانست داشته باشد، ناآگاه بود. پُر واضح است که نهادهای سیاسی مستقر و رسانه‌ها دربارهٔ این جنبش بدگویی کردند. جای شگفتی نبود، زیرا طبقات پایین سفیدپوست، حائلان منفعل بی‌حسی میان اقلیت‌های نژادی جداسازی شده و لایه‌های متعدّد طبقهٔ متوسط تلقی می‌شدند. آن‌چه مایهٔ شگفتی است این است که جنبشی خودجوش و غیرحزبی، از درون ساختار مستقر قشربندی سیاسیِ جامعه‌ای پساصنعتی پدیدار گشت و در آن شکاف انداخت. یقیناً این امر مربوط است به همزمانی نادر برنده شدن یک حزب سیاسی جدید (La République En Marche) در هر دو انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی فرانسه، با رئیس‌جمهوری که قبلاً هرگز برای هیچ سمتی انتخاب نشده بود. امیدها برای بهبود بالا بود و نیز سرخوردگی‌های بعدی که به دنبالش آمدند.

این جنبش در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۸ در حوزهٔ عمومی ملّی پدیدار شد. دو هفته بعد در صدر خبرهای جهان قرار گرفت. طی آن زمان، تحوّلی تماشایی در جریان بود. جلیقه زردها از اولین جرقه‌های مربوط به افزایش مالیات سوخت، بی‌درنگ به سمت به پرسش کشیدن کل ساختار جوامع معاصر پیشروی کردند. آنها حالا خواستار برپایی همه‌پرسی به ابتکار شهروندان (citizen-initiated referendum) به منزلهٔ ابزاری برای دادن کنترل کامل تصمیمات مهم به «مردم» در همهٔ حیطه‌های حکمرانی بودند. در عین حال، آنها تصریح کردند که «مردمند» و به ایشان اهانت شده و انگار قرار است با خموشی در آستانهٔ خط فقر زندگی کنند و حتی در حالی‌که تجسم قلب جامعهٔ فرانسه‌اند، «نخبگان» نادیده‌شان می‌گیرند. احساس مشروعیت اجتماعی به ویژه زمانی قوی‌تر شد که خودِ را «غیرسیاسی» و «صلح‌طلب» معرفی کردند، زیرا اغلب آنها قبلاً هرگز در هیچ تظاهراتی شرکت نکرده بودند و نسبت به احزاب سیاسی نگاهی بی‌تفاوت یا خصمانه داشتند. بر همین اساس آنها از مواجهه با سرکوب وحشیانهٔ پلیس شوکه شدند و برآشفتند، زیرا آنها

<<

یکی از تظاهرکنندگان موضعش را اعلام داشته است، پاریس سال ۲۰۱۹.
عکس از میشالیس لیانوس

خودشان را شهروندان متعهد به قانونی می‌دانستند که برای اولین بار در حال اعمال حق اعتراضشان بودند.

جدای از اهمیت جلیقه زردها در جایگاه جنبش اعتراضی، آنها مرحلهٔ جدیدی را در ساختار و عملکرد جنبش‌های اجتماعی ابداع کرده‌اند. وجوه ابتکاری متعدّد ایشان مجموعه‌ای از مفروضات دربارهٔ ماهیت، سازماندهی و موفقیت کنش سیاسی جمعی را به پرسش می‌کشد. برای نشان دادن اهمیت جامعه‌شناختی این نوآوری‌ها، به اختصار به پنج نکتهٔ متصّل خواهم پرداخت:

۱. امتناع از هر پیوندی با احزاب سیاسی و جنبش‌های متشکل

شگفت‌آورترین جزء این پدیده خودجوش بودن آن است. جلیقه زردها ذیل رویکرد یا نظریهٔ سیاسی خاصی گرد هم نیامدند. آنها حتی در یک چشم‌انداز سیاسی نامنسجم هم اشتراک ندارند. با وجود این، آنها به شکل غریزی احساس می‌کردند که به هیچ یک از ساختارهای «قالب‌بندی» سیاسی نباید اعتماد کرد. در چشم آنها هرکسی که قدرت را در دست داشت یا به دنبال آن بود فاسد یا فسادپذیر بود یا، در بهترین حالت، در درجهٔ اول به دنبال پیش‌برد منافع شخصی خود بود، نه منافع «مردم». این امر به آن معنی نیست که آنها به سمت «پوپولیسم» حرکت کردند. برعکس، آنها نه فقط اقتدارگرایی بلکه حتی سلسله‌مراتب را درون جنبش نپذیرفتند. ایشان تقریباً بی‌درنگ تبدیل به اجتماع انبوهی از افراد شدند، همان‌طور که اغلب خودشان می‌نامند، «خانواده‌ای» از اشخاصی که غیورانه از حق خود بر تصمیم‌گیری جداگانه دربارهٔ هر موضوعی که با آن موافق یا مخالفند، پاسداری کردند. آنها از هرچارچوب یا بستر سیاسی‌اجتماعیِ تعیین‌شده به‌طور خودجوش گریختند.

۲. کثرت ایدئولوژیک

جنبش‌های اجتماعی به استعدادشان در همگونی ایدئولوژیک مشهورند. در حالی که تنش‌ها و ضدیّت‌ها همواره در جنبش بروز پیدا می‌کند، اغلب مسلّم انگاشته می‌شود که آن تنش‌ها حول محور کنترل بر یک چارچوب وحدت‌بخش ایدئولوژی و کنش متعاقب آن می‌گردند. جلیقه زردها باز هم استثنایی آشکار از قانون همگنی بودند. آنها نه فقط حول ایدئولوژی سیاسی خاصی همگرا نبودند بلکه در عین حال توانستند بنیانی تکثرگرایانه برای مطالباتشان ایجاد کنند. این امر امکان‌پذیر شد چون آنها هم قاطعانه سیاست‌های حزبی را از جنبش خود دور نگه داشتند و همچنین زیرا با این‌که اغلب در مورد موضوعات خاص با هم اختلاف نظر شدید داشتند، همزیستی با یکدیگر را به طور خودجوش پذیرفتند. توضیح ایشان تجربی بود. آنها «در یک منجلاب» گیر کرده بودند و چیزی که اهمیت داشت شباهت عینی شرایط و اراده به تغییر آن بود. شاید توضیحاتشان در مورد آن شرایط متفاوت باشد اما آنها همواره با نظامی سروکار داشته‌اندکه قدرتمندان در آن به قدر کافی «مردم» را محترم نداسته‌اند تا زندگی درخوری برایشان فراهم کنند.

۳. ساختار عصب‌مانند و خودمختاری

جنبش خود را پیرامون گروه‌های تا حدّی هم‌پوشان سازماندهی کرد که به شکل آنلاین یا حضوری پدیدار شدند. هر یک از شرکت‌کنندگان از طریق یک یا چند گروه آنلاین یا یک یا چند میدان در بحث‌ها و مناقشات و تجمعات و اقدامات اعتراضیِ دخیل بودند. بسط این ساختار عصب‌مانند (neuronal) که کل فرانسه (از جمله سرزمین‌های استعماری دوردست آن) را دربر می‌گرفت، خصیصهٔ اساسی جلیقه زردها بود. آگاهی‌شان از خودمختاری فردی که اینترنت به آنها می‌داد، در انتخاب میدان‌ها به عنوان کانون همگرایی اجتماع بازتاب پیدا می‌کرد. فرضیه مفهومی در هر دو مورد این است که کانون‌های خودمختار تلاقی تضمین می‌کند که فقط شبکه، فی‌نفسه قدرت را حفظ می‌کند. هیچ رأس اداره‌کننده و هیچ زیردست اجراکننده‌ای وجود ندارد.

<<

٤. دموکراسی مستقیم

این خصوصیات، طبیعتاً بنیانی نمادین ایجاد کردند که به تجهیز نوعی موجودیت سیاسی انجامید که در آن مشارکت‌کنندگان ثابت‌قدم و برابر پیش‌شرط تلقی می‌شدند نه هدفی یوتوپیایی. مایهٔ شگفتی است که جنبشی متشکّل از معترضینی با تحصیلات متوسط و از طبقهٔ پایین که اولین تجربهٔ اعتراضی‌شان را از سر می‌گذراندند، بی‌درنگ ادعا کردند که نظام‌های نمایندگی مشارکت و تصمیم‌گیری منسوخ و خطرناکند. آنها دو شیوهٔ قدرتمند را برای بیان آن ادعا به کار بردند. اوّل، هر نوع نمایندگی جنبش را توسط هر کسی در هر سطحی رد کردند. علی‌رغم فشار شدید همهٔ نهادهای سیاسی در جهت اجبار آنها به انتخاب نمایندهٔ دائمی، آنها فقط «سخنگویان» میدان را به شکل موردی انتخاب کردند. هیچ کسی نبود که بتواند از طرف جلیقه زردها صحبت کند و هر تلاشی برای انجام این کار به خیانت به جنبش منتهی می‌شد. دوم، به این نتیجه رسیدند که کلّ ساختار سیاسی جوامع معاصر باید تغییر کند. ایشان خواستار رایج‌سازی همه‌پرسی به ابتکار شهروندان در هر حیطه‌ای بودند. آنها تصمیم بگیرند و «نخبگان» صرفاً تصمیمات ایشان را اجرا کنند.

٥. مدارا با عدم قطعیت

امروز (۲۳ فوریه ۲۰۲۰) شصت و هفتمین هفته از آغاز جنبش جلیقه زردها است. بی‌تردید این طولانی‌ترین جنبش اعتراض سیاسی همه‌جانبه در تاریخ اخیر است. جلیقه زردها هرگز یوتوپیای ویژه‌ای نداشتند که پی‌اش را بگیرند و طرح سیاسی‌ای که اجرایش کنند. برعکس، متقابلا دربارهٔ اولویت‌ها و ایده‌های کثرت‌گرایانه‌شان گشوده ماندند. این امر به آنها امکان داد که به سطح بی‌سابقه‌ای از بازاندیشی جمعی دست پیدا کنند. آنها به جای تصرف سهمی از قدرت در نظامی مستقر، روی پیشرفت به سمت تغییر سیاسی سراسری تمرکز کردند. آنها برای انجام این کار به عدم قطعیت نتیجه وقعی ننهادند. چنان‌که هرگاه با ایشان مصاحبه کردم گفتند که «باید ادامه بدهیم، نتیجه‌اش را خواهیم دید».

برخی از تجمعات و راهپیمایی‌ها و اعتراضات جلیقه زردها ، اگر چه نه به پرشماری قبل، همچنان در جاهای مختلف فرانسه ادامه دارد. همه کنجکاوند بدانند که اثر ماندگار جنبش چه خواهد بود. هر چه رخ دهد، یک نتیجه قطعی است. جلیقه زردها ثابت کرده‌اند که سطح جدیدی از بازاندیشی سیاسی جمعی امکان‌پذیر است. آنها میان تجربهٔ فردی و اجتماع و موجودیت سیاسی، به منزلهٔ پیش‌انگاشتی از دموکراسی مستقیم در مقیاسی بزرگ، پیوند تازه‌ای برقرار کرده‌اند. ■

۱. این مقاله بر اساس تحقیقات تجربی گسترده از ابتدای جنبش جلیقه زردها نوشته شده است. برای تحلیل بیشتر به اینجا و اینجا و اینجا مراجعه کنید.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Michalis Lianos <michalis.lianos@univ-rouen.fr>

بیداری اجتماعی
علیه نابرابری نئولیبرال

خورخه روخاس هرناندس، مرکز تحقیقات آب در کشاورزی و استخراج شیلی و **گونیل هانسن روخاس**، دانشگاه کنسپسیون شیلی

قاشق‌زنی برای جلب توجه، بخشی از اعتراضات در شیلی بود.
عکس از دیه‌گو کورنا/ وبسایت فلیکر.
برخی حقوق محفوظ است.

اعتراضات اجتماعی کنونی در شیلی (estallido social) به طور خلّاقانه‌ای با گرافیتی، نقاشی‌های دیواری، موسیقی، شعر، ترانه، جلسات و مباحثات جمعی همراه است. از این رو نارضایتی انباشته‌شدهٔ تاریخی مردم شیلی با نوع تازه‌ای از زیبایی‌شناسی ابراز می‌شود. دهه‌ها نارضایتی، سوءاستفاده اجتماعی، تبعیض و عدالت اجتماعی در شعارهایی این چنین تقبیح می‌شود: «شیلی بیدار شد!»، «...تا آن زمان که کرامت انسانی عادت روزمره شود!»، «شیلی نئولیبرالیسم را دفن خواهد کرد!»، «ترسم ریخته!»، «سوءاستفاده بس است!»، «صندوق های بازنشستگی خصوصی متوقف شود!»، «بازار از حقوق اجتماعی حفاظت نمی‌کند!»، «ما در جنگ نیستیم!»، «قانون اساسی جدید!»، «بدون ما زنان هیچ توافق سیاسی‌ای در کار نخواهد بود!»، «ما دموکراسی جدید می‌خواهیم!»، «آموزش رایگان برای همه!»، «حق دسترسی به

<<

آب رایگان و همگانی»، «بزرگترین ترسم این است که همه چیز همین‌طور باقی بماند!»، «مشکل عادی بودن است!» و «برای حق زندگی در صلح!»

> بیداری دردناک

در روز ۱۸ اکتبر ۲۰۱۹ شیلی زیر و رو شد. خشم فروخورده طوری آزاد شده است که هم گسترده است و هم خلّاقانه. اکنون پس از چهار ماه اعتراض مداوم، می‌شود روحیهٔ تازهٔ جمهوری‌خواهانه‌ای را احساس کرد که برگشت‌ناپذیر است. شیلیایی‌ها پس از ۴۰ سال در حال آگاه شدن از اثرات منفی مدل غالب مرکانتیلیستی و بی‌مقررات نئولیبرالی‌اند: نابرابری اجتماعی، خصوصی‌سازی خدمات اساسی، مستمری‌ها، آموزش، خدمات درمانی و منابع طبیعی. دولت با خشونت پلیس پاسخ داده است. بیش از ۴۰۰ نفر به دلیل استفاده از سلاح‌های گرم بینایی خود را از دست داده‌اند و به زنان تجاوز شده است. شکنجه و هزاران بازداشت خودسرانه اتفاق افتاده است. کمیسریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی تأیید کرده‌اند که حقوق بشر به طور گسترده در حال نقض‌شدن است و از دولت شیلی خواسته‌اند که فعالانه عمل کند.

این بیداری جامعهٔ شیلی خودبه‌خودی نیست، بلکه حاصل یک روند پیچیدهٔ انباشت فزایندهٔ تجربه‌های منفی و ناخشنود اجتماعی است. نظام نئولیبرال پس از ۴۰ سال از درون تهی شده و به بحران رسیده است و صدمات جبران‌ناپذیری را آشکار ساخته است که کشور برای ترمیم آنها دوران دشواری را پیش‌رو خواهد داشت. از خلال اعتراضات و سیل جدید اطلاعات، نوعی هشیاری آزادی‌بخش تازه در میان مردم شیلی دارد پرورانده می‌شود.

> نابرابری‌های اجتماعی و زیست‌محیطی و جنبش‌های اجتماعی

نابرابری‌های اجتماعی و ساختاری در شیلی سریع‌تر از وعده‌های بازار رشد پیدا کرد: دستمزدهای پایین، مستمری‌های غیرانسانی، خصوصی‌سازی نظام سلامت و آموزش و به دنبال آن جهش هزینه‌ها، بی‌ثبات شدن کار، خدمات اساسی بسیار گران و خصوصی‌شده، هزینه‌های فوق‌العاده بالای زندگی و تمرکز مفرط ثروت. علاوه بر این جوانان شرایط دشواری برای ورود به بازار کار دارند، تبعیض علیه زنان همچنان وجود دارد و حقوق بومیان هنوز به رسمیت شناخته نمی‌شود. مشارکت اندک مردم، مشکلات زیست‌محیطی و آسیب‌پذیری مربوط به تغییرات اقلیمی و همچنین کمبود آب و منابع نیز منجر به مشکلات مضاعفی در زمینهٔ ارائهٔ خدمات اساسی می‌شود.

سیاست‌های خصوصی‌سازی و فردی‌سازی ناگزیر به از دست رفتن معنا و همچنین عدم اطمینان دربارهٔ آینده منجر می‌شود. اعتراضات و ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید نتیجهٔ آن است: در سال ۲۰۰۶ شاهد «اعتراضات پنگوئن» بودیم، جنبش دانش‌آموزان دبیرستانی که خواستار نظام آموزش عمومی بهتری بودند. جنبش دانشجویی مؤثّر و عظیمی با مطالباتی در جهت آموزش دانشگاهی رایگان در سال ۲۰۱۱ شکل گرفت. هر دو جنبش به طرز وسیعی با عموم مردم سازگار بود. در سال ۲۰۱۸، جنبش «نه به مدیران صندوق‌های بازنشستگی» (No+APF) علیه نظام بازنشستگی خصوصی پدید آمد. جنبش‌های قومی و به ویژه نمایندگان جوامع ماپوچه خواستار به رسمیت شناخته شدن خود در قانون اساسی، بازگشت سرزمین و خودمختاری بی‌چون و چرا به عنوان اقلیت‌های قومی‌اند. همچنین جنبش‌های محیط‌زیستی و اعتراضی تازه‌ای علیه ساخت ابرپروژه‌هایی وجود دارد که به از بین رفتن اکوسیستم و زیستگاه‌ها منجر می‌شود. ابرپروژهٔ هیدروآیزن در پاتاگونیا مهمترین نماد این جنبش شد. به علاوه، اعتراضات شهروندان علیه سیاست‌های زیست‌محیطی، در مناطق به‌اصطلاح متروکه (zonas de sacrificio) در شهرک‌های کوئینترو، پوچونکاوی و کرونل دیده می‌شود که تراکم بالای صنعتی به شدّت آلوده‌شان کرده است و نرخ بیماری بسیار بالایی دارند. سال ۲۰۱۹ نیز سال جنبش زنان علیه سوءاستفادهٔ جنسی و برای رسیدن به برابری جنسیتی بود. این مثال‌ها نشان‌می دهد که جامعهٔ شیلی با شناخت سویه‌های تاریک مدل مشهور [نئولیبرالیسم] به‌تدریج احساساتش تحریک شده و اقدام به سازماندهی فعالانه از پایین کرده است.

> اصلاحات اجتماعی و قرارداد/معاهده اجتماعی

شیلی در این وضعیت به اصلاحات اجتماعی ژرفی برای رسیدن به نوعی دولت رفاه نیاز دارد که نواقص موجود را جبران کند و مطالبات معترضان را تأمین نماید. هیئت وحدت اجتماعی (Mesa de Unidad Social)، انجمنی متشکّل از سازمان‌های گوناگون اجتماعی، خواستار معاهده‌ای اجتماعی با مشارکت فعال جامعهٔ مدنی ذیل شعار «بدون عدالت اجتماعی صلحی برقرار نخواهد شد» شده است. اکثر شهرداری‌های شیلی در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۹ دربارهٔ مشکلات مبرم مردم پیمایش موفقی روی شهروندان ترتیب دادند که در آن دو و نیم میلیون شیلیایی فعالانه شرکت کردند و نتایج از این قرار بود: ۹۱/۳ درصد قانون اساسی جدیدی می‌خواهند؛ ۸۹/۹ درصد مایلند در همه‌پرسی در آوریل ۲۰۲۰ شرکت کنند؛ اکثریت بزرگی طرفدار مجلس مؤسسانی هستند که به طور دموکراتیک انتخاب شوند. همه‌پرسی نیز سه اولویت مهم را نشان می‌دهد: مستمری بهتر، یک نظام خدمات درمانی بهتر و دسترسی تضمین‌شده به نظام آموزش عمومی بهبودیافته. بنابراین معاهده‌ای اجتماعی می‌تواند سهمی اساسی در حل بحران کنونی مدل نئولیبرالی داشته باشد.

این مطالبات اجتماعی قبلاً جزئی از دموکراسی‌های قرن بیستم بود، اما استراتژی‌های جهانی نئولیبرال آنها را تاحدی برچیدند. آن‌طور که تحولات و مباحثات کنونی جهان نشان می‌دهد، به منظور تضمین کیفیت زندگی مردم ، مقابله با پوپولیسم دست راستی و تحقق توسعهٔ کشورها باید دوباره در قرن بیست و یکم به این دستاوردهای تاریخی دولت رفاه پرداخت و آنها را در سیاست‌های فعلی از نو سر و سامان داد.

<<

> بحران مشروعیت دولت و احزاب سیاسی

بحران اجتماعی پرده از ضعف دولت برآمده از نئولیبرالیسم برداشت. نئولیبرالیسم همواره خواستار دولت حداقلی و خصوصی‌سازی و فردی‌سازی جامعه بوده است. پیامدهای مخرّب این دکترین امروز احساس می‌شود. دولت محافظه‌کار شیلی دست‌پاچه شده است و با خشونت، اعلام وضعیت اضطراری و سرکوب واکنش نشان می‌دهد، بدون آن‌که میان اعتراضات دموکرات و صلح‌آمیز شهروندان با غارت، آتش‌افروزی و خشونت مخرّب گروه‌های کوچک و منزوی آشکارا تفاوت قائل شود.

مرکز مطالعات مردم‌مدار (Centro de Estudios Públicos) در چنین بستری، نتایج زیر را دربارهٔ پیمایش اعتماد مردم شیلی به نهادهایشان در دسامبر ۲۰۱۹ منتشر کرد: فقط ۵ درصد به دولت، ۳ درصد به پارلمان، ۲ درصد به احزاب سیاسی و ۸ درصد به دستگاه قضایی اعتماد دارند. اکثریت قریب به اتفاق مردم هم خشونت پلیس و هم خشونت به عنوان شکلی از اعتراض را رد کرده‌اند. ۶۷ درصد خواستار قانون اساسی جدیدند و ۵۶ درصد معتقدند که این قانون اساسی جدید ابزار مهمی برای حلّ مشکلات کنونی خواهد بود. ۸۷ درصد طرفدار رهبرانی‌اند که بتوانند گفتگو و اجماع اجتماعی و سیاسی را ترویج کنند. به گفتهٔ پاسخ‌گویان، دولت باید فوراً به این سه موضوع توجه کند: ۶۴ درصد از پاسخ‌گویان حقوق بازنشستگی، ۴۶ درصد از سلامت و ۳۸ درصد از آموزش [عمومی] نام برده‌اند. این پیمایش مشروعیت دموکراسی را به منزلهٔ نظامی سیاسی برجسته می‌کند.

> برای رسیدن به قانون اساسی جدید و بازسازی دموکراسی

اعتراضات اجتماعی نیرومند و پایدار باعث شد که دولت و مخالفان در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۹ بر سر همه‌پرسیِ ۲۵ اکتبر ۲۰۲۰ برای ایجاد قانون اساسی جدید به توافق برسند. نمایندگانی که این قانون اساسی جدید را تنظیم خواهند کرد در روز ۱۱ آوریل ۲۰۲۱ انتخاب خواهند شد و باید حائز سه معیار مهم باشند: توازن میان مردان و زنان، عدم وابستگی به احزاب سیاسی و نمایندگی‌کردن [خواسته‌های] اقلیت‌های بومی.

شیلی با این همه‌پرسی و استراتژی‌های آیندهٔ وابسته به آن، با مشارکت جملگی بازیگران اجتماعی فرصت تاریخی یکتایی برای حلّ صلح‌آمیز و دموکراتیک مشکلات سیاسی و اجتماعی موجود دارد. با این همه، یکی از موانع احتمالی، امتناع بخش محافظه‌کار از حمایت از این روند به هدف جلوگیری از تدوین قانون اساسی جدید و نوسازی نهادها و نظام بازنشستگی، سلامت و آموزش و در نتیجهٔ آن حفظ قدرت موجود و ساختارهای بازار است. امید است که دست آخر مطالبات جنبش‌های شهروندان در روندی صلح‌آمیز و دموکراتیک و در همه‌پرسی موفقیت‌آمیزی با مشارکت گستردهٔ همهٔ بخش‌ها تجلّی پیدا کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:
Jorge Rojas Hernández <jrojas@udec.cl>
Gunhild Hansen-Rojas <hansen-rojas@udec.cl>

فهم

خیزش اکتبر در عراق و لبنان

ریما ماجد، دانشگاه آمریکایی بیروت لبنان و عضو کمیته‌های پژوهشی گروه‌های مسلّح و حلّ منازعه (RC01)، نژادپرستی، ملّی‌گرایی، بومزادی و قومیت (RC05)، جامعه‌شناسی سیاسی (RC18)، زنان، جنسیت و جامعه (RC32)، طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) و جنبش‌های اجتماعی و اقدام جمعی و تغییر اجتماعی (RC48) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

تظاهراتی در لبنان همزمان با خیزش اکتبر در عراق، سال ۲۰۱۹.
منبع: کریتیوکامانز ویکی‌مدیا.

در اکتبر ۲۰۱۹ شاهد جوشش بسیج توده‌ای بی‌سابقه‌ای در عراق و لبنان بودیم. اعتراضات مانند حریقی بزرگ به سرعت در هر دو کشور گسترش یافت و صدها هزار، شاید حتی میلیون‌ها، معترض را طی چند روز به سوی خود کشاند. مشکلات بیکاری، مالیات ناعادلانه، فساد گسترده و کمبود خدمات اساسی مانند آب و برق و حکمرانی بد، محور مطالبات بودند. با وجود این‌که اولین بار نبود که چنین مطالباتی در خیابان‌ها ابراز می‌شد، اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹ از نظر وسعت و بزرگی با همهٔ جنبش‌های پیشین بهٍ وضوح متفاوت بود. این خیزش‌ها در لبنان، همچون عراق، فوراً لقب «انقلاب» گرفت – که نشان‌دهندهٔ گسیختگی کامل از موج‌های پیشین بسیج مردمی همچون اعتراضات سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۵ در هر دو کشور بود.

این خیزش‌ها از آنجا که رژیم را تماماً سرنگون نکرده‌اند، شاید ذیل تعریف ادبیات سنتی جنبش‌های اجتماعی از «انقلاب» قرار نگیرند، با وجود این مهم است که به جای اندیشیدن به انقلاب‌ها به مثابه رخدادهایی که یا پیروز می‌شود یا شکست می‌خورند، از حیث روند انقلابی دربارهٔ آن‌ها اندیشید. خیزش اکتبر در عراق و لبنان در واقع در بستر بیش از یک دهه بسیج دوره‌ای در هر دو کشور رخ داد که سال ۲۰۱۵ با تحرکات مبتنی بر مطالبات اجتماعی–اقتصادی، ورای دیدگاه‌های بیش از حد تاکید شدهٔ سیاست هویت، در آن نقطهٔ عطفی اساسی ایجاد کرد. به علاوه، این «انفجارهای اجتماعی» انقلابی آشکارا در بستر «موج دوم خیزش‌های عربی» فوران کرد که در اواخر سال ۲۰۱۸ در سودان و الجزایر آغاز شده بود و توانست دو دیکتاتور را سرنگون کند.

با وجود این، چیزی که موارد عراق و لبنان را قیاس‌پذیر می‌کند و از سال ۲۰۱۱ آنها را از سایر کشورهای عربی متفاوت می‌سازد، نظام سیاسی‌ای است که معترضان در این دو کشور سعی بر سرنگونی آن دارند. در حالی‌که انقلاب‌ها در جهان عرب جملگی در کشورهایی با رژیم‌های اقتدارگرا یا پادشاهی اتفاق افتاده‌اند، لبنان و عراق تنها مواردی‌اند که خیزش‌ها در آنجا در نظام سیاسی موسوم به دموکراسی توافقی (consociational democracy) فوران کرد که نوعی آرایش تقسیم قدرت مبتنی بر هویت (فرقه‌ای و قومی) است که در آن رژیم برای سرنگون شدن فقط یک «رأس» مشخص ندارد. این امر همراه با نئولیبرالیسم و حامی‌پروری فرقه‌ای (sectarian clientelism؛ معروف به *محاصصه*) و میراث جنگ‌ها و خشونت داخلی، راه را برای درک این خیزش‌ها دشوارتر کرد.

<<

> فرقه‌گرایی در برابر ملّی‌گرایی: غفلت از نکتهٔ اصلی؟

میدان‌های اصلی لبنان و عراق از اکتبر ۲۰۱۹ مملوء از معترضانی بوده است که پرچم ملّی را تکان می‌دهند و سرود ملّی را می‌خوانند، حرکتی که معترضان در این کشورها برای بیان مردود شمردن اختلافات فرقه‌ای و قومی و برای تأکید بر «همزیستی» و «اتحاد ملّی» علی‌رغم تفاوتها به کار می‌گیرند. با وجود این آیا ملّی‌گرایی ضرورتاً در تضاد با فرقه‌گرایی است؟

ادبیات نظری دربارهٔ فرقه‌گرایی و ملّی‌گرایی طی دهه‌ها نشان می‌دهد که این دو پدیده لزوماً ضدّ هم نیستند، زیرا ملّی‌گرایی اغلب با دلالت ضمنی فرقه‌گرایانه مستقر شده است. به عنوان مثال ملّی‌گرایی عربی اغلب با رنگ و بوی سنّی آمیخته است، در حالی که ملّی‌گرایی لبنان به طور تاریخی در پیوند با دلالت ضمنی مسیحی بوده است. با وجود این، هنوز در سطح جامعه شایع است که ملّی‌گرایی را به عنوان نشانه‌ای از ردّ فرقه‌گرایی به کار بگیرند. خیزش‌های عراق و لبنان از طریق خواست پر شور و شوق «ملّتی تصوّری (imagined nation)» به عنوان راهِ چاره، آشکارا با مسئلهٔ فرقه‌گرایی درگیر شد.

جنبش در عراق از اوایل اکتبر به دنبال فراخوان بسیج مردمی از سوی گروهی به نام *نازل أخذ حقی* (بسیج می‌شوم تا حقم را بگیرم) آغاز شد. شعارهای اصلی در میدان‌های عراق «ما میهن می‌خواهیم» بود و «مردم می‌خواهند رژیم را سرنگون کنند» که تکرار شعار معروف اعتراضات ۲۰۱۱ است. معترضان در مطالبهٔ «میهن» یا «کشور» یا «ملّت» داشتند به آرزوی داشتن دولتی اشاره می‌کردند که بتواند به شهروندانش خدمت کند و حس تعلّق ورای چندپارگی فرقه‌ای و قومی ایجاد کند.

در لبنان شاهد روند مشابهی از تصوّر دوبارهٔ «ملّت» بودیم. هنگامی که به دنبال تصمیم دولت برای اعمال مالیات‌های جدید از جمله مالیات بر تماس‌های واتس‌اپی، خیزش به پا شد، میدان‌ها بی‌درنگ از پرچم‌های ملّی پر شدند و سرود ملّی لبنان مکرّراً به گوش می‌رسید. در عین حال شعارهای اصلی شعار معروف «مردم می‌خواهند رژیم را سرنگون کنند» بود که شعار بومی‌شده‌تری به آن اضافه شد: «همه یعنی همه»، که ارجاعی دارد به ردّ نظام تقسیم قدرت فرقه‌ای و محکوم‌کردن همهٔ رهبران، صرف‌نظر از تعلّق فرقه‌ای آنها. [در لبنان] مشابه با عراق، ردّ فرقه‌گرایی از خلال میل به خلاص‌شدن از شرّ همهٔ رهبران فرقه‌ای و ساخت یک «کشور»، یک «دولت» و یک «ملّت» بیان می‌شد، که از شهروندان خود حفاظت کند و با آنها برابرانه و عادلانه رفتار کند.

مادامی‌که بسیاری معتقدند که درجات فساد و نابرابری در هر دو کشور نتیجهٔ نظام فرقه‌ای است، این رویکرد نقش مهم نظام اقتصادی (نئولیبرالیسم) در ایجاد بحرانی را نادیده می‌گیرد که به این خیزش‌ها منجر شد. امروز چالش اصلی جنبش‌های عراق و لبنان نبرد همزمان با دو قطب رژیم‌های فرقه‌ای–نئولیبرالشان است: حفظ تمرکز بر مطالبهٔ عدالت اجتماعی–اقتصادی و دولت رفاه، همزمان با ردّ نظام تقسیم قدرت فرقه‌ای.

> نئولیبرالیسم و نارضایتی: در جستجوی «ما»ی گمشده

نئولیبرالیسم در لبنان پس از جنگ (پس از ۱۹۹۰) و در عراق پس از اشغال (پس از ۲۰۰۳) نشو و نما پیدا کرد. عقب‌نشینی دولت و افزایش حامی‌پروری فرقه‌ای با فرهنگ سیاسی نئولیبرال جفت و جور شد که اول و بیش از هر چیز بر فردگرایی متمرکز بود. این فرهنگ سیاسی نه فقط دولت و جامعه را به طور کلّی شکل داد، بلکه در ماهیت کنشگری و نارضایتی‌های بروز یافته نیز منعکس می‌شد.

شایان توجه است که بسیاری از کنشگران طی دهه‌های گذشته در حالی در جنبش‌های اجتماعی و کارزارها فعال بودند که برخی از بزرگترین و مؤثرترین ابتکار عمل‌ها عمدتاً حول فرد شکل می‌گرفتند. به عنوان مثال یکی از کارزارهای انتخاباتی اصلی که در سال ۲۰۱۵ از بسیج مردمی در لبنان سربرآورد، *بیروت مدینتی* (بیروت، شهر من) بود. این نام به جای تأکید بر «ما»ی جمعی که شهر را به منزلهٔ فضای مشترک برای همه بازنگری می‌کند و منطق فردگرایانهٔ نئولیبرالیسم را به مبارزه می‌طلبد، بر رابطهٔ فردی با شهر تأکید داشت. همین‌طور در پی فروپاشی مالی سال ۲۰۱۹، کنشگران در خیزش لبنان با اسپری روی پنجره‌های بانک‌ها گرافیتی با این مضمون کشیدند که «پول من را پس بده» و نه «پول ما را پس بده». با وجود این‌که خشم جمعی علیه بانک‌ها روشن و آشکار بود، اما فرهنگ سیاسی‌ای که کنشگری را شکل می‌دهد هنوز محصول همان نظامی است که با آن می‌جنگد.

بسیاری از کارزارها نیز بر رویکرد قانونی و حق‌محور تأکید داشتند که به نظر می‌رسد از واقعیت‌های لبنان و عراق جدا افتاده‌اند. نظام‌های قانونی و قضایی در هر دو کشور بسیار ضعیف و فاسدند و مردم به آنها اعتماد چندانی ندارند. بنابراین، زبان «حقوق» و «تعهّدات» در تصوّرات سیاسی مردم آن کشورها جایی محوری ندارد. به هر تقدیر، جنبش‌ها و کارزارهای سیاسی برجستهٔ متعددی «حقوق» را محور فعالیت خود قرار داده‌اند. مثالِ آن از جمله کارزاری است در عراق که قبلاً اشاره شد «من بسیج می‌شوم تا حقم را بگیرم»؛ یا گروه سیاسی بسیار فعالی در خیزش لبنان به نام «لِحقی» (برای حقم). این تأکید بر حقوق فردی بیانگر اشتیاق به دولت‌ملّت موهومی است که نهادهای دولتی در آن بتوانند بدون فساد و حامی‌پروری فرقه‌ای، حقوق فردی را به طور برابر رعایت کنند.

نتیجهٔ دیگرِ نظام نئولیبرال–فرقه‌ای در عراق و لبنان، غیاب تشکّل‌ها یا اتحادیه‌های سیاسی بوده است که جایگزینی معرفی کنند که بتوانند برای انتقال خیزش در جهت نظام سیاسی جدید مانند داربست عمل کند. اخیراً با گسترش کووید–۱۹ در هر دو کشور، ظهور و سازماندهی «ما»ی گمشده اولویتی برای شکست نظامی است که به وضوح از محافظت از جامعه، در برابر فجایع اقتصادی یا در برابر پاندمی‌های مربوط به سلامت ناتوان است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Rima Majed <rm138@aub.edu.lb>

> رسانه‌ها و ارتباطات در سرمایه‌داری دیجیتال: چشم‌اندازهای انتقادی

مارلن فان دن اکر، دانشگاه فریدریش شیلر ینا در آلمان و **سباستین سوینیانی**، دانشگاه فریدریش شیلر ینا و دانشگاه پادربورن در آلمان

در سرمایه‌داری دیجیتال، کاربران اغلب نقش کارگر بی‌مزد را دارند. عکس از الکس کوتلیارسکی / وب‌سایت unsplash.com

فناوری رسانه‌ای معاصر عامل توسعهٔ ارتباطات درون شرایط اجتماعی‌ای است که معمولاً به آن «سرمایه‌داری دیجیتال» گفته می‌شود و همچنین در جهت همین ارتباطات به کار می‌رود. خلاف بررسی‌های عیب‌سنجانه‌ای که در باب جامعهٔ «پساصنعتی»، «اطلاعاتی» و حتی «جامعهٔ دانش‌بنیان جهانی» صورت گرفته است، «سرمایه‌داری دیجیتال» بیانگر آن است که تغییر اجتماعی، هم‌زمان، در رابطه با مناسبات اجتماعی بنیادیِ استثمار اقتصادی، بیگانگی فرهنگی و سلطهٔ سیاسی، نشانگر تداوم‌هایی مهم است.

سرمایه‌داری دیجیتال در جای‌جای جهان متفاوت ظاهر می‌شود: در حالی‌که در این سوی جهان [در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری]، سرمایه‌داری دیجیتال مشوّق شکل‌گیری طبقات خلّاق و دانش‌محور و محرّک مصرف‌گرایی است، در سویی دیگر [در کشورهای جنوب جهانی] میلیون‌ها نفر از راه استخراج مواد خام لازم یا مونتاژ اجزا در شرایطی اسف‌بار معاش خود را تأمین می‌کنند. با وجود این، در این کثرت و تنوع، وحدتی نیز وجود دارد: کاربران برای تولیدکنندگان پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی یا رسانه‌های

<<

دیجیتال در حکم یک طبقهٔ استثمارشدهٔ جدید هستند. فناوری‌های نظارتی حقوق شخصی شهروندان را تهدید می‌کنند. منافع تحت هدایت سرمایه مانع از بالقوگی‌های براندازانه و مردمی دموکراتیکِ رسانه‌های خودسازمان‌یافته می‌شود.

با توجه به اهمیت روزافزون فناوری رسانه‌های دیجیتال، جامعه‌شناسی انتقادی رسانه‌ها و ارتباطات به‌طور کلّی بصیرت‌هایی برای فهم تغییر اجتماعی به دست می‌دهد و حتی نقشی پیشتاز در رشتهٔ ما بازی می‌کند. این شاخه از جامعه‌شناسی آن‌جایی که موج‌های جدید عقلانی‌شدن، صلاحیت‌یابی (صلاحیت‌زدایی) و بازسازماندهی فعالیت کارگری و زنجیره‌های ارزش را توضیح می‌دهد، به جامعه‌شناسی صنعتی و جامعه‌شناسی کار کمک می‌کند؛ آن‌جا که نقش حیاتی داده‌های بزرگ، الگوریتم‌ها، تبلیغات هدفمند و پلتفرم‌های دیجیتال همچون بازارهای جدید را بررسی می‌کند، با جامعه‌شناسی اقتصادی و جامعه‌شناسی مصرف وارد تعامل می‌شود؛ در کلنجار برای فهم صنایع فرهنگی دیجیتال و تحولات کنونی حوزه‌های عمومی، با جامعه‌شناسی سیاسی و فرهنگی همکاری می‌کند؛ و وقتی به سرشت مبهم روابط بین ارتباطات و کار درون پدیده‌های دیجیتالی چون «توصرف‌کردن»[1] اشاره می‌کند، مشوّق و محرّک نظریهٔ اجتماعی می‌شود.

امید است بصیرت‌های انتقادی‌ای که در مقالات این پرونده ارائه شده راه را برای ابتکارهای جدیدی در جهت تعقیب ریشه‌ایِ این موضوعات بگشاید.

از آن‌جایی که به نظر می‌رسد پژوهش‌های اجتماعی انتقادی موجود حرف چندانی دربارهٔ رسانه‌ها و ارتباطات ندارند و از سوی دیگر، پژوهش‌های حوزهٔ ارتباطات نیز اغلب از کنار مسائل مربوط به استثمار از طریق کار دیجیتال می‌گذرند، ماریسول ساندوال و سباستین سوینیانی با اندیشیدن از مجرای مفهوم «استثمار دیجیتال»، ارتباطات و کار را به هم پیوند می‌زنند. اغلب این نکته نادیده گرفته می‌شود که تولید فرهنگ رسانه‌ای جهانیِ معاصر متکی است بر ارتباط و همکاری تحت کنترل و مدیریت «غَول‌های فناوری» (Big Tech). ما در مقام کاربران پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی نقش کارگران دیجیتال بی‌مزد این شرکت‌ها را، که از ردپاهای داده‌ایِ مردم تغذیه می‌کنند، بازی می‌کنیم.

پژوهشگر استرالیایی، مارک اندریویچ نیز بر منطق کسب‌وکارهای تحت هدایت داده‌ها دست می‌گذارد. مقالهٔ او به گرایش فزایندهٔ داده‌های خودبه‌خود تولیدشده و نقش مالکیت و انباشت سرمایه‌دارانه می‌پردازد. به جای پرسش از این‌که آیا سیستم‌های خودکار را باید به کار بست یا نه، آندریویچ می‌پرسد که این سیستم‌ها تاکنون چگونه طراحی شده‌اند.

جک لینچوآن کیو، از هنگ‌کنگ، دربارهٔ امکان شکل‌گیری یک طبقهٔ کارگر دیجیتال جدید بحث می‌کند. مثال چین حاکی از آن است که فناوری‌هایِ نظارتی حکومتی در اِعمال کنترل اجتماعی از لحاظ فضایی حقیقتاً قدرتمند عمل کرده است. با وجود این، کیو به این نکته اشاره می‌کند که طبقهٔ کارگر دیجیتال، وقتی بر الگوهایی زمانی متفاوت تمرکز کند، می‌تواند بالقوگی براندازانه‌اش را به هنگام مشارکت در کنش‌های اخلال‌گرانهٔ جمعی مثل کاهش سرعت کار، خرابکاری و اعتصاب آشکار کند. پیکار طبقاتی کارگران دیجیتال حول کشف راه‌های جدید برای به دست آوردن حاکمیت زمانی می‌چرخد.

هرچند چین اغلب به عنوان رقیبی جدی برای ایالات متحده معرفی شده است، همکار کانادایی ما، تانر مرلیز، به این تصور رایج مشکوک است. او تأکید می‌کند که ایالات متحده نه‌تنها بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی را دارد، بلکه فناوری‌های دیجتال و صنایع فرهنگی‌اش از جهت حجم و گسترهٔ دسترسی و میزان سود در دورهٔ کنونی، به مراتب از رقبای چینی‌شان جلوترند.

مقالهٔ آخر، که همکار عزیزمان مندی تروگر آن را نوشته است، دربارهٔ تحولات پساسوسیالیستی سیستم رسانه‌ای پس از اتحاد مجدّد آلمان درسی تاریخی به ما می‌دهد. در بهار ۱۹۹۰، در جمهوری دموکراتیک آلمان، مجموعه‌ای از گروه‌های سیاسی و اقتصادی آلمان غربی که ساختارهای بازار را در جهت منافع خودشان ساخته بودند، ابتکارات بی‌شمار معطوف به ایجاد مطبوعات آزاد و دموکراتیکِ آلمان شرقی را به‌سرعت کنار زدند. این مورد مصداقی است از این‌که چگونه در طول تاریخ، زیرساخت‌های رسانه‌ای با بالقوگی دموکراتیک مکرّراً از سوی منافع اقتصادی خصوصی نابود شده است. ■

۱. Prosuming: توصرف ترکیبی از کلمات تولید و مصرف است. توصرف‌کننده به فردی اطلاق می‌گردد که از نظر بازار مشتری حرفه‌ای است و از لحاظ اقتصاد مصرف‌کننده‌ای است که در تولید محصول نهایی به نحوی دخالت داشته است. نقش توصرف‌کننده در تولید محصول نهایی می‌تواند به صور مختلف مانند طراحی، سفارشی سازی یا انجام مرحله‌ای از کار باشد. (م. برگرفته از ویکی‌پدیای فارسی)

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:
Marlen van den Ecker <marlen.van.den.ecker@uni-jena.de>
Sebastian Sevignani <sebastian.sevignani@uni-jena.de>

استثمار دیجیتال: پیوند ارتباطات و کار

ماریسول ساندوال، دانشگاه شهر لندن در بریتانیا، و **سباستین سوینیانی**، دانشگاه پادربورن و دانشگاه ینا در آلمان

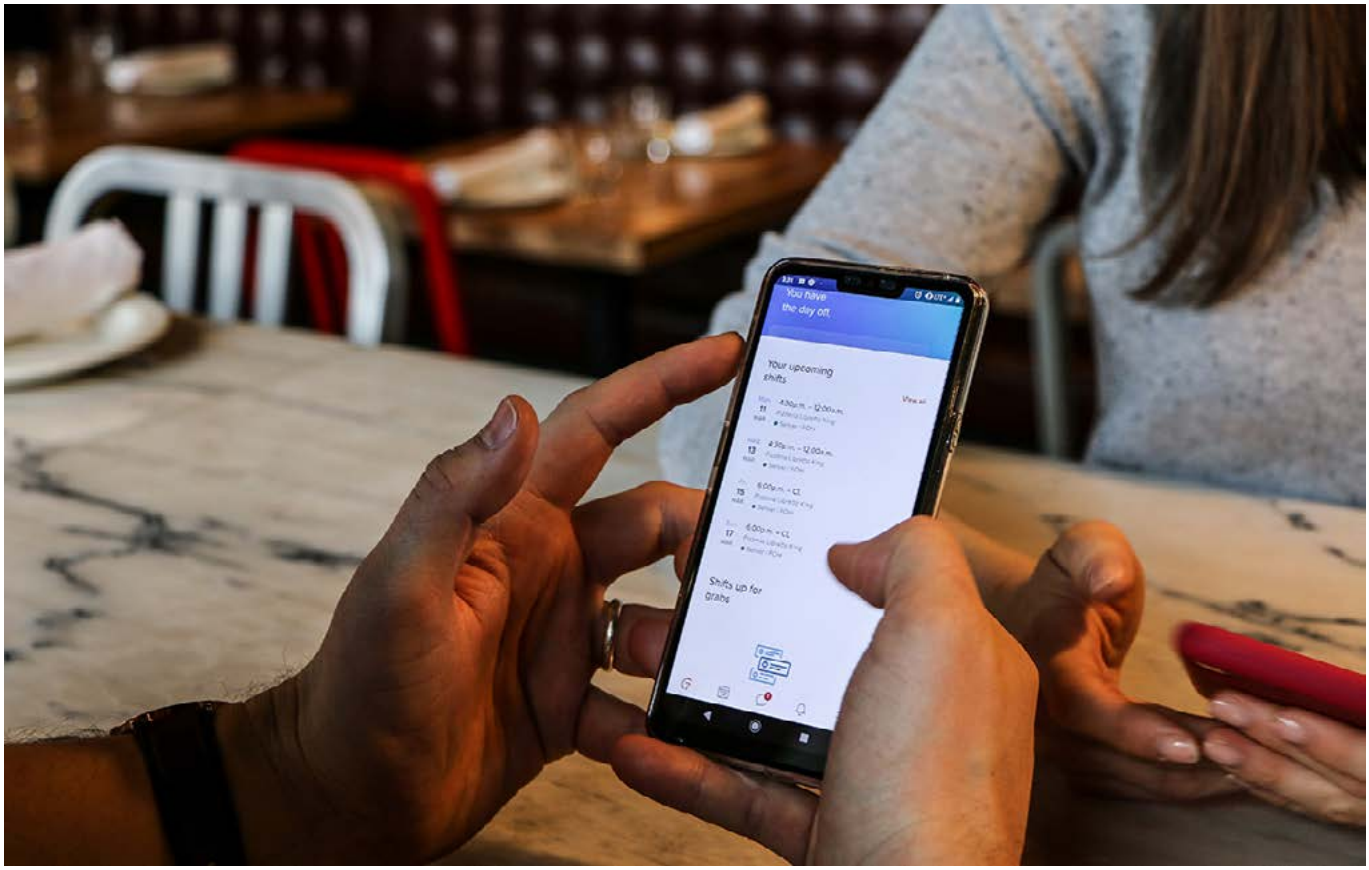

هنگام تحلیل رسانه‌ها و ارتباطات، نقش کار اغلب مورد غفلت واقع شده است.
عکس از 7shifts / وب‌سایت unsplash.com. کریتیو کامانز.

جامعه‌شناسی انتقادی رسانه‌ها و ارتباطات با معضلی نظری و عملی روبروست: در حالی‌که برای نظریهٔ اجتماعی انتقادیِ ملهم از اندیشهٔ مارکسی و مارکسیستی، فعالیت تولیدی کلیدِ فهمِ شتاب تحولات اجتماعی است، ارتباطات و رسانه‌ها معمولاً موضوعاتی حاشیه‌ای باقی می‌مانند. از سوی دیگر، پژوهش‌های انتقادی حوزهٔ ارتباطات آثار ایدئولوژی‌ها و رسانه‌ها را تحلیل می‌کنند، اما اغلب کار را نادیده می‌گیرند. به نظر می‌رسد که تمایزگذاری پرنفوذ یورگن هابرماس میان کنش ابزاری و کنش ارتباطی همچون دو سپهر مجزای زندگی اجتماعی نه‌تنها بر جریان اصلی مطالعات ارتباطات و جامعه‌شناسی رسانه سایه انداخته، بلکه همچنین دامنهٔ سنت انتقادی

<<

را نیز محدود کرده است. این امر محدودیت‌های جدّی‌ای برای فهم رسانه‌ها و ارتباطات در عصر دیجیتالی‌شدن داشته است. بنابراین، ما طرفدار رویکردی تلفیقی هستیم که بر سنت پژوهش انتقادی انسان‌گراتکیه داشته باشد. ما سه طریق به‌هم‌پیوستگی عملی و نظریِ ارتباطات و کار را ارائه می‌کنیم.

> شرایط کار در رسانه‌ها

نخستین و شاید آشکارترین طریق پیوند ارتباطات و کار جدی‌گرفتن شرایط کاری است که پشتوانهٔ فرهنگ رسانه‌ای در مقیاسی جهانی است. پس از آن‌که منتقدان به‌درستی کار را نقطهٔ کور پژوهش‌های حوزهٔ رسانه و ارتباطات خواندند، مطالعات پرشماری، در طول دههٔ گذشته، شرایط کار را در طیفی از حرفه‌های بخش رسانه و فرهنگی، از جمله روزنامه‌نگاری، طراحی، مد، رسانه و هنر، بررسی کردند. این مطالعات نشان دادند که پشت اخلاق شایسته‌سالاری، جوانی، گشودگی، خلاقیت، خودمختاری و خودفعلیت‌بخشی که این صنایع را پوشانده است، نابرابری‌های نژادی، طبقاتی و جنسیتی، قراردادهای پرمخاطره، کار بی‌مزد و فرهنگی مبتنی بر ساعات کاری طولانی، استرس کاری، اضطراب، سرزنش خود، رقابت و فردگرایی نهفته است.

با نگریستن به فراسوی زنجیرهٔ عرضهٔ تولید فرهنگی جهانی، لایهٔ دوم ژرف‌تری فاش می‌شود از این‌که فرهنگ رسانه‌ای به نحوی ساختاری با تولید فیزیکی پیوند خورده است. بدون درک کار هزاران کارگر صنعتی‌ای که رایانه‌ها و محصولات الکترونیکی را در کارگاه‌های تولیدی دور تا دور جهان مونتاژ می‌کنند، فرهنگ رسانه‌ای معاصر فهم‌ناپذیر است. پژوهش دربارهٔ کار در صنایع الکترونیکی، قویاً نشان می‌دهد که فرهنگ دیجیتال مدرن به لحاظ ساختاری متکّی بر صنعتی است که شرایط کاری مشابه با سال‌های آغازین سرمایه‌داری صنعتی را پایدار نگه داشته است. جدای از رسوایی‌هایی مثل خودکشی‌های زنجیره‌ای کارگران در سال ۲۰۱۰ در شرکت Foxconn، عرضه‌کنندهٔ محصولات اپل، واقعیت‌های روزمرهٔ این کارگران تا اندازهٔ زیادی پشت سطوح و ظواهر زرق‌وبرق‌دار ابزارهای مدرن و کارزارهای تبلیغاتی‌ای پنهان مانده‌اند که بر درخشندگی و نوآوری تأکید می‌کنند. مثلاً، نگریستن به روزنامه‌نگاران، طراحی و هنرمندان به عنوان کارگر، و در عین حال صورت‌بندی تولید الکترونیکی توأمان به مثابه کار صنعتی و ارتباطی نشان می‌دهد که رسانه‌ها، هنر و ارتباطات هرگز پدیده‌هایی صرفاً روبنایی نبوده‌اند، بلکه عمیقاً در اقتصادهای سرمایه‌داری و ساختارهای استثمار ادغام شده‌اند.

> ارتباط برای تولید

در وهلهٔ بعد، می‌توان استدلال کرد که تولید مستلزم ارتباط و همکاری است. هر تولیدی درون مناسبات ارتباطی و رسانش‌شدهٔ (mediated) تولید رخ می‌دهد. در این‌جا، جامعه‌شناسی ارتباطات و رسانه با جامعه‌شناسی کار و پژوهش دربارهٔ نحوهٔ سازمان‌دهی و کنترل کار وارد تعامل می‌شود. فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌های (جدید)، مثل ایمیل، گوشی‌های هوشمند و پلتفرم‌های دیجیتال فرهنگی همواره آنلاین را می‌سازند، به گسترش حجم کل ساعات کار کمک می‌کند و شکل‌های جدید و اغلب پرداخت‌نشدهٔ کار را درون زنجیره‌های ارزش ادغام می‌کند. این فناوری‌ها و رسانه‌ها همچنین با کارآمدتر و منعطف‌تر کردن تقسیم و بازترکیب کار درون محیط کار و بین شرکت‌ها، در جهت منافع پویای سرمایه، کار را تشدید می‌کنند. در مورد بخش‌های خاصی از نیروی کار، برنامه‌های کاربردی رسانه‌ای مثل اسلک پشتیبان تغییری در جهت شکل‌های هر دم خودمختارتر، گفتگومحورتر و کاوشگرانه‌تر کار است که وظایف سنتی مدیریت را به کارگران پروژه‌ای و دانش‌بَنیان انتقال می‌دهد. برای کسب اطمینان از این‌که صاحبان ابزارهای تولید ارتباطی همچنان می‌توانند چنین کارهای ارتباطی و همیارانهٔ «خودمختار»ی را کنترل و هدایت کنند، اغلب از شکل‌های مختلفی از ابزارهای ارزیابی و برنامه‌های کاربردی مبتنی بر بازخوردهای الگوریتمی استفاده می‌شود.

> ارتباطات به مثابهٔ تولید

سومین گزینه برای پیوند زدن ارتباطات و کار تا حدّی خلاف فهم شهودی است: خودِ ارتباطات را می‌توان کار و تولید تلقی کرد. این نکته را در صورتی می‌توان درک کرد که تصور کنیم ارتباطات ساختاری مشابه با ساختار کار دارد و هر دوی آن‌ها را درون چارچوب مشترکی تحت عنوان فعالیت عینیت‌بخش ادغام کنیم. انسان‌ها همیارانه از ابزارها و مواد (خام) استفاده می‌کنند تا اشیایی را تولید کنند و بنابراین در مقابله با حاکمیت گاه مقاوم جهان مادّی سوبژکتیویتهٔ خود را پرورش می‌دهند و می‌پالایند. این آغازگاه انسان‌شناسی مارکسیستی است در ملاحظهٔ انسان‌ها همچون هستنده‌های اجتماعی فعال، عینیت‌بخش، تصاحبگر و آموزنده. ارتباطات به جای عینیت‌بخشی به استعدادهای فرد در اشیای مادی، مستلزم کار بر نشانه‌ها و نمادها با استفاده از ابزارهای ارتباط (ریموند ویلیامز)، یعنی نشانه‌ها، نمادها و رسانه‌های دیگر، برای تولید اطلاعات است. ریشهٔ لاتینی واژهٔ «اطلاعات» (information) – in-formare، به معنی شکل‌دادن یا متأثرکردن و اطلاع‌دادن به کسی، به طور کامل این نکته را نشان می‌دهد. نشانه‌های عینیت‌یافته یا معانی رمزگذاری‌شده (استورات هال و مطالعات فرهنگی بریتانیایی) را باید تصاحب یا رمزگشایی کرد و این کار آثاری دارد: به جای ساختاردادن به جهان مادّی، ارتباطات به تنظیمات روانی خودِ ارتباط‌گر و دیگر سوژه‌ها ساختار می‌دهد. آدم‌ها تنها با کار بر نشانه‌ها می‌توانند ارتباط برقرار کنند و هر تعاملی، خواه بی‌واسطه‌ترین تعامل، در واقع به وساطت این جهان مادّی–نمادی صورت می‌گیرد.

برای نمونه، کاربرانی را در نظر بگیرید که اسیر باغ‌های دیوارکشی‌شدهٔ پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی انحصاری، مثل فیسبوک، اینستاگرام، ویبو، اسنپ‌چت، تیک‌تاک و... شده‌اند. این کاربران فعالانه درون این چارچوب ارائه‌شدهٔ جدید ارتباط برقرار می‌کنند، اما در عین حال توصرف‌کنندگانی استثمارشده‌اند.

<<

عینیت‌بخشی‌های ارتباطی آنان مدام ردّپاهای داده‌ای بر جای می‌گذارند که در دست سرمایهٔ رسانه‌های اجتماعی درون الگوهای کسب‌وکار نظارت‌محورشان ارزش‌افزایی می‌شوند. بدون فعالیت ارتباطی کاربران اینترنتی و مصادرهٔ عینیت‌بخشی‌های آنان، هیچ کالایی برای فروش به صنعت تبلیغات و هیچ سودی برای رسانه‌های اجتماعی تجاری در کار نخواهد بود. درون این رابطهٔ اجتماعی نابرابر و استثماری بین کار/ارتباطات و سرمایه، دومی می‌کوشد ما را به استفادهٔ سخت‌تر و پرشدت‌تر از رسانه‌های دیجیتال وادارد؛ سرمایه فعالیت ارتباطی ما را به سوی تبلیغات و مصرف‌گرایی هدایت و کانالیزه می‌کند. به این ترتیب، فعالیت کاربران منقاد سرمایه می‌شود؛ سرمایهٔ رسانه‌های اجتماعی عبارت است از کار ارتباطی «مرده» تحت کنترل طبقات اجتماعی ثروتمند برای استثمار مضاعف دیگران.

با وجود این، منافع سودبرانهٔ پشت سرمایهٔ رسانه‌های اجتماعی نه‌تنها ارتباطات را استثمار و روابط اجتماعی نابرابر را به نفع خودشان بازتولید می‌کنند؛ همچنین به شکل عام‌تری به بیگانگی دیجیتال سرریز می‌شوند. در عصر الگوریتم‌ها و بزرگ‌داده‌ها، که با فعالیت‌های ارتباطی ما پرورانده شده‌اند، دشوار بتوان شکلی از خودتعیّن‌بخشیِ اطلاعاتیِ انسانی را حفظ و حتی تخیّل کرد، بدون این‌که عمیقاً اقتصاد سیاسی بنیادیِ سرمایه‌داری دیجیتال را به چالش کشید. مصادرهٔ عینیت‌بخشی‌های ارتباطی و بیگانگی فعالیت ارتباطی پیشاپیش تبدیل ما به ابژه‌های عصر دیجیتال، و نه سوژه‌های آن، را آغاز کرده‌اند.

با بسط تحلیل فرهنگ رسانه‌ای به فراسوی محتوا و آثار رسانه‌ها، رویکرد تلفیقی انسان‌گرایی که ارائه کردیم ما را در موقعیت بهتری قرار می‌دهد تا پیچیدگی‌های سرمایه‌داری ارتباطی را درک و توزیع نابرابر کار فرهنگی جهانی را نقد کنیم. این رویکرد همچنین به ما اجازه می‌دهد که به لحظات ممکنِ همبستگی توجه کنیم که از تجربهٔ مشترک استثمار و بیگانگی تحت سرمایهٔ رسانه‌ای جهانی برمی‌خیزد. پژوهش دربارهٔ این‌که تناقضات سرمایه‌داری جهانی به چه شیوه‌هایی شکل و شمایل ارتباطات و کار را مشخص کرده است و این‌که کار و ارتباطات چگونه می‌توانند در تغییر سرمایه‌داری جهانی نقشی ایفا کنند وظیفه‌ای جاری و زنده برای جامعه‌شناسی انتقادی ارتباطات و رسانه است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:
Marisol Sandoval <marisol.sandoval.1@city.ac.uk>
Sebastian Sevignani <sebastian.sevignani@uni-jena.de>

خودکارسازی سرمایه‌داری

مارک آندریویچ، دانشگاه موناش استرالیا

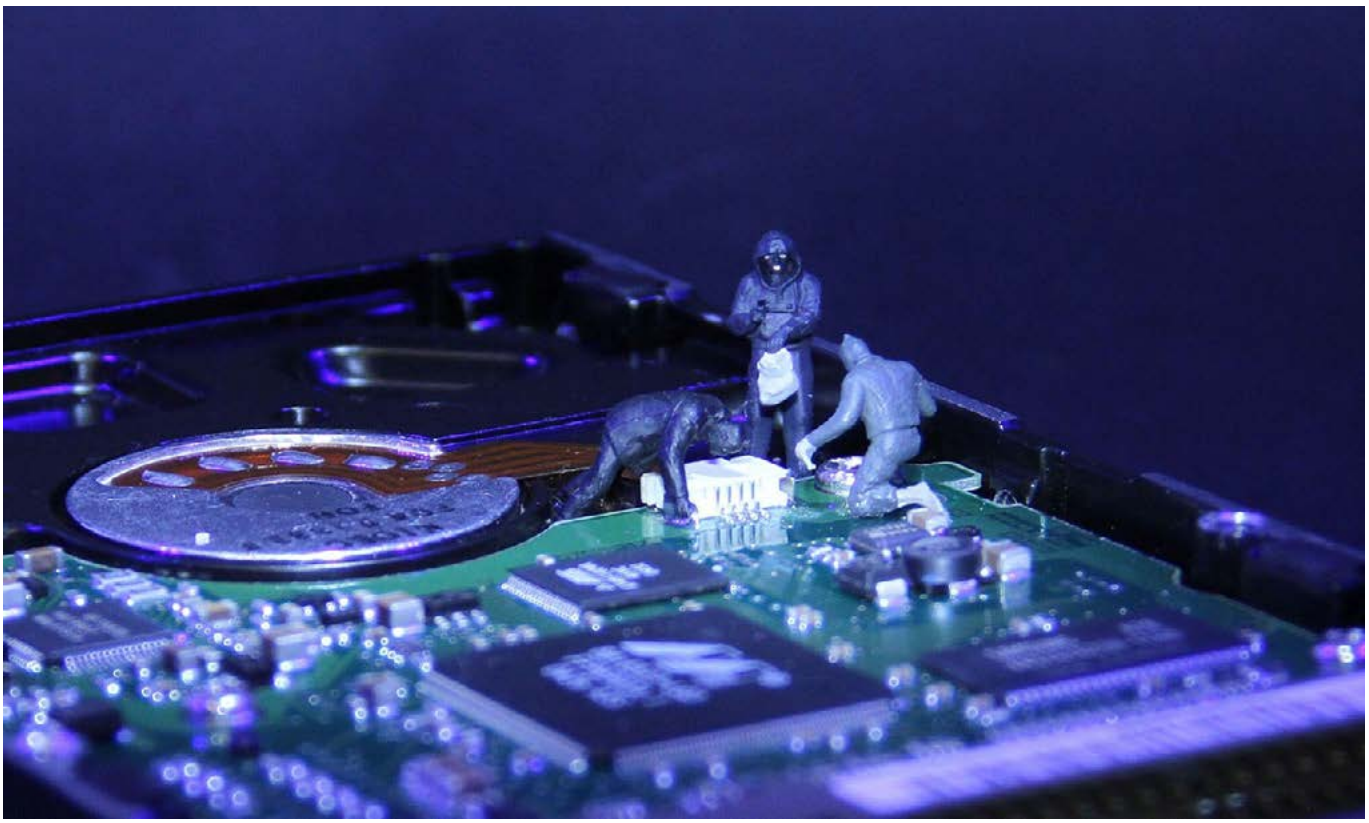

خودکارسازی: خلق جهانی مادی که وقف خدمت به انسان‌هاست؟ عکس از فرانک و. / وب‌سایت unsplash.com. کریتیو کامانز

مفهوم «خودکارسازی» (اتوماسیون)، در حالت انتزاعی و منفک از روابط اجتماعی، فانتزی‌هایی را راجع به جهانی مادّی که در خدمت انسان‌هاست پیش می‌کشد: خانه‌هایی که ناخواسته در جهت نیازهای ما تهیه می‌شوند؛ کارخانه‌هایی که برای ما کار می‌کنند؛ فضاهایی که با گشودن درها و پخش موسیقی پذیرایمان هستند و حتی به هنگام سقوط در آغوشمان می‌کشند. با وجود این، شکل‌های انضمامی خودکارسازی در بستر روابط اجتماعی معاصر، بیش‌تر در شکل و شمایلی ویران‌شهری (dystopian) پیش چشم ظاهر می‌شوند و در شرف تبدیل به تجسم‌های بیگانگی هستند. می‌دانیم که فعالیت‌های خود ما، با عبور از فیلتر سیستم‌های خودکار، محیط اطلاعاتی‌مان را تغییر می‌دهد (موسیقی‌ای که در پلتفرم‌هایمان به صورت آنلاین پخش می‌شود، اخباری که در خبرخوان‌هایمان سرازیر می‌شوند، نتایجی که در صفحات جستجوی اینترنتی به آن می‌رسیم) حتی اگر ندانیم چطور این اتفاق می‌افتد. همچنین می‌دانیم که سیستم‌های خودکار، در بسیاری موارد، عملکردمان در محیط کار، اعتبار مالی‌مان و بخت‌هایمان در زندگی را ارزیابی می‌کنند.

به سبب زیرساخت‌های تعاملی که برای خودمان می‌سازیم، خودکارسازی روز به روز نقش مهم‌تری در سراسر قلمروهای جامعه پیدا می‌کند. این زیرساخت‌ها به نحو خودکار داده‌های پرشماری تولید می‌کنند، و تنها راه به کار بستن این داده‌ها پردازش آن‌هاست، و البته پردازش آن‌ها به نحوی خودکار. همچنان‌که اطلاعات دیجیتال جهانمان را از نو شکل می‌دهد، خودکارسازی به‌ضرورت با آن همراه می‌شود.

بنابراین، پرسش حیاتی‌ای که پژوهشگران حوزهٔ رسانه‌ها با آن روبرو هستند این است که خودکارسازی، هم‌زمان خود را با اولویت‌های سرمایه تنظیم می‌کند، چه شکل و شمایلی می‌یابد.

<<

این پرسشی است که باید راجع به خصلت تعاملی (interactivity) خودکارسازی پرسید که زمانی نه چندان دور، به طور انتزاعی، طلایه‌دار دموکراسی و قدرت‌یابی توده‌ها تصور می‌شد.

این پرسشی است که حالا باید در برابر «نوید» خودکارسازی مطرح کنیم، که اکنون، نه از روی تصادف، جای خصلت تعاملی را گرفته است، اصطلاحی که کاربرد آن حوالی چرخش هزاره اوج گرفت اما از آن زمان رو به افول رفته است. این پرسش پرسشی جدید نیست، بلکه مضمون تکرارشوندهٔ نقد اقتصاد سیاسی است، که تداوم آن تداوم سرمایه‌داری را تحت‌الشعاع قرار داده است. اگر قرار است انحلال گروه «کمبریج آنالیتیکا» و واکنش‌های اخیر علیه «سرمایه‌داری نظارتی» (surveillance capitalism) تأثیر سازنده‌ای داشته باشد، باید به صورت تمرکزی تجدیدحیات‌یافته بر سامان اقتصادی‌سیاسیِ قدرت، و در زمینهٔ رسانه‌ها، سامان سیستم‌های خودکار شکل‌دهنده به محیط اطلاعاتی‌مان درآید. پرسش نه به نفس خودکارسازی، بلکه به چگونگی خودکارسازی برمی‌گردد.

پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها مستلزم پرداختن به منطق خودکارسازی در شرایط انباشت و مالکیت سرمایه‌دارانه است. با توجه به سرعت تحوّل فناوری، یک رویکرد بالقوه مولّد عبارت است از تشخیص منطقی که به راه‌های بی‌شمارِ کاربست خودکارسازی برای تحکیم قدرت و افزایش کنترل شکل می‌دهد. مزیت چنین رویکردی این است که پیوندهای سرتاسر پهنهٔ تحولات اخیر را ردیابی کرده و روندها و گرایش‌های آینده را تشخیص می‌دهد. البته هدف بیش از آن‌که واکنش باشد، پیش‌بینی است: تخیّل امکان شکل‌دادن به فناوری‌های مبتنی بر اولویت‌های مشترک، و نه تسلیم قدرت کنترل و نظارت به نسل بعدیِ زاکربرگ‌ها و جف بزوس‌ها.

می‌توان با تشخیص سه گرایش درهم‌تنیدهٔ خودکارسازی تحت شرایط کنونی و بررسی دلالت‌هایشان آغاز کرد: پیش‌دستی (preemption)، بی‌چارچوبی (framelessness)، و عملکردگرایی (operationalism).

پیش‌دستی به مدیریت ریسک‌ها و فرصت‌ها بر مبنای نوید پیش‌بینانهٔ جمع‌آوری و استخراج خودکار داده‌ها اشاره دارد. این منطق هر روز آشنا و آشناتر می‌شود: شرکت آمازون در حال حاضر این امکان را در نظر دارد که محصولات را پیش از آن بدانیم آن‌ها را می‌خواهیم برایمان بفرستد (میل پیش‌دستانه)؛ عملیات پلیسی پیش‌بینانه امکان خنثی کردن جرم در لحظهٔ وقوعش را تخیل می‌کند. سیستم‌های امنیتی خودکار جدید نوید این را می‌دهند که می‌توانند یک مشت را در لحظهٔ پرتاب‌شدن و پیش از فرود آمدن بر صورت کسی تشخیص دهند. میلی‌ثانیه‌های بین این دو لحظه نشانگر فاصلهٔ پیش‌دستی خودکار است: لحظه‌ای که ممکن است روزی سیستم پیش از فرود آمدن مشت واکنش نشان دهد.

در همهٔ این زمینه‌ها، پیش‌دستی بر کاربرد حس‌گرها و جمع‌آوری خودکار داده‌ها مبتنی است. آگاهی از میل مصرف‌کننده و نیّت مجرم پیش از آن‌که خودشان بدانند به آن معناست که باید تا جای ممکن از طریق حس‌گرهای جاسازی‌شده و جمع‌آوری جامع داده‌ها راجع به آن‌ها اطلاع کسب شود. بنابراین، پیش‌دستی از کنترل و نظارت همه‌جاحاضر و فراگیر جدایی‌ناپذیر است: جمع‌آوری همه چیز و نگه‌داشتن آن‌ها تا همیشه.

بی‌چارچوبی ناظر بر کوشش (ناممکن) برای بازتولید جهان در صورتی دیجیتال (یعنی هیچ چیزی بیرون و فراسوی چارچوب دیجیتال باقی نماند) و تغییر کاربری مداوم داده‌ها. وقتی به ما گفته می‌شود که مرورگر وبی که از آن برای پر کردن فرم درخواست شغل استفاده شده است به مراتب بهتر از اطلاعات واردشده در فرم عملکرد شغلی آینده‌مان را پیش‌بینی می‌کند، یا این‌که دست‌خطمان یا تعداد تماس‌هایی که با مادرمان می‌گیریم ممکن است بر اعتبار مالی‌مان تأثیر داشته باشد، قالب‌های متعارفی که برای تناسب و ارتباط داده‌ها داشتیم مختل می‌شوند. در این زمینه‌ها، تبیین‌های روایی جواب نمی‌دهند، زیرا می‌کوشند با توصیف این‌که چرا متغیری خاص می‌تواند مناسب و مربوط باشد، از نو چارچوبی را تحمیل کنند. اما این تبیین‌ها چند گامی عقب‌ترند از ماشین همبستگی‌ای که در تخیّل خویش به دنبال خلاصی کامل از آن تبیین‌ها هستند. همان‌طور که کریس اندرسون در وداع‌نامهٔ خویش برای تبیین نوشت: «کار همهٔ نظریات راجع به رفتار انسانی، از زبان‌شناسی تا جامعه‌شناسی، تمام است. طبقه‌بندی جانوران، هستی‌شناسی و روان‌شناسی را فراموش کنید. چه‌کسی می‌داند چرا آدم‌ها فلان کار را می‌کنند؟ نکته این است که آن‌ها فلان کار را می‌کنند و ما می‌توانیم با صحتی بی‌سابقه آن را دنبال و اندازه‌گیری کنیم. اگر داده‌ها کافی باشند، ارقام خودشان به حرف می‌افتند.»

با پیروی از کار هارون فاروکی دربارهٔ تصاویر «عملکردی»، می‌توانیم این ویژگی را «عملکردگرایی» بنامیم: اطلاعات دیگر نیازی به تفسیر ندارند، زیرا خودشان عمل می‌کنند. به بیانی دیگر، اطلاعات بدون نیاز به تفسیر به نتیجه‌ای می‌انجامد: هرکس از مرورگر درست استفاده کند یا سرمایه‌گذاری صحیح را انجام دهد شغل یا وام مورد نظر را می‌گیرد. هرکس در الگو و قالب جا بگیرد، دستگیر می‌شود، ترفیع می‌گیرد یا آماج حمله قرار می‌گیرد.

این منطق‌ها (پیش‌دستی، بی‌چارچوبی و عملکردگرایی) در طیفی از روندهای خودکار، از تبلیغات هدفمند گرفته تا حملات هوایی نشانه‌محور (signature drone strikes)[1]، از فروختن تا کشتن، عمل می‌کنند. آن‌ها مکان قدرت را در دست کسانی که دسترسی به داده‌ها و قدرت پردازش‌گری دارند تشخیص می‌دهند. جمع‌آوری خودکار داده‌ها مستلزم پردازش خودکار است و واکنش خودکار را تسهیل می‌کند. هم‌زمان، چنین منطق‌هایی نشانگر نقاط مقاومتند: هماوردجویی ناشی از کرانمندی تقلیل‌ناپذیر ما. هدف قدرت مبهم‌کردن این واقعیت است که جاه‌طلبی بی‌چارچوبی توأمان گسترده و ناممکن است، و این امر به آن معناست که ما نه می‌توانیم پیش‌دستی را کامل کنیم و نه از تبیین خلاص شویم. ■

۱. در حملات نشانه‌محور افراد و گروه‌ها نه بر مبنای شناسایی هویتشان بلکه بر اساس مشکوک بودن رفتارشان (مثلا به تروریستی بودن) هدف حملهٔ هوایی قرار می‌گیرند. (م)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:
Mark Andrejevic <Mark.Andrejevic@monash.edu>

زمان‌مندی و ساخت طبقهٔ کارگر دیجیتال در چین

جک لینچوآن کیو، دانشگاه چینی هنگ‌کنگ

فناوری‌های دیجیتال همه جا حضور دارند. از آن‌ها می‌توان برای کنترل، اما همین‌طور برای شورش استفاده کرد. عکس از اوون وینکل / وب‌سایت unsplash.com. کریتیو کامانز.

با کمک پلتفرم‌های رسانه‌ای دیجیتال، خدمات موقعیت‌محور و هوش مصنوعی، حکومت چین به طرز چشمگیری کنترل اجتماعی خود را بر حرکت فضایی مردمش و جغرافیای در حال تحولِ شهرها و روستاهایش تقویت کرده است. با این حال، این مقاله مدعی است که اگر نقطهٔ تمرکز زمان را از فضامندی به زمان‌مندی تغییر دهیم و در عین حال ساخت و زوال طبقهٔ کارگر دیجیتال چین را بررسی کنیم، می‌توانیم ببینیم که پکن دارد قدرت کنترلش را از دست می‌دهد. در این‌جا طبقه در هر دو معنای مارکسیستی و وبری فهم شده است، که به ترتیب متناظرند تقریباً با «زمان‌های انقلاب» و «زمان‌های مصرف».

انقلاب و مصرف دو وجه متضاد زمان‌مندی هستند: اولی اخلال‌گر، جمعی، ضدّسرمایه‌دارانه، روبه‌جلو، قهرمانانه و فراتاریخی (Hyper-historical) است، که من ملهم از تز ریچارد فلوریدا، «جهان ناهموار است» (The world is spiky)، آن را «زمان ناهموار» (spiky) می‌نامم؛ دومی پیوستاری، فردگرایانه، نولیبرالی، اکنون‌اندیش، عُرفی و غیرتاریخی است، که من آن را ملهم از تز «جهان مسطح است» توماس فریدمن، آن را «زمان مسطّح» (flat time) می‌نامم.

از آن‌جایی بر جمعیت طبقهٔ کارگر چین دست می‌گذارم که در قیاس با دیگر گروه‌های اجتماعی معمولاً در زمان‌مندی‌های متکثّرتری زندگی می‌کنند. بنابراین، طبقهٔ کارگر موزهٔ جامعی از سامان‌های زمانی‌ای به دست دهد که در عین تضادهای درونی هم‌زیستی دارند و به این ترتیب واکاوی پویش‌نگرانهٔ تعاملات بین زمان ناهموار و زمان مسطح را ممکن می‌کند.

زمان ناهموار و زمان مسطح دو قطب میدان مغناطیسی‌ای را می‌سازند که آغشته است به زمان‌مندی‌های گوناگونی که، در چارچوب ریموند ویلیامز، به امور پس‌مانده، امور مسلّط و امور نوظهور تعلّق دارند. در حالی‌که زمان مسطح در میان بیش‌تر کارگران در زندگی روزمرهٔ بیش از پیش دیجیتال‌شده‌شان مسلّط است، زمان ناهموار در لحظات کم‌وبیش چندپاره‌اش، در میان امور پس‌مانده کمین کرده است و یا با شکافتن سوراخ‌هایی در سطح صاف زمان مسطح یا همان «زمان بی‌زمان» به قول مانوئل کاستلز، همچون نیروی تغییر ظهور می‌کند. در حالی‌که زمان ناهموار به پیکار جمعی و تبدیل طبقهٔ کارگر دیجیتال به طبقه‌ای برای خود کمک می‌کند، زمان مسطح با تشویق کارگران به زیستن در شرایطی اتمی‌شده، رؤیاهای آدم‌های دیگر را دیدن و از یاد بردن این‌که هویت‌هایشان می‌تواند به امری منحصربفرد، یعنی به همبستگی طبقهٔ کارگر بینجامد، مانع از تکوین طبقاتی می‌شود.

زمان‌های ناهموار و مسطح به هم شباهت دارند. در چین، هر دوی آن‌ها علیه تک‌راستایی زمانی‌ای که شاخصهٔ رژیم‌های پیشین بودند – خواه رژیم کنفوسیوسی (که به پس‌رفت ارزش می‌نهاد) و رژیم بودایی (تناسخ‌های چرخه‌ای) باشد یا رژیم مدرنیستی (زمان پیشرفتی اما پیش‌بینی‌پذیر) – عمل می‌کنند. در حالی‌که زمان مسطح نه پس‌رفتی است، نه پیشرفتی و نه

<<

چرخه‌ای، مشخصهٔ زمان ناهموار لبه‌های دندانه‌دندانه‌ای است که از تصادم پیشرفت و پس‌رفت ایجاد شده‌اند؛ از خلال آنچه استوارت «سیاست بدون تضمین» (politics without guarantees) می‌خواند.

زمان ناهموار و زمان مسطح هردو به خاطر سرشت متقارنشان قدرتمندند. مورد اعتصاب ملّی کامیون‌ران‌ها علیه یوآنامان (پلتفرم حمل‌ونقل کامیونی راه دور در چین) در سال ۲۰۱۸ را در نظر بگیرید، که شبیه مبارزه علیه شرکت اوبر در شهرهای غربی بود اما در این مورد، در سطحی ملّی؛ یا مورد جشنوارهٔ تجارت الکترونیک با نام Singles Day که هر سال یازدهم نوامبر برگزار می‌شود، که در آن مصرف‌کنندگان چینی از طبقات اجتماعی مختلف در شور و شوق یک خرید آنلاین تماشایی غرق می‌شوند. کارگران ممکن است ۳۶۰ روز از سال را در زمان مسطح زندگی کنند، اما پنج روز باقی‌مانده را، عمدتاً به خاطر علل ساختاری‌ای که جرقهٔ کنش عاملانه را می‌زنند، در زمان ناهموار بگذرانند.

خطّی که حس‌های فوق‌الذّکر از زمان (ناهموار یا مسطح، کنفسیوسی یا بودایی یا مدرنیستی) را از هم جا می‌کند همان چیزی است که جودی واجمن به آن «حاکمیت زمانی» می‌گوید: چه‌کسی قدرت نهایی را برای تعریف و تعیین زمان‌مندی در اختیار دارد؟ واحد اساسی زمان چیست؟ واحدها چگونه به هم مرتبط می‌شوند؟ تمامیت زمانی معنادار چیست؟

در حالی‌که معانی سنّتی از زمان مثل معانی کنفوسیوسی حاکمان استعلایی را می‌انگارند، زمان‌مندی مدرنیستی در بستر چینی از مجرای دولت‌گرایی، خواه نسخهٔ سوسیالیسم دولتی یا نسخهٔ سرمایه‌داری دولتی، بیان می‌شود. حزب کمونیست چین آشکارترین حاکم زمانیِ مدرنیست است. با وجود این، زمان ناهموار و زمان مسطح، هر دو با ایجاد خلائی که باید توسط بازیگران غیردولتی پر شود رژیم زمانی دولت‌محور را نفی می‌کنند: شرکت‌ها در مورد زمان مسطح و کنشگران در مورد زمان ناهموار.

البته، زمان‌مندی هیچ‌وقت ایستا نیست، به‌ویژه در چین امروز که مشخصه‌اش سکولارشدن، فردیت‌یابی و افزایش تحرّک است. در حالی‌که گوشی‌های هوشمند و کافه‌های اینترنتی نوبودگی خاصی را پدید آورده‌اند، نظر به تجربه‌های طبقهٔ کارگر چین از آغاز قرن بیستم، بیش از آن‌که شاهد گسست باشیم، شاهد پیوستاری تاریخی هستیم.

معمولاً کارگران باید با هر جریان زمانی‌ای که مدیران بر آن‌ها تحمیل می‌کنند (زمان صنعتی کارخانه‌شان) همراه شوند؛ زمان مسطح شرکت که رسانه‌های اجتماعی‌شان را می‌گرداند. اما گاه و بیگاه، وقتی یک جراحت کاری پیش می‌آید، وقتی اندوه جمعی علیه سوءاستفادهٔ مدیران به پا می‌خیزد، وقتی شیوع ویروس کرونا عملکرد اقتصاد را متوقف می‌کند، تهدیدهای وجودی‌ای که طبقهٔ کارگر دیجیتال با آن‌ها روبروست معنای بدیلی از زمان را می‌زاید که هیچ‌کس جز خود کارگران حاکم زمانی آن نیستند. کاستن از سرعت کار. توقف کار. خرابکاری. اعتصاب‌های بدون رهبری (Wildcat strike). پیکار طبقاتی در این عصر دیجیتال حول تأسیس رژیم‌های بدیلی از زمانِ تحت مالکیت کارگران می‌چرخد: زمان ناهموار.

ظهور زمان مسطح پدیده‌ای جهانی است. مزارع محتوای (content farms)[1] مبتنی بر هوش مصنوعی خروارها خبر تقلّبی و میم‌های ناسیونالیستیِ باب طبع شبکه‌های مجازی تولید می‌کنند و به این ترتیب، چیزی پدید می‌آورند که آدام گرینفیلد آن را «روزمرگی پسا–انسانی» نامیده است. زمان مسطح دولایه است: برای مصرف‌کنندگان، «طبیعی» و دیکته‌شدهٔ قوانین علم داده‌ها و وال استریت فرض می‌شود. برای شرکت‌های آی‌تی، همین زمان وقتی تصرّف شود تحت مالکیت خصوصی شرکت‌ها درمی‌آید که زمان را همچون مواد خامی برای انباشت سرمایه دستکاری و پولی می‌کنند.

اما روندهای جهانی وقتی در چین ریشه می‌دوانند ویژگی خاصی پیدا می‌کنند: عقب‌نشینی نامنتظرهٔ دولت. چین از قدرتمندترین دم و دستگاه‌های دولتی جهان در ملّی‌کردن زمان، نه فقط از طریق مدارس و رسانه‌های انبوه، بلکه همچنین از طریق بسیج‌های سیاسی منظم در دورهٔ مائوییستی و پس از آن بوده است. از زمان اصلاحات بازاری دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۹۲، حزب کمونیست چین همچنان جایگاهی مرکزی در برنامه‌ریزی فضایی از مجرای ابرزیرساخت‌هایی بوده که دیگر دامنه‌شان به اوراسیا، آفریقا و قاره‌های آمریکا نیز رسیده است. با وجود این، در دورهٔ شی جین‌پینگ، مقامات به طرز عجیبی نتوانسته‌اند کنترلشان را بر زمان‌مندی حفظ کنند.

دولت حزبی تلاش خودش را کرد. اما با وجود کوشش‌های دولت، قدرت نهایی برای دستکاری زمان‌مندی به طرز قاطعی از مقامات دولتی به شرکت‌های خصوصی منتقل شده است. برای کارگران، هیچ کارزار حکومتی‌ای حتی ذرّه‌ای به جشنوارهٔ خرید Singles Day نزدیک نشده است. زمان دولت‌گرایانه تقریباً در موقعیت یک پس‌مانده تداوم دارد. نمایش مناسک‌وار شی جین‌پینگ، چهره‌ای خداگون، در ساعات پربینندهٔ هر روزِ تلویزیون به طرز سوررئالی ناچیز شده است، نمایی واحد از انبوه جمعیتی که برای شی دست می‌زنند می‌تواند چند دقیقه ادامه داشته باشد، و این حکایت از آن دارد که زمان دولت‌گرایانهٔ مدرنیستی تهی شده و به انقیاد زمان مسطح درآمده است.

برای کارگران چینی، سال ۲۰۰۴ نشانگر بازگشت زمان انقلابی در عصر اینترنت بود. سه مبارزه در استان‌های شانژی، سیچوآن و گوآنگ‌دونگ خط کنترل اطلاعات را که مقامات محلی با استفاده از انجمن‌های آنلاین و وبلاگ‌ها برقرار کرده بودند قطع کردند. از آن زمان، برای شورش‌های کارگریِ مجهز به رسانه‌های دیجیتال این به امری مرسوم بدل شده است که علیه مدیران و سانسورچی‌های اقتدارگرای خود اعلام موفقیتی نسبی یا کامل کنند؛ چنان‌که در اعتصاب Honda Locks در سال ۲۰۱۰، اعتصاب کارخانهٔ کفش یو یوآن در سال ۲۰۱۴ و مبارزهٔ کارگران شرکت جاسیک مشاهده شد.

اجازه دهید با اشاره‌ای به تمایز آگامبن میان «زمان مسیحایی» و «زمان تقویمی» نتیجه‌گیری کنم؛ زمان‌مندی دوگانهٔ او که موازی است با هم‌نشینی زمان ناهموار و زمان مسطح. او می‌نویسد: «زمان مسیحایی بیرون از زمان تقویمی نیست: به عبارتی، بخشی از (una porzione) زمان تقویمی است ، بخشی که دستخوش فرایندی انقباضی می‌شود که آن را سراسر تغییر می‌دهد.» برای طبقهٔ کارگر دیجیتال در چین، زمان مسیحایی پیشاپیش در حال وقوع است. با گسترش وسیع رسانه‌های دیجیتال و تسلّط زمان مسطح، زایش زمان انقلابیِ اغلب از دیده‌ها مخفی می‌ماند. اما ناهموار لای مسطح تا خورده است. دقیقاً در این لحظات فراموشی است که انقلاب‌ها یک‌باره رخ می‌دهند. ■

۱. مزرعه محتوا یا آسیاب محتوا یکی از روش‌های اسپم تولید محتوای زیاد و بی‌کیفیت است. در این روش شرکت‌ها تعداد زیادی آزاد کار را که اطلاعات کافی از تولید محتوا نداشته استخدام و آزادکاران شروع به تولید محتوای تکراری و بی‌کیفیت برای موتورهای جستجوگر می‌کنند. (م. برگرفته از ویکی‌پدیای فارسی)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:
Jack Linchuan Qiu <jacklqiu@gmail.com>

رقابت آمریکا و چین؟ فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی

تانر مرلیز، دانشگاه فناوری اُنتاریو، کانادا

آیا سلطهٔ اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده به پایان رسیده است؟
منبع: کریتیو کامانز ویکی‌مدیا

از پایان جنگ سرد تا وقتی که جنگ جهانی ضدتروریستی به رهبری آمریکا به دیوار سخت کسادی بزرگ خَورد، ایالات متحده بزرگ‌ترین امپراتوری جهان و امپراتوری‌ای بی‌رقیب بود. اما امروز، رییس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ و استراتژیست‌های سیاست خارجی آمریکا و حتی مردم عادی‌ای که مرکز پژوهشی پیو نظرشان را پرسیده است، چین را تهدیدی برای جایگاه قدرتمند آمریکا در نظم جهانی می‌بینند. تیترهایی مثل «آمریکا در برابر چین: عصر جدید رقابت ابرقدرت‌ها، اما رقابتی بی‌مرز» (نیویورک تایمز) و «با داغ‌شدن رقابت آمریکا و چین، دورهٔ بی‌طرفی کشورهای جنوب شرق آسیا در این نزاع به زودی به سر خواهد رسید» (ساون چاینا مورنینگ پست) ایالات متحده و چین را همچون دو رقیب نمایش می‌دهند. اما آیا واقعاً چنین است؟ امپراتوری ایالات متحده سال‌هاست بر سه رکن قدرت ساختاری استوار بوده است: توان اقتصادی جهانی، فرادستی نظامی و محبوبیت فناورانه و فرهنگی. در حالی‌که اقتصاد و نیروی نظامی چین به‌سرعت در حال رشد است و کارزارهای «قدرت نرم» چین دارند پا می‌گیرند، چین هنوز یک رقیب واقعی نیست. در سال ۲۰۱۹، امپراتوری ایالات متحده به لحاظ اقتصادی و نظامی، و به‌ویژه از نظر فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی، دوام آورد و به مراتب قوی‌تر از چین عمل کرد.

بر اساس فهرست فوربس جهانی ۲۰۰۰ شامل بزرگ‌ترین شرکت‌های دولتی جهان، ایالات متحده مقرّ ۵۷۵ مورد از این شرکت‌هاست و چین مقرّ فقط ۳۰۹ مورد. از بیست شرکت بزرگ جهان، ده مورد آمریکایی و پنج مورد چینی‌اند. دلار آمریکا، نه یوآن چین، ارز ذخیره و پرکاربردترین ارز جهان است. تولید ناخالص داخلی اسمی ایالات متحده حدود ۱۹/۳۹ تریلیون دلار است، که به مراتب از ۱۲/۲۴ تریلیون چین بالاتر است. بودجهٔ دفاعی ۶۸۴/۶ میلیارد دلاری آمریکا بسیار بیش‌تر از هزینه‌کرد ۱۸۵ میلیارد دلاری چین است و عواید این هزینه‌های جنگی به جیب بوئینگ و لاکهید مارتینز و جنرال داینامیکس، بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان تسلیحات نظامی دنیامی‌رود. از پایگاه هوایی دَئگو در کرهٔ جنوبی تا پایگاه هوایی شپانگدالم در آلمان، صدها پایگاه نظامی آمریکایی در چندین کشور پراکنده‌اند و اخیراً در منطقهٔ هند–آرام نیز گسترش یافته‌اند تا چین را به طور فیزیکی محاصره و کنترل کنند. در مقایسه با آمریکا ردّپای نظامی چین در جهان، با فقط یک پایگاه خارجی در جیبوتی به فاصله‌ای زیاد از آمریکا، بسیار ناچیز است.

مکمل قدرت جهانی اقتصادی و نظامی ایالات متحده فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی آن است که حجم، گسترهٔ دسترسی، سود و قدرتش به مراتب از نمونهٔ چینی‌اش بیش‌تر است. این مثال را در نظر بگیرید: از ۱۵۴ شرکت بزرگ حوزهٔ فناوری در جهان ۶۵ مورد آمریکایی و تنها ۲۰ مورد چینی هستند. هشت مورد از ده شرکت اول در این حوزه آمریکایی هستند (اپل، مایکروسافت، الفابت–گوگل، آی‌بی‌ام، فیسبوک،

<<

سیسکو سیستمز و اوراکل) و تنها یک مورد چینی است (هلدینگ‌های تنسنت). دو شرکت مخابراتی بزرگ جهان در آمریکا مستقرند: ای‌تی اند تی و ورایزن. سومین شرکت بزرگ این حوزه چاینا موبایل است. سیلیکون‌ولی همچنین مقرّ ۱۴ مورد از ۲۰ وب‌سایت پربازدید دنیاست، از جمله موتور جستجوی انحصاری گوگل و ابرقدرت حوزهٔ شبکه‌های اجتماعی، فیسبوک و پلتفرم اشتراک‌گذاری ویدیو، یوتیوب و همین‌طور میکروبلاگینگ دیجیتال (توییتر) و دانشنامه (ویکی‌پدیا) و پخش آنلاین برنامه‌های سرگرم‌کننده (نت‌فلیکس) و ایمیل (اوت‌لوک و یاهو) و اشتراک‌گذاری عکس (اینستاگرام) و انجمن‌های بحث (ردیت) و صنعت پورن (پورن‌هاب و ایکس‌ویدیوز). شرکت‌های اینترنتی چین در حال رشدند، اما فقط دو مورد از پربازدیدترین سایت‌های جهان چینی است (بایدو و وبسایت کیوکیو).

پنج «استودیوی بزرگ» هالیوود، استودیوهای والت دیزنی و استودیوهای قرن بیستم (تحت مالکیت شرکت والت دیزنی) و وارنر بروز (تحت مالکیت مشترک رسانه وارنر و ای‌تی اند تی) و یونیورسال پیکچرز (تحت مالکیت مشترک کامست و ان‌بی‌سی یونیورسال) و پارامونت پیکچرز (تحت مالکیت ویاکام سی‌بی‌اس) بر گیشه‌های جهان مسلطند، نه استودیوهای چینی. در سال ۲۰۱۹، مجموع گیشه‌های هالیوود در رقم ۴۲/۵ میلیارد دلار بسته شد، رکوردی برای همهٔ دوران: گیشهٔ آمریکای شمالی ۱۱/۴ میلیارد دلار و گیشهٔ بین‌المللی ۳۱/۱ میلیارد دلار عایدی داشتند. حکومت چین از رشد نوعی صنعت سرگرمیِ پررونق در سطح ملّی حمایت و آن را تشویق می‌کند و بیش‌تر فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی برتر در چین «ساخت چین» هستند. چین قربانی امپریالیسم فرهنگی ایالات متحده نیست، اما روابط تجاری فرهنگی میان چین و آمریکا نامتوازن است و به نفع طرف دوم می‌چربد. فیلم‌های هالیوودی سالانه درآمد هنگفتی از گیشه‌های چین به جیب می‌زنند، در حالی‌که فیلم‌های چینی فقط به ندرت در سالن‌های سینمای آمریکا اکران می‌شوند و منبع بازدهی قابل‌مقایسه با همتایان آمریکایی خود نیستند. سودآورترین فیلم سال ۲۰۱۹ به نام *انتقام‌جویان: پایان بازی* در بیش از سی گیشه در چین رکورد زد، در حالی‌که موفق‌ترین فیلم چینی آن سال به نام *زمین سرگردان* هیچ رکوردی در آمریکا نزد. به بیانی ساده، صنعت سرگرمی جهانی چین به هیچ وجه قابل مقایسه با سود فرامرزی و جذابیت فرهنگی هالیوود نیست.

سیلیکون‌ولی و هالیوود سالانه میلیاردها دلار به تولید ناخالص داخلی آمریکا اضافه می‌کنند. همچنین، پلتفرم‌های رسانه‌ای دیجیتال نیاز سرمایه‌داری را به خلق مشتری و فریب آن‌ها به ادامهٔ خرید کالاها تأمین می‌کنند. گوگل بزرگ‌ترین فروشندهٔ تبلیغات دیجیتال در دنیاست که ۳۱/۱ درصد هزینه‌های تبلیغاتی جهان، معادل ۱۰۳/۷۳ میلیارد دلار را از آن خود کرده است. فیسبوک با ۶۷,۳۷ میلیارد دلار عواید خالص تبلیغاتی، در رتبهٔ دوم قرار دارد و به دنبال آن سایت چینی علی‌بابا با ۲۹/۲۰ میلیارد دلار و سپس آمازون با حدود ۱۴/۱ میلیارد دلار جای گرفته‌اند. برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌های هالیوودی در خدمت مصالح و مقتضیات تبلیغاتی سرمایه‌داری نیز هستند. آن‌ها پیش از هر چیز کالاهای تجربی و فرهنگی هستند که استودیوهایی آن‌ها را برای فروش به توزیع‌کنندگان تولید کرده‌اند تا به نمایش‌دهندگانی در همهٔ انواع بازارهای نمایشیِ اکران‌محور و نمایش آنلاین فروخته شود. هالیوود در جاهای مختلفَ از ۲۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار خرج کرده تا برای هر یک از کارهایش بازاریابی کند. اما تبلیغ‌چی‌های جهانی نیز به هالیوود پول می‌دهند تا کالاهای برند شده را در قصه‌گویی‌هایشان بگنجانند. فیلم *مرد عنکبوتی: دور از خانه* با ۲۸۸ میلیون دلار پیوند تبلیغاتی رکورد صنعت سرگرمی برند شده را شکست: نبرد مرد عنکبوتی با میستریو را تماشا کنید و از آئودی، پپسی و یونایتد ایرلاینز لذت ببرید! فصل سوم چیزهای عجیب در خود به ارزش ۱۵ میلیون دلار تبلیغ نامحسوس محصولات مختلف، و تمجید از کوکاکولا، برگرکینگ و کی‌اف‌سی را گنجانده بود.

فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی آمریکا تحت فرمان منطق سرمایه‌داری عمل می‌کنند، اما عملکردهایشان همچنین با جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیکی آمریکا پیوندی متقابل دارد. وزارت خارجهٔ آمریکا سیاست‌های مبتنی بر تجارت آزاد فرهنگی و دیجیتال و مالکیت معنوی سفت و سخت را اعمال می‌کند تا سودآوری سیلیکون‌ولی و هالیوود را در هر کشوری که دستشان به آن می‌رسد تقویت کند. آژانس امنیت ملی ایالات متحده (NSA) از الگوی «سرمایه‌داری نظارتی» شرکت‌های فناوری بزرگ وام می‌گیرد تا جمعیت‌های جهانی به مثابهٔ نمایه‌های داده‌ای (data profiles) را تولید و سپس کنترلشان کند و همچنین دست به تحلیل پیش‌بینانهٔ تهدیدهای آنان برای آمریکا بزند. ادارهٔ دیپلماسی عمومی و امور عمومی ایالات متحده برای تقویت «قدرت نرم» آمریکا در همهٔ رسانه‌های قدیمی و جدید کارزارهایی به طرفداری از آمریکا راه می‌اندازد. وزارت دفاع ایالات متحده اینترنت و پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی را همچون «سلاح» و «فضاهای نبرد» برای «جنگ سایبری» به کار می‌گیرد، و با شرکت‌هایی مثل آمازون، گوگل و مایکروسافت قرارداد می‌بندد تا مسئولیت امور پژوهش و توسعهٔ نظامی را در زمینهٔ «اینترنت اشیا» و هوش مصنوعی بر عهده بگیرند. همهٔ شاخه‌های دولت امنیتی ایالات متحده در صنایع فرهنگی حک شده‌اند و به طور روزمره به تولید برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌هایی با مضامین امنیتی در هالیوود کمک می‌رسانند. سازمان سیا به تولید *آمریکایی‌ها*، درامی تلویزیونی دربارهٔ جنگ سرد، کمک کرد؛ یک مأمور سابق سیا، جو وایسبرگ، یکی از تولیدکنندگان برنامه بود. وزارت دفاع نیز به طور مشترک با هالیوود چندین «محصول سرگرمی–نظامی» (militainment) تولید کرده است، مثل فیلم‌های *تاپ گان*: *مارولیک*، *کاپیتان مارول* و *تبدیل‌شوندگان*.

هم‌گرایی‌های میان منطق سرمایه‌دارانهٔ فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی آمریکایی و اقدامات ژئوپلیتیکی دولت امنیتی ایالات متحده در قرن‌های بیستم و بیست‌ویکم در کتاب من با عنوان *دل‌ها و مین‌ها: صنعت فرهنگ امپراتوری ایالات متحده* (۲۰۱۶) و اثری که به طور مشترک ویراستاری شده، با عنوان *امپریالیسم رسانه‌ای: پیوستار و تغییر* (۲۰۱۹) با جزییات بیشتری بررسی شده است. سخن کوتاه، آژانس‌های دولتی ایالات متحده و فناوری دیجیتال و صنایع فرهنگی در حال ساخت و حفظ و تقویت نظامی جهانی از دولت‌های متحد یکپارچه‌اند که سودآوری سیلیکون‌ولی و هالیوود برای تشکیلش فشار می‌آورد و رژیم نظامی– امنیتی ایالات متحده در آن نقش سرپرستی و نظارت دارد و پلتفرم‌ها و فرهنگی عامیانهٔ آمریکایی شیوعشان می‌دهند. چین در حال گسترش منابع قدرت نرم و توپخانهٔ جنگ سایبری خود است و درگیر کارزارهای نفوذ فرهنگی شده است. اما چین هنوز رقیب قابل‌قیاسی برای امپراتوری ایالات متحده نیست. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Tanner Mirrlees <tanner.mirrlees@uoit.ca>

بازار آزاد

برای مطبوعات آزاد پساسوسیالیستی؟

مندی تروگر، دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ، آلمان

تظاهرات در برلین، نوامبر ۱۹۸۹.
عکس از پیتر زیمرمان / Bundesarchiv

نشریهٔ اتحادیهٔ مطبوعاتی آلمان غربی *Publizistik & Kunst*، آن را «سیل طلا» نامید، در حالی‌که روزنامهٔ *die Tageszeitung* به یاد «روزهای آغازین سرمایه‌داری» افتاد. هر دوی آن‌ها به تحولات بازار مطبوعات در جمهوری دموکراتیک سابق آلمان در بهار ۱۹۹۰ اشاره داشتند. گروه‌های سیاسی و اقتصادی آلمان غربی داشتند ساختارهای بازار را در جهت منافع خودشان می‌ساختند و به این ترتیب مانع از اصلاحات رسانه‌ای دموکراتیک عمیق شدند.

تنها پنج ماه پیش از آن، در نوامبر ۱۹۸۹، صدها هزار ساکن آلمان شرقی در اعتراض به سرکوب دولتی به خیابان‌ها ریخته و خواستار رسانه‌های آزاد و دموکراتیک شده بودند. این اعتراضات دیوار برلین را ویران کرد و موجی از اصلاحات ترقی‌خواهانه در رسانه‌ها را نیز دامن زد. سرانجام، در سوم اکتبر ۱۹۹۰، جمهوری دموکراتیک آلمان به جمهوری فدرال آلمان پیوست و آلمان از نو متحد شد. در حالی‌که چیزهای زیادی دربارهٔ اتحاد دو آلمان نوشته شده، دورهٔ انتقالی گویی از تاریخ بیرون افتاده است. این مقاله نشان می‌دهد که بازار مطبوعات آلمان عملاً قبل از می ۱۹۹۰ متحد شده بود.

> اصلاحات

هدف آغازین اصلاحات رسانه‌ای در نوامبر ۱۹۸۹ شکستن انحصار اطلاعاتی حزب اتحاد سوسیالیستی بود. این حزب حدود ۷۰ درصد کل تولید روزنامه در آلمان شرقی را در اختیار داشت. در همان دسامبر ۱۹۸۹، شورای وزیران جمهوری دموکراتیک آلمان مصوبه‌ای را امضا کرد که با تضمین حق دسترسی برابر به رسانه‌ها، از گروه‌های اپوزیسیون حمایت می‌کرد. اندکی پس از آن، در پنجم فوریهٔ ۱۹۹۰، «لایحهٔ آزادی عقیده، اطلاعات و رسانه‌ها» سانسور را ممنوع و اعلام کرد که مطبوعات از انحصار سیاسی و اقتصادی آزادند و بنابراین، صحنه‌ای گشوده برای بحث عمومی فراهم کرد. هر شخص و موجودیت حقوقی‌ای در جمهوری دموکراتیک آلمان حق انتشار، چاپ و توزیع رسانه داشت.

این امر انفجاری از روزنامه‌های تازه‌کار را به دنبال داشت: شانزده روزنامه فقط در فوریهٔ ۱۹۹۰ تأسیس شدند؛ تا جولای ۱۹۹۰، این رقم به صد مورد رسید. در کشوری با فقط هفده میلیون نفر جمعیت، این موج نشریات تازه‌کار خواستار اصلاحات ساختاری و مشارکت دموکراتیک شدند. در این میان، روزنامه‌های مستقر

<<

و باسابقه نیز مدّعی استقلال سیاسی شدند و اصلاحات درونی را به خود هموار کردند ؛ در اتاق‌های خبر، روزنامه‌ها و نامه‌های نوشته‌شده به سردبیران، بحث‌هایی درگرفت دربارهٔ به این‌که چه چیزی یک نشریه را به‌راستی به نشریه‌ای آزاد بدل می‌کند.

هم‌زمان، چندین مؤسسه منحصراً برای اصلاح رسانه‌های آلمان شرقی ایجاد شدند. برای نمونه، «شورای کنترل رسانه‌ها»، مؤسسه‌ای مردمی و غیرحزبی، و «وزارت سیاستگذاری رسانه» تا آوریل ۱۹۹۰ شکل گرفته بودند. هدف این‌ها، به گفتهٔ وزیر رسانه، گوتفرید مولر در می ۱۹۹۰، تضمین «گذاری بلوغ‌یافته به آزادی رسانه‌ها» بود و نه «صرفاً پذیرش یا تقلید الگوها و مفاهیم غربی». هدف یافتن الگوهایی جدید برای مطبوعاتی آزاد بود.

> چنگ‌اندازی بازار

مصادف با این ابتکارات اصلاحی سیاسی، شرکت‌های رسانه‌ای آلمان غربی شروع کرده بودند به کند وکاو در بازار آلمان شرقی. در همان دسامبر ۱۹۸۹، ناشران آثار خود را در آلمان شرقی توزیع می‌کردند. صادرات پراکنده خیلی زود نظام‌مند شد. تا میانهٔ فوریه، وزارت کشور آلمان غربی پذیرفته بود که مقررات‌گذاری لازم است: مالیات‌ها پرداخت نمی‌شدند، قیمت‌ها ثابت نبودند. با این حال، این وزارتخانه «به‌صراحت این فعالیت‌های ناشران در قلمروهای قانونی خاکستری را تأیید کرد.» در نتیجه، وزارت کشور هدف خود را تضمین و تأمین امنیت جریان اطلاعات برای تأثیرگذاری بر نخستین انتخابات آزاد جمهوری دموکراتیک آلمان در مارس ۱۹۹۰ گذاشت، انتخاباتی که منافع حزبی در آلمان غربی شدیداً آن را تأمین مالی کردند . این امر بنیاد سیاسی گذار مطبوعاتی‌ای را گذاشت که منافع بازاری آلمان غربی به آن شکل داده بودند.

در پنجم مارس ۱۹۹۰، ناشران بزرگی چون Springer، Burda، Bauer und Gruner + Jahr (G + J) واردات نظام‌مند را آغاز کردند. ایشان به تنهایی نظام مالکیت [معنوی] خود را مستقر کردند. آن‌ها با تقسیم آلمان شرقی به چهار ناحیهٔ توزیعی، عمدتاً آثار خود را به طور مشترک توزیع و بازار آلمان شرقی را احاطه کردند. این کار که بر اساس قوانین فدرال غیرقانونی بود، هیئت‌ها و تشکیلات سیاسی و مدنی جمهوری دموکراتیک آلمان را گیج و آشفته کرد. از آن‌جایی که این طرح درست دو هفته پیش از انتخابات آغاز شد، حکومت جمهوری دموکراتیک آلمان نمی‌توانست اقدامی بکند. اقدامات معطوف به ضابطه‌مندسازی و مقررات‌گذاری رد یا نادیده گرفته شدند.

اندکی پس از انتخابات، این ناشران سعی کردند با استفاده از قیمت‌گذاری‌های غارتگرانه بر یکدیگر مزیت رقابتی پیدا کنند. هدف این کسب‌وکار پول‌دورریز به دست آوردن خوانندگان آینده بود. این کار ناشران کوچک آلمان غربی را که تاب چنین قیمت‌های پایینی را نداشتند از رده خارج کرد و بر روزنامه‌های آلمان شرقی فشاری مضاعف آورد: امکانات چاپی کهنه، کمبود کاغذ و زیرساخت‌های غیرقابل‌اتکای توزیع رقابت را برای آن‌ها سخت کرد. به علاوه، در یکم آوریل ۱۹۹۰، جمهوری دموکراتیک آلمان یارانهٔ مطبوعات را قطع کرد. بیش‌تر روزنامه‌ها قیمتشان را دو یا سه‌برابر کردند و فوراً به تبلیغات روی آوردند، که تخصص آلمانی‌های غربی را می‌طلبید. این امر، افزون بر نیاز به سرمایه‌گذاری‌ها، روزنامه‌های آلمان شرقی را از همان آغاز دچار وابستگی کرد.

> دو کشور، یک بازار

تا آوریل ۱۹۹۰، همهٔ روزنامه‌های آلمان شرقی به مذاکراتی با ناشران آلمان غربی برای سرمایه‌گذاری مشترک، با هدف کسب مزیت رقابتی در شرق، کشیده شده بودند. اهداف اصلی این مذاکرات چهارده روزنامهٔ محلی حزب اتحاد سوسیالیستی بودند، که در مناطق خود نوعی شبه‌انحصار داشتند. این روزنامه‌ها رسماً توافق‌نامه‌هایی امضا کردند. با وجود این، در واقعیت، ناشران آلمان غربی مناسبات کسب‌وکاری را برقرار کردند که از تصاحب آگهی‌ها تا چاپ روزنامه‌ها و نیز سرمایه‌گذاری در سهام را شامل می‌شد. با این همه، تازه در آوریل ۱۹۹۱ بود که این سرمایه‌گذاری‌های مشترک از سوی آژانس امانی (Treuhandanstalt) حکومت آلمان به قراردادهای حقوقی تبدیل شدند. آژانس امانی حکومت آلمان همان انحصارهای مطبوعاتی سابقاً دولتی را دودستی تقدیم ناشران بزرگ آلمان غربی کرد که اندکی بعد بازار را بیش از این تحکیم کردند.

> مرگ یک رویا

نتیجهٔ این روندها تمرکز مطبوعاتی بود: از ۱۲۰ روزنامه‌ای که در سال ۱۹۹۰ تأسیس شده بودند، دو سال بعد از آن، تنها حدود ۶۵ روزنامه از ۵۰ ناشر باقی مانده بود. تا نوامبر ۱۹۹۲، این رقم به ۵۰ روزنامه از ۳۵ ناشر کاهش یافت. به نظر کنراد دوسل تاریخ‌نگار، این امر نتیجهٔ عزم حکومت فدرال «علیه هر گونه آزمونگری» بود. معنای این امر مرگ رؤیای دموکراتیک ۱۹۸۹ بود. تجربه‌ها، اندیشه‌ها و ابتکارها دربارهٔ بازاندیشی حول مطبوعات آزاد بر پایهٔ تجربه‌های جمهوری دموکراتیک آلمان پایمال شدند. این امر دورهٔ گذار را به دریچهٔ ازدست‌رفتهٔ فرصت‌ها بدل کرد و اتحاد دو آلمان را به گسترش صرف نظم اقتصادی–سیاسی غربی. مطبوعات مقتدر آلمان شرقی هیچ‌گاه شکل نگرفتند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mandy Tröger <Mandy.Troeger@ifkw.lmu.de>

> فناوری اطلاعات و ارتباطات به مثابه جوجو:

الهامات آفریقایی

فرانسیس نیامجو، دانشگاه کیپ‌تاون آفریقای جنوبی

تصویرسازی از آریو.

من در غرب و مرکز آفریقا بزرگ شدم، جایی‌که زندگی‌مان را حول این ایده سامان می‌دهیم، اداره می‌کنیم و باور داریم که همه چیز در جهان و در زندگی ناتمام است: طبیعت ناتمام است، ماوراءالطبیعه ناتمام است، انسان‌ها ناتمامند و همین‌طور کردار و دستاورد بشری ناتمام است. ما معتقدیم هر چه زودتر این ناتمامی را به منزلهٔ شیوهٔ عادیِ بودن بشناسیم و برای آن آماده شویم، به همین دلیل افراد بهتریِ خواهیم بود. همچنین باور داریم که مردم به سبب ناتمامیشان در شکل و محتوای خود مجرّد و یکپارچه نیستند، حتی اگر ظاهرشان این‌طور نشان بدهد. اشیاء هم منفرد و یکدست نیستند. سیّالیت، مرکب بودن وجود و ظرفیت حضور در چندگانگی همزمان در تمامیت یا پاره‌ها، از خصایص اصلی واقعیت و هستی‌شناسی ناتمامی است. علاوه بر این غرب و مرکز آفریقا

<<

منطقه‌ای است که پیوندها و وابستگی‌های متقابل در آن به رسمیت شناخته شده و ستوده می‌شود و به عنوان الگوی غالب و مطلوب ساماندهی روابط میان انسان‌ها و روابط میان انسان‌ها با طبیعت و جهان‌های ماوراءالطبیعه به کار می‌روند.

> دربارهٔ ناتمامی

به سبب شناخت ناتمامی است که انسان‌ها در غرب و مرکز آفریقا برای یافتن راهِ ارتقاء خود از خلال روابط با انسان‌های دیگر شوق دارند و خلّاقیت و تخیّل خود را برای به دست آوردن ابژه‌های جادویی به کار می‌بندند تا آنها را در این روابط و همچنین در تعاملات با تغییرات ناگهانی و تلوّن طبیعت و نیروها یا عوامل طبیعی گسترش بدهند. این ابژه‌های جادویی، که در زبان مدرنیته به آن فناوری می‌گویند، بیشتر در غرب و مرکز آفریقا با نام‌های محلّی شناخته می‌شود که من معادل تقریبی آنها را جوجو (juju) [افسون] گذاشته‌ام. دانشجویان امروزی و ناظران آفریقا و حتی برخی از آفریقایی‌ها در گذشته، و هنوز هم تا حدّ زیادی، کیهان‌شناسی‌ها و هستی‌شناسی‌هایی را که به کار چنین اعتقادات و کردارهایی می‌آیند، با سحر، جادوگری ، پاگانیسم[1] ، خرافه‌پرستی و بدویت اشتباه می‌گیرند و آن را بی‌اعتبار می‌سازند. به شکل تناقض‌آمیزی، کسانی که اصرار دارند مدرنیزاسیون و توسعه را بازی حاصل جمع صفر تلقی کنند، حتی رواج فناوری اطلاعات و ارتباطات جدید را که انقلاب دیجیتال پشتیبان آن است، عامل رهایی‌بخشی برای این کیهان‌شناسی‌ها و هستی‌شناسی‌ها و اعتقادات و منطق‌های کردار نمی‌دانند.

باری، صرف‌نظر از آرزوی تسلّط و تفوّق از طریق تسخیر و امتناع از اقرار به دِین و مدیون بودن، آشکار می‌شود که آینده متعلّق به چنین باورها و کردارهای مردمی نادیده‌انگاشته‌شده‌ای است که از واقعیت ناتمامی آگاهند. اگر انسان‌های عادی در وضعیت طبیعی ناتمامند، همهٔ تلاش‌ها در جهت ارتقاء خودشان از طریق روابط با انسان‌های دیگر و از طریق وام‌گیری‌ها و فناوری‌ها، به جای این‌که کاملشان کند، آنها را متوجه فروتنی ناشی از مرکّب بودن و اقرار به مدیون بودنشان به دیگران، انسان‌ها و طبیعت و ماوراءالطبیعه می‌کند. ناتمامی شرایط پایداری است، بر اساس آن جستجوی ملحقّات (extensions) به قصد اصلاح وضعیت ناتمامی فرد، آن زمان که فرد با هرگونه ملحقاتی مواجه می‌شود که بر آن تسلّط نداشته است، فقط سببِ می‌شود که به ناتمامی خود پی ببرد. علاوه بر این، ملحقات طبیعتاً فقط تا حدودی و فقط مدّت معینی کار می‌کنند و برخی‌شان عملاً میزان پیشرفت کاری را که فرد تصوّر دستیابی به آن را داشته است، تنزّل می‌دهد. این واقعیت که کامل بودن توهمی است که فقط ممکن است آرزوهای عقیم برای تسخیر و بازی‌های حاصل جمع صفر تفوّق را از بند رها کند، دعوتی است که به کاوش، ژرف‌اندیشی و فَراهم آوردن جهانی بدون محدودیت، با پیوندهای متقابل و سیّالیت و همزیستی؛ جهانی که در آن هیچ‌کس انحصار قدرت یا فقدان قدرت ندارد، جهانی که در آن انسان‌ها و اشیاء یکدیگر را کامل می‌کنند.

تأکید بر پیوندها و وابستگی‌های متقابل ما را دعوت می‌کند که به طور نظام‌مند بر خطای آرزوهای تفوّق با حاصل جمع صفر واقف باشیم و از این طریق ناتمامی را همچون وضعیت عادیِ بودن و شدن بپذیریم.

> فناوری‌های دیجیتال به مثابه جوجو

همان‌طور که یکی از ضرب‌المثل‌های چینوا آچه‌به در کتابش به نام پیکان خدا دربارهٔ قدرت نامرئی می‌گوید، «وقتی می‌بینیم پرنده‌ای کوچک در میانهٔ مسیر در حال رقصیدن است، باید بدانیم که دهل‌نوازش در بوته‌زاری در همان نزدیکی است». برای این‌که انسان‌ها بتوانند مدّعی خصلت‌های خداگونهٔ دانایی مطلق، توانایی مطلق و حضور مطلق باشند، باید به دنبال ارتقاء ویژگی‌های عادی خودشان با فعال‌سازهای خارق‌العاده، یعنی جوجو، باشند. بنابراین باور متداول در غرب و مرکز آفریقا این است که اگرچه ما انسانیم و عادی، توانایی ما برای دانای مطلق، توانای مطلق و حاضر مطلق بودن می‌تواند با جوجو به طرز چشمگیری ارتقاء پیدا کند (جوجویی که جذابیت‌ها، طلسم‌ها ، معجون‌ها، زهرها و مانند اینها را شامل می‌شود اما به اینها محدود نمی‌شود). این جوجو را معمولاً طالع‌بین‌ها یا متخصصان معنوی، که در بسترهای مختلف با نام‌های متفاوت شناخته می‌شوند، به شکل خاصی آماده می‌کنند.

بنابراین من فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات یا فناوری‌های دیجیتال را به چیزی شبیه می‌دانم که ما در غرب و مرکز آفریقا رسم داریم ان را جوجو بنامیم. من از شما در مقام محققان علوم انسانی دیجیتال دعوت می‌کنم تا در باور منطقه به ناتمامی و مرکّب بودن بشر و همچنین در ظرفیت حضور همزمان در همه‌جا مداقه کنید، که دلالتی است بر این موضوع که ما دربارهٔ نحوهٔ درک بهتر پیشرفت‌های علی‌الظاهر نوآورانهٔ کنونی در فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات، چیزهای زیادی می‌توانیم از گذشته بیاموزیم. این ایده که فناوری‌های دیجیتال حضور انسان‌ها و اشیاء حتی در غیابشان و غیاب حتی در حضورشان را ممکن می‌کند، بی‌شباهت به باوری نیست که اغلب برچسب سحر و جادو می‌خورد و مردود شمرده می‌شود. این باور برای جهانی از امکان‌های نامتناهی مناسب است، جهان حضور درکثرت‌های همزمان و قدرت‌های ابدی برای تعریف دوبارهٔ واقعیت. جهان محبوب غرب و مرکز آفریقا، جهان انعطاف‌پذیری و سیّالیت و ناتمامی که قدرت‌های استعماری مردود شمردند و مدرن‌سازها بی‌اعتبارش کردند، جهانی است که زمان و مکان در آن نباید مانعی باشند در مسیر حقیقت و پیچیدگی‌های پرظرافتش. این جهانی است که امروز از طریق ظهور فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات جدید مانند اینترنت و تلفن‌های همراه و تلفن‌های هوشمند، در کنار «جادو» و «سحر» آنها در قابلیت استفاده و دسترسی‌پذیری فوری و همچنین گرایش ضمنی‌شان در تسهیل خودشیفتگی و خودکامگی و حفظ ظواهر، بسیار بهتر درک کرده‌ایم. سنّت گسترش خود (self-extension) در غرب و مرکز آفریقا، به جای تفکّر روی دوگانگی‌ها، هستی‌شناسی پیوندهای متقابل را از طریق تخیّل خلاق به عهده می‌گیرد که شاید رویکردی مثمر ثمر در جهت استدلال نظری وجه مشترک میان انسان‌ها و فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات باشد.

من جوجو را فناوری فعال‌سازی خود و گسترش خود می‌دانم؛ چیزی که به ما توانی می‌دهد برای دست آوردن چیزهایی که اگر فقط به ظرفیت‌ها و نیروی خودمان متکّی بودیم به قدر کافی

<<

نمی‌توانستیم به دستشان آوریم و از این طریق به ما امکان فرارفتن از عادی بودنِ وجودمان را می‌دهد. درست است که بدن‌های ما، اگر خوب پرورَش بیابد، می‌تواند *جوجویی* شگفت شود که ما را قادر می‌سازد شاهکارهایی خارق‌العاده دست پیدا کنیم. اما حتی چنین بدن‌های آموزش‌دیدهٔ فنی و مطابق برنامه و نظم‌یافته نیز به احتمال زیاد با چالش‌هایی روبرو می‌شوند و به توان مضاعفی نیاز خواهد داشت. به عبارت دیگر، در عین حال که بدن‌هایمان استعداد این را دارند که اولین *جوجوی* ما باشند، نهایتاً برای آن‌که در اعمالمان ثمربخش عمل کنیم نیاز به *جوجوی* مضاعفی دارند.

این واقعیت که جوجو اغلب برای عملکرد صحیح به شبکهٔ پیچیده‌ای از پیوندهای متقابل متکی است، پیچیدگیِ مضاعف و خشوع‌آمیزی است و بازدارندهٔ هرگونه تمایل به غرور و گستاخی. تجهیز و گسترش خود با *جوجوهای* علی‌الظاهر علمی‌تر و فنّی‌تر مانند رایانه‌ها (رومیزی یا لپ‌تاپ)، تلفن‌های همراه (ساده یا هوشمند) و سایرِ دستگاه‌های همراه (تبلت و آی‌پد) هنوز تضمین نمی‌کند که دقیقاً به وقت بیشترین نیازِ فرد به آنها از کار نیفتند.

شاید به همین دلیل است که مردان و زنانِ *جوجوی* غرب و مرکز آفریقا از استفاده از فناوری‌های مدرن/علمیَ (تلفن‌های هوشمند و تبلت و آی‌پد و امثالهم) در کنار چیزی که برخی ترجیحاً آن را «وسایل الکترونیکی آفریقایی» می‌نامند، دوری نمی‌کنند. آنها برای فعال‌سازی و گسترش خود و همچنین برای این‌که وسیلهٔ ملاقات با مشتریان یا حضور نزد آنها را در مکان‌های متعدّد بیرون از دهکده‌هایشان و در شهرها و حتی در سایر قاره‌ها فراهم کنند، از ترکیبی از *جوجوهای* سنتی و مدرن بهره می‌برند.

اتکاء به جوجو، جذابیت‌ها و طلسم‌ها و طالع‌بینی‌ها شاید بدوی و غیرعقلانی به نظر بیاید، اما بخشی از خزانهٔ قدرت است که ما از طریق آن، نظر به واقعیتِ ناتمامیمان، عاملیت کسب می‌کنیم. در این راستا، همان‌طور که بالاتر گفته شد، جوجو چندان متفاوت از گسترش خود از طرق به‌ظاهر علمی‌تر و عقلانی‌تر و فناوری‌های مدرن که با آنها آشناییم (عکس‌ها، رایانه‌ها، اینترنت، تلفن‌های همراه، تلفن‌های هوشمند، رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی، کتاب‌ها، برق، ماشین‌لباسشویی، هوش مصنوعی، سلاح‌های اتمی و امثالهم) نیست. به عنوان مثال جستجوی سادهٔ کلماتی چون *مُرابِط* (*marabout*)[۲] در فرانسه و کانادا و بلژیک در گوگل، شما را به وبسایت‌ها و اطلاعات تماس مُرابط‌های سنگال و مالی و نیجر و حتی به دفترها و نمایندگان و شماره‌های تلفن و برنامه‌های ایشان در خارج از کشور نیز می‌رساند. به عنوان نمونه در کامرون غیر معمول نیست که غیب‌گوهایی را ببینیم که کامرونی‌های سرگردان را روی رایانه‌ها و تلفن‌های هوشمند و تبلت ظاهر می‌کنند و به پریشانی و گرفتاری خویشاوندان مضطرب بازمانده پاسخ می‌گویند.

> جوجو: شرّ ضروری؟

ما شاهد قدرت شگرف و فزاینده و دردسرساز طراحان نرم‌افزار در عصر فناوری‌های دیجیتال و توان مهارگسیختهٔ الگوریتم‌ها هستیم. دیگر برای هکرها خارج از تصوّر نیست که جاسوس‌افزارها را از راه دور روی تلفن‌های هوشمندمان نصب کنند، تلفن‌هایی که توان دسترسی به محتواهایمان، از جمله پیام‌های رمزگذاری‌شده، را دارد و امکان کنترل از راه دور میکروفون و دوربین را بدون اطلاع ما به آنها می‌دهد. این جاسوس‌افزارها هیچ تفاوتی با واسطه‌های [احضار] روح در بوته‌زارهای غرب و مرکز آفریقا ندارند که در ملاء عام به مشتریان و نوچه‌هایشان نوعی شیدایی سرمستی‌آور از افراط در بی‌باکی تلقین می‌کنند.

درست همان‌طور که زندگی مملوء از سلسله‌مراتب‌هایی است نابرابری آن‌ها را متأثر کرده و حفظ می‌کند ، در میان جوجو هم نابرابری‌ها و سلسله‌مراتب‌هایی وجود دارد. کسی که *جوجوی* قدرتمندتری داشته باشد، شانس بهتری برای بودن، دیدن، انجام دادن، حس کردن و استشمام اشیاء، چه ملموس باشند و چه ناملموس، دارد و همچنین شانس بهتری برای اثرگذاری بر افراد، اشیاء، رخدادها و پدیده‌ها و کنترل آنها. جوجو را می‌توان به تنهایی یا در ترکیب با دیگران استفاده کرد تا توانشان به حداکثر برسد. فرد با داشتن *جوجوی* خوب (هواپیماهای بدون سرنشین را تصور کنید) برای آن‌که روی کسانی تأثیرگذار باشد که به دنبال اثرگذاری بد یا خوب روی آنهاست و دوستشان دارد یا از آنها متنفر است، نیازی به حضورِ فیزیکی ندارد. هیچ‌چیز بهتر از ظرفیت‌های تلفن هوشمندی کاملاً مجهز (با برنامه‌ها و اطلاعات تماس مخاطبین)، [به‌عنوان] یکی از مهیّج‌ترین *جوجوهای* متداول، با دسترسی به وای‌فای، هات‌اسپات یا بلوتوث، در عصر شبکه‌های اجتماعی و ابَراتصال‌پذیری و لزوم فزایندهٔ همزیستی، ما را متوجه اهمیت قضیه نمی‌کند.

با این حال، علی‌رغم تناقضات و قابلیت دست‌کاری این *جوجوها*، بدون حس مهیّج ماجراجویی و جاه‌طلبی که جوشش همواره پدیدارشونده و خلّاق در جوجو (فنون و فناوری‌ها) به ارمغانَ می‌آورد، زندگی بسیار عادی و مطابق انتظارْ متعارف و روزمره خواهد می‌بود. چنان‌چه افراد و جوامع توانایی ابتکار عمل و بازآفرینی خودشان را از دست بدهند، خود ایدهٔ نوآوری خلّاق می‌میرد. این موضوع اهمیت جوجو در جامعه و روابط اجتماعی را برجسته می‌کند. افراد و جمع‌ها از جوجو برای اثرگذاری، ترغیب و کنترل موقعیت‌ها و دیگران بهره می‌گیرند، همچنین برای غلبه بر ناملایمات و بغرنج کردن آنها به شیوه‌هایی که اگر خزانهٔ *جوجوی* خود را نداشتند، [این امور] طور دیگری ممکن نمی‌شدند.

حضور همزمان جوجو در همه‌جا باید با این ایده همراه شود که قدرت، نه تنها در دست عدهٔ قلیلی متمرکز نیست، بلکه چیزی است که اغلب بدون هشدار می‌آید و می‌رود. هرچقدر فرد قدرتمندتر باشد، همواره به دنبال ارتقاء خود از یک جهت با اجزاء گسترش‌یافتهٔ بدن و حواس اضافی و از جهت دیگر با جوجو (فنون و فناوری‌ها) است. این امر باید ما را به لزوم پرورش و دفاع از قریحهٔ به درون آوردنِ بیرون و به بیرون بردنِ درون حساس کند. ■

۱. به معنی کافرکیشی و بت‌پرستی است و به ادیان چندخدایی در دوران باستان و نیز برخی ادیان قبیله‌ای گفته می‌شود. (م)

۲. روحانیون و راهب‌ها در آفریقای شمالی را مرابط می‌خوانند. (م)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Francis Nyamnjoh <francis.nyamnjoh@uct.ac.za>

جامعه‌شناسی‌کردن در فیلیپین

فیلومین سی گوتیرز، دانشگاه فیلیپین، فیلیپین و عضو کمیتهٔ پژوهشی کج‌رفتاری (RC29) و کمیتهٔ پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

PHILIPPINE SOCIOLOGICAL SOCIETY

این شماره از گفتگوی جهانی تأملات اعضای انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین را دربارهٔ مسائل مختلف مانند شهرنشینی و حکمرانی، جنبش دگرباشان، استفاده از خشونت در جنگ علیه مواد مخدر، پرداختن به جامعه‌شناسی مردم‌مدار در میان فقرا و حاشیه‌ای‌شدن منطقه میندانائو ارائه می‌دهد. این نویسندگان که از سه منطقه متمایز یا سه مجمع‌الجزایر این کشور یعنی لوزان، ویسایا و میندانائو می‌آیند، علایق پژوهشی مربوطهٔ خود را به بحث و بررسی گذاشته و دربارهٔ چالش‌های امروزی جامعه‌شناسان فیلیپین صحبت می‌کنند.

لویی بندیکت ایگناسیو با اشاره به پویایی کلان‌شهری‌سازیِ کلان‌شهر مانیل به مسائل شهری‌شدن در فیلیپین می‌پردازد؛ کلان‌شهری که حاصل پراکنده‌رویی چندین شهر است که منطقهٔ پایتخت ملی را شکل می‌دهند. با فزونی یافتن فقر شهری و تکثیر زاغه‌ها، کارکرد اجتماعات محصور دروازه‌دار از تأمین امنیت اقتصادی فراتر رفت و به ابزاری برای تضمین امنیت جسمی ساکنان ممتازش بدل شد. در نگاه ایگناسیو بحران‌های شهرنشینی علاوه بر مشکلات مشترک مدیریت حمل و نقل و منابع، با بخش‌بندی اجتماعی و مسائل حکمرانی نیز همراه است.

جان اندرو اوانجلیستا به این می‌پردازد که عینک کوئیر تفاوت‌های ایدئولوژیکی گروه‌ها در جنبش دگرباشان در فیلیپین را چطور می‌فهمد. ببرهان‌های ایدئولوژیکی گوناگون مطالبات گوناگونی دارند که شامل طیفی می‌شود از مدافعان قوانین ضدتبعیض و خواستاران تحوّل نظام اقتصادی کنونی تا آن‌هایی که مشتاق پرداختن به جنبه‌های جشن و سرور در رژهٔ افتخارند. او استدلال می‌کند که فضاهای تعارض و تضاد در ساخت تاریخ جنبش دگرباشی نشان می‌دهد که تفاوت‌ها در بخش‌های این جنبش، محصولات تاریخی‌اند و نه منافع متضاد.

گوتیرز از خشونت در جنگ علیه مواد مخدر می‌گوید که هزاران «مصرف‌کنندهٔ موادمخدر» را به کشتن داده است و با روایت‌هایی ناساز همراه است. حمایت مردم فیلیپین از کارزار ضد مواد مخدر با شکایت‌های نقض حقوق بشر و روایت‌های مظنونین دستگیرشده که در معرض خشونت پلیس‌اند در تعارض است، اما مؤید دیدگاه خود دستگیرشدگان از کارزار به عنوان راهکاری بر مشکل مواد مخدر است. از آنجا که بسته به مرکز توجه فرد، روایت‌های متنوعی از موضوع به دست می‌آید، پژوهشگران اجتماعی باید به ورای بحث بین پوپولیسم کیفری (رویکردی که بر اساس احساسات عمومی، از اقدامات تنبیهی علیه مجرمین دفاع می‌کند) و نخبه‌گرایی کیفری (دیدگاهی که عقاید کارشناسی یا علمی پیرامون جرم را برتر می‌شمارد و احساسات عموم مردم را ساده‌انگارانه می‌پندارد) بنگرند.

مقالهٔ فیبی زوئی ماریا سنچز، رژیم پوپولیستی اقتدارگرای رئیس‌جمهور رودریگو دوترته را به نقد می‌کشد و آن را دنبالهٔ شکست انقلاب قدرت مردم در سال ۱۹۸۶ در تحقق گذار دموکراتیک می‌داند؛ رژیمی که صرفاً ویژگی‌های فاشیستی دولت در زمان دیکتاتوری مارکوس را احیا کرده است، اگر بدتر از آن نشده باشد. سنچز استدلال می‌کند که جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌تواند از حمایت از سازمان‌های فقرا و گشودن قفل فرهنگ‌های سکوت‌شان برای تقویت مشارکت آن‌ها در جامعه مدنی و تأثیرگذاری بر سیاست‌های دولت بهره ببرد.

در آخر نیز ماریو آگوخا دربارهٔ به حاشیه‌ای‌شدن میندانائو در جنوب فیلیپین در مقابل هژمونی کلان‌شهر مانیل در شمال به عنوان مرکز بالفعل قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی می‌نویسد. او این رابطهٔ مرکز–پیرامونی را برای ارائهٔ گزارشی دربارهٔ خود جامعه‌شناسی‌کردن مسئله‌انگاری می‌کند. در حالی که مسائل مربوط به میندانائو، مانند تعارض میان مسلمانان و مسیحیان، نرخ شدید فقر و افراط‌گرایی خشونت‌آمیز موضوعات جذابی برای تحلیل جامعه‌شناختی است، گفتمان جامعه‌شناسی فیلیپین محدود به موضوعات مورد توجه مرکز بود. جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین به تازگی برای معکوس‌کردن این سوگیری، با آوردن کنفرانس‌های سالانه به منطقهٔ میندانائو و قراردادن جامعه‌شناسان اهل میندانائو در صدر گفتگوهای ملی، چرخشی قاطع به سمت میندانائو داشت. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Filomin C. Gutierrez <fcgutierrez@up.edu.ph>

مطالعات شهری در فیلیپین:
جامعه‌شناسی به‌مثابه یک لنگر

لویی بندیکت آر اگناسیو، دانشگاه سنتو توماس فیلیپین و عضو کمیتهٔ پژوهشی جامعه‌شناسی آموزش (RC04) و توسعهٔ منطقه‌ای و شهری (RC21) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

کلان‌شهر مانیل، جایی که ساکنانِ غیررسمی همه‌جا دیده می‌شوند، یکی از پرتراکم‌ترین مناطق شهری در جهان است. عکس از رون پائولو سی ولارد.

مطالعات شهری فیلیپین، و به ویژه جامعه‌شناسی شهری، از سال‌های دههٔ ۸۰ میلادی و با آغاز توسعه اقتصادی و سیاسی پایتخت این کشور، مانیل، و شهرهای اطراف رشدی سریع را به خود دید. پیش از ساخت‌یابی اجتماعات و توسعهٔ فناوری، مناطقی که امروزه در گوشه‌وکنار خود میزبان ساختمان‌های بلندمرتبه، اجتماعات محصور دروازه‌دار و خیابان‌های شلوغ است، روزی پوشیده از دشت‌های سبز بود و تقسیمات آبی و رودخانه‌ها را به هم مرتبط می‌ساخت. لکن با رشد جمعیت در این نواحی، نیازهای اجتماعات نیز تحول یافت، تا جایی‌که ادامهٔ روند توسعه با منابع موجود خود آنان دیگر ممکن نبود. این تغییرات لزوم برپایی نوعی پیچیده‌تر از حکمرانی بر زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ساکنان را به همراه داشت و به علاوه به مباحث متنوعی درباره زندگی شهری منجر شد. حوزه‌های گوناگون زندگی شهری از جمله مسکن و محیط انسان‌ساخت، جداسازی ساکنان بر اساس وضعیت اقتصادی، بزهکاری و حکمرانی جملگی عینک خاصی برای درک شهر می‌طلبیدند.

از حیث سیاسی برای پرداختن به این موارد، دولت برخی کارکردهای خود را به واحدهای مختلف دولت محلی همچون مدیریت امور محلی محول کرده است. این فرآیند تمرکززدایی در فیلیپین تحت «نظام‌نامهٔ دولت محلی ۱۹۹۱» تصدیق شد. ذیل مادهٔ ۲۴ این قانون، دولت وظایف خود را به واحدهای دولت محلی محول می‌کند تا هر کدام، منطبق با استانداردها، دستورالعمل‌ها و سیاست‌های ملی، مسئولیت ارائهٔ مجموعه‌ای حداقلی از خدمات

<<

رودخانهٔ پاسیگ که به درون کلان‌شهر مانیل کشیده می‌شود. کیفیت آب این رودخانه پایین‌تر از سطوح قابل زیست دانسته می‌شود.
عکس از رون پائولو سی ولا رد.

و امکانات را برعهده گیرند. بر اساس مادهٔ ۲۵ این نظام‌نامه، واحدهای دولت محلی باید خدمات اساسی مانند امکانات حمل‌ونقل و ارتباطاتی مکفی، تسهیلات و خدمات پشتیبانی آموزش، حفاظت پلیسی و آتش‌نشانی و توسعهٔ اجتماع را فراهم کنند.

در فیلیپین، مفهوم کلان‌شهری‌سازی (metropolitanization)، نواحی کلان‌شهری و حکمرانی کلان‌شهری، اولین بار در سال‌های نخست دههٔ ۷۰ میلادی تکوین یافت تا خدمات سراسری کلان‌شهری را با سه شهر اخیراً ادغام شده و سیزده شهرداری در حومهٔ کلان‌شهر مانیل به شکلی هماهنگ سازماندهی کند. اولین بدنهٔ حکمرانی کلان‌شهری فیلیپین در سال ۱۹۷۵ و به موجب فرمان ریاست‌جمهوری به شمارهٔ ۸۲۴ تاسیس شد: کمیسیون کلان‌شهر مانیل، فعالیت از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۶. وظایف این کمیسون هماهنگی خدماتی چون مدیریت حمل‌ونقل و ترافیک، کنترل متصرفان عدوانی و حفظ و حراست از یک محیط‌زیست سبز و سالم بود. در سال ۱۹۹۵، «سازمان توسعهٔ کلان‌شهر مانیل» به موجب قانون جمهوری به شمارهٔ ۷۹۲۴ ایجاد شد که من‌جمله وظایفش برنامه‌ریزی، نظارت، هماهنگی، تنظیم مقررات و یک‌پارچه‌سازی هفده شهر و شهرداری از حیث ارائهٔ خدمات اساسی است. خدمات اساسی ارائه‌شدهٔ این سازمان این موارد را دربر می‌گیرد: روان‌سازی ترافیک و بهره‌وری حمل‌ونقل؛ مدیریت کار؛ رصد آلایندگی؛ مدیریت سیل و فاضلاب؛ نوسازی شهری، منطقه‌بندی و برنامه‌ریزی کاربری زمین، بهداشت و پساب‌زدایی؛ و ایمنی عمومی که شامل عملیات‌های نجات است.

اگر شاخصهٔ قرن بیستم سلطه شهرنشینی بود، در قرن بیست‌ویکم جای خود را به کلان‌شهری‌سازی به عنوان جدیدترین رویکرد جامع حکمرانی و مدیریت شهری داده است. شهرنشینی با افزایش فقر شهری به دلیل درآمد و فرصت‌های شغلی محدود در شهرها همراه بود که خود نتیجهٔ ازدیاد طبیعی جمعیت شهری و مهاجرت از مناطق روستایی بود. این امر نیز خود موجب تکثیر زاغه‌ها در شهرها شد. نبود آب قابل شرب و پساب‌زدایی و فقدان دفع زباله نیز مشکلات حاصل از شهرنشینی سریع بود که تخریب محیط‌زیست را به بار آورد. زیرساخت و تسهیلات نامناسب حمل‌ونقل در شهرها منجر به وضعیت قفل‌شدگی شد که خود مانع رشد اقتصادی شد. از اواخر دههٔ ۱۹۷۰ میلادی همه این مشکلات شهری به نوبهٔ خود منجر به فروپاشی بافت اجتماعی شهرها شد که در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ میلادی، از زمان بازگشت دموکراسی به فیلیپین، به اوج خود رسید و پیامدهای آن تا به امروز ادامه داشته است.

در پژوهش‌های خود تلاش داشته‌ام تا این قلمرو وسیع از مطالعات شهری را، به ویژه در کلان‌شهر مانیل، کنکاش کنم. تمرکز من نخست بر این بود که چگونه یک سازمان ملی درون شهری مانند «سازمان توسعهٔ کلان‌شهر مانیل» به مشکل شهری مدیریت ترافیک می‌پردازد، و نشان دادم که پویایی سیاسی میان مسئولین واحدهای دولت محلی و مؤسسات ملی نقش موثری در حل چنین مسئلهٔ پیچیده‌ای داشتند. کار خود را با تمرکز بر نحوهٔ پیدایش یک اجتماع محصور دروازه‌دار در منطقهٔ شهری کلان‌شهر مانیل و به خصوص با کنکاش در شیوهٔ تحوّل کارکرد یک اجتماع دروازه‌دار از شکلی از امنیت اقتصادی به نوعی امنیت فیزیکی و فراتر از آن در بر گرفتن هر دوی آن‌ها، ادامه دادم. به تازگی به پویایی تأمین امنیت در محیط‌های شهری پرداختم، با توجه به اینکه اجتماع‌های دروازه‌دار که دارای مالک خصوصی و تحت حاکمیت انجمن‌های مالکان خصوصی‌اند، در مقایسه با امنیتی که دولت محلی برای عموم مردم تأمین می‌کند، سطح امنیت بالاتری دارند. این پدیده از رهیافت مدیریت عمومی نوین (New Public Management) و نئولیبرالیسم، با انحصار منبع خدمات و هم‌زمان جذب سکنهٔ بیشتری از طبقهٔ بالاتر به این منطقهٔ شهری برای از آن خود کردن این منطقهٔ مسکونی، تضعیف مشروعیت واحدهای دولت محلی را رقم می‌زند.

نظر به رشد مداوم جمعیت کلان‌شهر مانیل، با نرخ رشد ثابت سالانه ۱/۷ درصدیْ مشابه کلان‌شهرها در سایر نقاط دنیا، تنوع بیشتر دیدگاه‌های مورد استفاده در درک مناطق شهری، بیش از پیش اهمیت می‌یابد. مطالعات شهری فیلیپین به حوزه‌های مختلفی چون بهداشت، برنامه‌ریزی شهری و طراحی، سیاست و حکمرانی، تفاوت میان گروه‌های اجتماعی–اقتصادی و حتی مخاطرات و بلایا تفکیک شده است. برای کلان‌شهر مانیل با جمعیت ۱۲/۸ میلیون نفری‌اش و با داشتن یکی از بالاترین تراکم‌های جمعیتی در جهان، جامعه‌شناسی می‌تواند برای درک رابطه بین افراد و محیط‌شان چارچوبی فراگیر عرضه کند. جامعه‌شناسی می‌تواند لنگری باشد برای پیوند بخشیدن میان دغدغه‌ها و راه‌حل‌های احتمالی ارائه‌شده با پژوهش‌های مبتنی بر شواهد و غوطه‌وری در شهر. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Louie Benedict R. Ignacio <lrignacio@ust.edu.ph>

> گذر از تعارضات با عینک کوئیر

جان اندرو جی ایوانجلیستا، دانشگاه دیلیمان فیلیپین و عضو کمیتهٔ زنان، جنسیت و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

فیلیپینی‌ها چگونه با دیدی کوئیر می‌نگرند؟
منبع: کریتیو کامانز ویکی‌مدیا

زمانی‌که نظریهٔ کوئیر در مقام چارچوبی برای مطالعهٔ جامعه پدیدار شد، دیدگان ما را اگر نه به تکریم، [دستکم] به سوی فهم گروه مخالف سوق داد. نظریهٔ کوئیر برای پیکار با راست‌دینی پدرسالاری و دگرجنس‌گراهنجاری، وقایع، لحظه‌ها، هویت‌ها و فرهنگ‌هایی را کاوید که در تقابل با دوگانه‌های صلب جنس و جنیست قرار دارند. این نظریه به دنبال برهان‌هایی بود که سلسله‌مراتب موجود را براندازد. در این قاب، کوئیر بودن به معنای ظن‌داشتن به هر چیزی است که هنجار بنماید.

مارتین مانالانسن انسان‌شناس، این برداشت از کوئیر بودن را از آشفتگی برگرفت. رسالت صرفاً تقدیر از اقدامات و اندیشه‌های براندازانه نیست؛ بلکه نشان‌دادن طرق مختلفی است که کج‌روی و هنجار با هم تلاقی و تصادم دارند. پس کوئیر بودن را می‌توان به عنوان فضاهای آشفتهٔ محل تلاقی منطق‌های ظاهرا متناقض پنداشت. این امر یک چارچوب عملی قابل اتکا در اختیار ما قرار می‌دهد تا آن شرایط اجتماعی و تاریخی را درک کنیم که کنشگران در آن بر سرمعانی، تفاسیر و حتی ایدئولوژی‌های به ظاهر متناقض با یک‌دیگر مقابله‌کرده و مذاکره می‌کنند.

مانالانسن در کتاب خود با نام الهه‌های جهانی (۲۰۰۳) داستان جذابی دربارهٔ یک مرد همجنس‌گرای فیلیپینی ساکن نیویورک تعریف می‌کند که به نظر می‌رسد تقسیمی فضایی در آپارتمانش ایجاد کرده است. در یک سوی آپارتمان محرابی وجود دارد با نمادهای مذهبی کاتولیک، حال آن‌که در طرف دیگر تصاویری از مردان برهنه قرار داده شده است. میراث مذهبی استعمار اسپانیا در فیلیپین به شهری سفر کرد که برای دگرباشان (LGBTQ) آزادی نسبی فراهم می‌کند. این مورد، علاوه بر به تصویر کشیدن کوییر بودن با ترسیم مواجههٔ آشفته میان همجنس‌گرایی و مذهب، نحوهٔ تأثیرگذاری شرایط اجتماعی و تاریخی بر ایجاد چنین آشفتگی را نیز نمایان می‌سازد.

> گرفتار در میانه

همانند آپارتمان آشفتهٔ ذکر شده در بالا، پژوهشگران حوزهٔ کوئیر اغلب خود را در فضاهای تضاد و تعارض می‌یابند و اغلب احساس گرفتاری در میان تفسیرهای متضاد را دارند. من در کارم دربارهٔ تاریخچهٔ جنبش دگرباشان در فیلیپین، خود را در میان تنش‌های ایدئولوژیکی مختلف میان کنش‌گران یافتم. پنهان نیست که جنبش‌های اجتماعی هرگز تک‌رنگ نیستند. کنشگران با ایدئولوژی‌های مختلف، به شیوه‌هایی گوناگون مطالبه‌ها را خوانش می‌کنند و شکل می‌دهند. این نوع تنش‌ها است که پژوهشگران حوزهٔ کوئیر مانند خود من، حین فهم جنبش دگرباشان با آن مواجه می‌شویم.

مشارکت من در [جنبش] دگرباشان فیلیپین، هم در مقام پژوهش‌گر و هم کنش‌گر، مرا با تنش‌های میان بخش‌های مختلف جنبش آشنا کرد. هم‌زمان که برخی بر نیاز به قوانین صحه می‌گذاشتند، دیگران آزادی جنسی و جنسیتی را با گذار سوسیالیستی مرتبط می‌دانستند. برخی دیگر همجنس‌گراهراسی و زن‌ستیزی را محصول آگاهی فردی می‌دانستند که آن‌ها را بر آن داشت تا طرفدار آموزش حساس به جنسیت باشند. در نهایت، بخشی از جنبش نیز توجه‌شان به تلاقی این مسائل جلب شد. بنابراین از استدلال‌های

<<

حول فقط یک آرمان و یک راه‌حل اجتناب می‌کردند.

این تنش‌ها را می‌توان با عینک کوئیر فهمید. وجود ایدئولوژی‌های مختلف در این جنبش، آن را به ذات آشفته می‌سازد، چرا که منطق‌های ایدئولوژیکی مختلف با هم تضارب دارند. این امر به خصوص در طول رژه‌های افتخار (Pride marches) در کلان‌شهر مانیل قابل‌مشاهده است. راهپیمایان مطالبه‌های مختلفی دارند که درون ایدئولوژی‌هایی خاص شکل گرفته است. هم‌زمان که برخی تصویب قوانین خاص ضد تبعیض را خواستارند، برخی دیگر همچنین ضرورت تحوّل نظام اقتصادی کنونی را پیش می‌کشند. دیگرانی حتی خواسته پایان قراردادسازی (contractualization) (بستن قراردادهای کاری کوتاه‌مدت) را طرح می‌کنند و هم‌زمان احتمال‌کاران شرکتی (corporate contingents) آشکارا مشغول مهمانی و رقص‌اند.

با درک شرایط اجتماعی و تاریخی خاستگاه جنبش می‌توان درکی از چنین تنش‌ها و آشفتگی‌هایی پیدا کرد. آغاز شکل‌گیری سازمان‌های دگرباش چند سال پس از سقوط رژیم دیکتاتوری مارکوس بود و در نتیجهٔ اعتراضات گسترده و دنباله‌دار رخ داد. کنشگران با فارغ‌شدن از هدف غایی سرنگونی رژیم دیکتاتوری، کنشگری در گروه‌های حمایتی و مدافعهٔ گوناگون را آغاز کردند. نهاد قانون اساسی ۱۹۸۷ با محوریت حمایت از حقوق مدنی، تشکیل سازمان‌های حقوقی را تسریع کرد که به طیف وسیعی از مسائل از جمله عدالت جنسی و جنسیتی می‌پرداختند.

همراه با این فرصت سازماندهی، انشعابی ایدئولوژیک در چپ فیلیپین حادث شد. از سویی، بخشی از این انشعاب ایدئولوژیک معتقد بودند که نظام فئودالیته، در جایگاه نیروی دامن‌زننده به سرکوب باقی مانده است. در سوی دیگر برخی از گروه‌ها به دور از چنین خوانشی بر گشایش‌های سیاسی تصدیق می‌کردند و از آن در مبارزه برای رسیدن به دستورکاری پیشرو بهره می‌جستند. سازمان‌هایی نیز پدیدار شدند که از نگاه به مسائل با تحلیل صرفاً طبقاتی پرهیز داشتند. کنشگران دگرباش که در بخش‌های متنوع چپ فیلیپین جای داشتند، با مرام‌های سیاسی متفاوتی اجتماعی شده بودند که به تنوع ایدئولوژیکی در این جنبش شتاب بخشید.

> رواج کوئیر بودن

میان این صداهای رقیب و درون جنبشی با ایدئولوژی‌های متکثر، نظریهٔ کوئیر می‌تواند به تسهیل گفتگوها کمک کند. ترجیح برخی از سازمان‌های دگرباش این است که وارد گفتگو با سایر سازمان‌ها نشوند، به ویژه هنگامی که با سازمان‌هایی ناهمسو با مرام‌هایشان طرف باشند. این نگرش‌ها و رفتارها عمدتاً ریشه در این منطق دارد که تفاوت‌های ایدئولوژیکی ضروری، طبیعی و محتوم‌اند. برخی حتی به من اگفتند که تلاش برای پل‌زدن میان این گروه‌ها اغلب شکست خواهد خورد چرا که ایدئولوژی‌ها چنان ریشه دوانده است که همواره ادراکات مثبت نسبت به گروه‌های خاص را سد می‌کنند.

من عینک کوئیر را چارچوب فکری مناسبی در این زمینه می‌دانم. به جای آن که مرام‌های سیاسی را به شکلی طبیعی متضاد ببینم، تفاوت‌هایشان را به عنوان محصولات تاریخی تفسیر می‌کنم. رواج این تفکر کوئیر بسته به ظرفیتش برای ایجاد همدلی نسبت به کنشگرانی با ایدئولوژی‌های مختلف است. توجه به فراخوان کوئیر بودن به معنی تاکتیکی‌بودن کنش‌هاست. بایستی با دگرگونی فهم تضادهای ایدئولوژیکی به عنوان امر مفروض و محتوم، به آن‌ها به عنوان محصولات تاریخ‌های خاص نگاه کنیم. تنها در این صورت است که قادر خواهیم بود تا از ایدئولوژی‌ای بهره بجوییم که در حال حاضر مؤثر است و در عین حال در صورت لزوم منعی برای استفاده از سایر ایدئولوژی‌ها نداشته باشیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

John Andrew G. Evangelista <jgevangelista@up.edu.ph>

روایت‌های ناساز
از جنگ فیلیپین علیه مواد مخدر

فیلومین سی گوتیرز، دانشگاه فیلیپین و عضو کمیتهٔ پژوهشی جامعه‌شناسی کج‌رفتاری (RC29) و کمیتهٔ پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

هنگامی که رودریگو دوترته ریاست‌جمهوری فیلیپین را در جولای ۲۰۱۶ به دست گرفت، جنگ علیه مواد مخدر بلافاصله به جامعهٔ فیلیپین روانه شد. این کارزار این را به خود دید که اعضای کادر پلیس ملی فیلیپین مصرف‌کنندگان موادمخدر را مجاب می‌کردند تا داوطلبانه تسلیم شوند و برای ترک این عادت تعهد بدهند؛ در نتیجه تنها در شش‌ماههٔ نخست دولت دوترته، بیش از یک میلیون «مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر» خود را تسلیم کردند. این کارزار ضد موادمخدر در تداول عام با عنوان عملیات توکهنگ (Oplan Tokhang) شناخته می‌شد که آمیزواجی مرکب از کلمات *توک‌توک* (*toktok*) و هنگیو (hangyo) است که در زبان سبوانو به ترتیب معنای «در زدن» و «خواهش کردن» است. *توکهنگ* از سال ۲۰۱۶، حسن تعبیری شده است برای اشاره به کشتارهای فراقضایی به دست مقامات یا کیفرجویان ضدموادمخدر.

افزایش مرگ‌ومیر ناشی از جنگ علیه مواد مخدر مورد انتقاد گروه‌های حقوق بشری قرار گرفت. منابع رسمی گزارش دادند که از ژوئیه ۲۰۱۹، حدود ۵۳۷۵ تن از مصرف‌کنندگان مواد مخدر در عملیات‌های پلیسی کشته شده‌اند. گروه‌های مدافع حقوق بشر تخمین می‌زنند که آمار کلی تلفات که شامل کشتارهای فراقضایی است به بیش از ۲۵ هزار نفر رسیده باشد. «دیوان کیفری بین‌المللی» در فوریهٔ ۲۰۱۸ تحقیقات خود را درباره نقش دوترته در جنایت علیه بشریت آغاز کرد. نظرسنجی‌های افکار عمومی موسسهٔ «ایستگاه جو اجتماعی» (Social Weather Stations) در اواخر سال ۲۰۱۹ نشان داد که ۷۵ درصد از فیلیپینی‌ها باور دارند که بسیاری از موارد نقض حقوق بشر در نتیجه عملیات توکهنگ رخ داده است.

جنگ علیه مواد مخدر در میان پژوهشگران علوم اجتماعی فیلیپین توجه بسیاری به خود جلب کرده است که اغلب آن‌ها نسبت به دیدگاه حقوق بشری حساس شده‌اند. برآوردهای متناقض از آمار مرگ‌ومیر، در کنار ارزیابی‌های متضاد از میزان و شدت مشکل مواد مخدر، با مناقشات میان مقامات، گروه‌های حقوق بشری و خبرگان از جمله پژوهشگران اجتماعی بر سر اخلاقیات و سیاست کارزارهای ضد مواد مخدری سازگار است.

روایت‌های رنج افراد دستگیرشده و بیوه‌های کشته‌شدگان، پس‌زمینه‌ای از واقعیت جدید و خشن فیلیپین خلق می‌کند. این واقعیت همراه با پارادوکس بیش‌بدنام‌سازی (hyper-stigmatization) استعمال مواد مخدر توسط نظام سیاسی و نظام عدالت کیفری کنونی در برابر «افزایش هنجارشدهٔ» مواد مخدر است، که معمولاً توسط افراد دستگیر شده، رسانه‌ها و اکثریت مردم با اصطلاح *تلمک* (*talamak*) (حاد) صورت‌بندی می‌شود.

من در مطالعاتم تلاش کردم تا از روایت‌های ناساز مظنونین به جرائم مواد مخدری و به طور خاص موارد مربوط به مصرف محرک مت‌آمفتامین (معروف به شابو) سر در بیاورم. با ۲۷ مرد در زندان مصاحبه کردم که اغلب آن‌ها از طبقه کارگر و در اوایل تا پایان بزرگسالی بودند که در اولین سال اجرای عملیات توکهنگ در رابطه با اتهامات مربوط به مواد مخدر دستگیر شده بودند. آن‌ها مدعی بودند که به اشتباه دستگیر شده‌اند، که افسران پلیس شواهدی را علیه‌شان کار گذاشته‌اند و این‌که آن‌ها برای اعتراف به جرم تحت بدرفتاری یا شکنجه قرار گرفته بوده‌اند. آن‌ها گرفتاری‌شان را *ولنگ کلبان-لبن* (*walang kalaban-laban*؛ بی‌دفاعی) مقابل پلیسی توصیف می‌کردند که به زور وارد منزل‌شان شده بود. بسیاری از آن‌ها با وجود مخمصهٔ شخصی غم‌انگیزی که گرفتارش هستند، همچنان از کارزار ضدموادمخدری دوترته حمایت می‌کنند، چرا که این کارزار نشان‌دهندهٔ اقدامی قاطع در برابر بدتر شدن وضعیت مواد مخدر است که مدت‌ها نادیده گرفته شده بود.

واضح است که «مجرمان مواد مخدر» حقیقتاً بخشی از عامهٔ «پوپولیست کیفری»اند که در سال ۲۰۱۶ از دوترته برای رسیدن به مقام ریاست‌جمهوری حمایت کردند. وحشتی اخلاقی دربارهٔ افزایش تعداد معتادان مواد مخدر و محله‌های ناامن منجر به احیای مجدد پوپولیسم کیفری شده است؛ پوپولیسم کیفری اصطلاحی است که به پیشنهاد جان پرت به رویکردی اطلاق می‌شود که در آن به جای تکیه بر شواهد تجربی و یا نظرات خبرگان، بر پایهٔ احساسات عمومی اقدامات تنبیهی بیشتری علیه بزهکاری اتخاذ می‌شود. این امر در نظرسنجی‌های عمومی منتشر شده توسط «ایستگاه جوی اجتماعی» در پایان سال ۲۰۱۹ قابل مشاهده است؛ این گزارش حاکی از رضایت خالص ۷۲ درصدی فیلیپینی‌ها از دوترته است و نشان می‌دهد که میزان رضایت خالص از کارزار وی علیه مواد مخدر ۷۰ درصد است.

پیش از ریاست‌جمهوری دوترته، مطالعات گیدئون لاسکو نشان داد که جوانان یک اجتماع بندری فیلیپین از شابو به عنوان *پمپگیلاس* (*pampagilas*؛ افزایندهٔ عملکرد) برای کارشان در بخش غیررسمی (به طور مثال فروشنده‌ها، باربران و کارگران جنسی)

<<

«مسئله مواد مخدر در فیلیپین را نباید به نبرد میان افراد خوب در برابر افراد بد، معتادان در برابر غیرمعتادان و پلیس‌های خوب در برابر پلیس‌های بد تقلیل داد»

استفاده می‌کنند. به طور مشابه، مشارکت‌کنندگان در پژوهش من همچین معترف بودند که برای رفع خستگی، بیدار ماندن و کار کردن در مشاغلی که پیدا کردن‌شان دشوار است یا مشاغلی که ساعات کاری طولانی و غیرقابل‌پیش‌بینی دارند (به طور مثال رانندگان کامیون و مینی‌بوس و کارگران ساخت‌وساز) از شابو استفاده می‌کنند. آن‌ها نمی‌پذیرند که «معتاد» خوانده شوند، زیرا در باور خود هر زمان که بخواهند می‌توانند دست از مصرف بردارند و اجازه نمی‌دهند که این کارشان به یک فساد عادی تبدیل شود. این که آنها *شابو* را با دستمزد خود خریداری می‌کنند و نه با مالی که از دزدی، سرقت یا هر جرم دیگری کسب شده است، مشروعیت یک کالای مصرفی در بازار آزاد را به شابو اعطا می‌کند. بنابراین، دامنهٔ تحلیل مصرف باید از مفاهیم فراغت یا انزواگزینی (retreatism) و نظریه‌های خرده‌فرهنگ اعتیاد فراتر رفته و به سمت کارکرد آن به عنوان یک ابزار جریان اصلی برای کنارآمدن با فشارهای ناشی از فقر و مشکلات اقتصادی برود.

با وجود دفاع مشارکت‌کنندگان پژوهش از رفتارشان در مصرف مواد مخدر، پایان‌بند مکالماتم با آن‌ها این بود که به این تشخیص رسیدند که شابو «نابودگر خانواده‌ها»، «چشمهٔ جنایت»، «به‌غایت شر» و «یک مشکل ملی» است که باید ریشه‌کن شود. یکی از جنبه‌های کلیدی روایتشان این است که پلیس ناآگاه خطا کرده و آن‌ها را دستگیر کرده است، به‌جای آنکه به سَراغ گناه‌کاران اصلی برود: معتادانی که برای تأمین فسادشان مرتکب جرایم شنیعی می‌شوند، قاچاقچیان تشنهٔ پول که آن‌ها را استثمار می‌کنند و پلیس‌های فاسدی که از معتادان و خرده‌فروشان اخاذی می‌کنند.

مصاحبه‌های اولیه‌ام با افسران پلیس حاضر در عملیات توکهنگ نیز حاکی از تجربه‌ای است که گروه‌های حقوق بشر به اشتباه متوجه شده‌اند و رسانه‌ها به درستی نشان نداده‌اند. آن‌ها از عقیدهٔ راسخ خود در انجام رسالت و آرمان‌های حفاظت از کشور و شهروندان در برابر تهدید مواد مخدر «که به نظر نمی‌رسد پایان یابد» صحبت کردند. افسران پلیس اذعان دارند که مواد مخدر یک خلاء ایجاد شده از فقر را پر می‌کند و این‌که قاچاقچیان مواد مخدر جمعیت معتاد و فقیر را از نظر اقتصادی استثمار می‌کنند، و همزمان مصرف‌کنندگان مواد مخدر را محارب و مسلح می‌دانند که هر لحظه آمادهٔ تلافی‌جویی‌اند. مهم‌تر اینکه با نگاه به گذشته عملیات توکهنگ را کارزاری می‌بینند که «عمق واقعی مشکل موادِ مخدر» را آشکار کرده و نشان داده است که «مقامات پلیس عمیقاً فاسدند». اگر از روایت‌های «مجرمان مواد مخدر» بتوان داستان عمیقی (یعنی رویکرد مورد استفادهٔ آرلی هوکسچایلد برای ثبت تجربهٔ آمریکایی‌های جمهوریخواه جناح راستی) ارائه داد، شاید روایتی به دست آید که از واقعیت فیلیپینِ حاصل از گردآوری روایت‌های پلیس کاملاً متفاوت باشد.

پژوهش‌های علوم اجتماعی در مورد جنگ فیلیپین علیه مواد مخدر به راستی می‌تواند در ارائه سیاست‌های مبتنی بر شواهد مؤثر باشد؛ چه این پژوهش‌ها شامل تخصص روش‌شناختی کمّی‌سازی سطوح اعتیاد باشد، چه شامل مفهوم‌پردازی دوباره دربارهٔ گونه‌شناسی مصرف مواد مخدر یا تفسیر افکار عمومی دربارهٔ جرم. چالش برای جامعه‌شناسی این است که باید از چارچوب‌هایی که تفاسیر دوگانه (binary) ارائه می‌دهند بر حذر باشند؛ چالش‌هایی که مسئله مواد مخدر در فیلیپین را به نبرد افراد خوب در برابر افراد بد، معتادان در برابر غیرمعتادان و پلیس‌های خوب در برابر پلیس‌های بد تقلیل می‌دهند. مهم‌تر این‌که جامعه شناسان مشغول پژوهش دربارهٔ جنگ علیه مواد مخدر باید در خصوص اولویت دادن به نخبه‌گرایی کیفری محتاط باشند؛ نخبه‌گرایی کیفری اصطلاحی است که ویکتور شاماس برای اشاره به ارزش‌دهی بیش‌ازحد به نظرات علمی یا تخصصی و رد نظرات عموم با عنوان احساساتی، غیرمنطقی یا ساده‌انگار استفاده می‌کند. بنابراین چنین خودبازتابندگی‌ای از جامعه‌شناسان می‌خواهد تا پذیرای روایت‌های رقیب در میان گروه‌های بازیگران اجتماعی و میان اردوگاه‌های مفروض طیف سیاسی و اخلاقی باشند؛ اردوگاه‌هایی که متشکل از عموم جامعه است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Filomin C. Gutierrez <fcgutierrez@up.edu.ph>

> موفقیت جامعه‌شناسی مردم‌مدار در فیلیپین

فیبی زوئی ماری یو سنچز، «مرکز پژوهشی جنبش‌های اجتماعی در عصر جهانی/ دموکراسی، نهادها، فردیت» دانشگاه یوسی لون بلژیک و دانشگاه فیلیپین سبوی فیلیپین و عضو کمیتهٔ پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی (RC18) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

اعضای سازمان‌های مذهبی، علمی و جامعهٔ مدنی در سال ۲۰۱۸ به اعتراضات خیابانی علیه بزرگداشت حکومت نظامی می‌پیوندند.

تحت رژیم کنونی دوترته انبوه اجساد روی هم تلنبار شده است (خبرگزاری رپلر، دسامبر ۲۰۱۸). دقیق‌تر بگوییم، این رژیم با پشتیبانی شبکه‌ای از خانواده‌های سیاسی زمین‌دار و پیشکاران در ادارات دولتی که دوترته را سخنگویی جسور می‌دانند، و همچنین با پشتیبانی علاوه پلیس فیلیپین و بوروکراسی حکومت نظامی، طرح اسکان سیاسی عظیمی را آغاز کرده است. این امر در نحوهٔ کسب اکثریت قاطع اعضای مجلس نمایندگان فیلیپین و برکنار کردن یک قاضی ارشد در سال ۲۰۱۸ مشهود است.

محققان این را «پوپولیسم استبدادی» می‌خوانند و علتش تا حدودی به این برمی‌گردد که علیرغم دعوت عمومی‌اش به«قتل» به‌عنوان راهبردی در سیاست‌های ضد جرم، گفته می‌شد که لابه‌لای برنامه‌های پیشرو توسعه‌گرایانه گنجانده شده است. اما این رژیم نوعی پویایی سیاسی را عَلَم کرد که شکلی عیان و عریان از استبداد است. اخیراً ممانعت پلیسی، نظامی و شبه‌نظامی را در اجتماعات فیلیپین افزایش داده‌است و با این روش سیاست کثیف را از طریق تقلب انتخاباتی، تحصیل مال نامشروع و فساد تثبیت می‌کند و با توجیه مک‌کارتی‌وار برای قتل کنش‌گران اجتماعی، اشخاص مذهبی، مدافعان حقوق بشر، وکلا، معلمان، اساتید دانشگاه، دهقانان، جوانان و غیره با وحشی‌گری دیوانه‌وار کشتار می‌کند.

یک کار چشم‌گیر در جامعه‌شناسی فیلیپین از زمان اولین دیکتاتوری رژیم مارکوس، استفاده از جامعه‌شناسی مردم‌مدار به‌عنوان پاسخی بایسته به ادراک ناپیدایی جامعه‌شناسی نزد مردم فیلیپین است. این ناشی از این دیدگاه است که جامعه فیلیپین با بحران دیکتاتوری دائمی مواجه است؛ از مارکوس گرفته تا رژیم دوترته. این مسئله پرسش‌هایی پیش می‌کشد پیرامون سرشت اولین به اصطلاح «انقلاب قدرت مردم» در سال ۱۹۸۶ که در پی آن حکومت مارکوس سرنگون شد و اینکه آیا این رویداد واقعا راه را برای گذار دموکراتیک هموار کرده بود یا خیر. متأسفانه نظر به استقرار یک نظم فاشیستی بعد از ۳۳ سال، اکنون بدیهی به نظر می‌رسد که اولین «انقلاب قدرت مردم» فاقد ابزار کافی برای تحقق

<<

دموکراتیزیسیون حقیقی بود. این امر حاکی از بحران استبداد دائمی است و جامعه‌شناسی سبوانوفیلیپین را به چالش می‌کشد تا در این باره بازاندیشی کند که سال‌های پس از انقلاب، آیا به واقع سال‌های تلاش برای مهیا ساختن یک گذار کامل دموکراتیک بوده و یا سال‌های آمادگی برای شکل دیکتاتوری احیاشدهٔ امروز. زیرا جز این چطور ممکن است که کردار استبدادی سابق در شکل کنونی‌اش و با اثراتی حتی مرگبارتر زنده شود؟ چرا که در مقایسه با کشتار مارکوس با با اندکی بیش از سه هزار نفر، حجم کشتار در دوران اخیر به طور متوسط ۳۳ نفر مقتول در روز بوده است، یعنی بیش از ۳۰ هزار نفر در سه سالهٔ نخست دولت دوترته (خبرگزاری *رپلر*، دسامبر ۲۰۱۸) .

جامعه‌شناسی مردم‌مدار آنگونه که در دانشگاه سبوی فیلیپین انجام می‌شود پیونددهندهٔ (الف) جامعه‌شناسی حرفه‌ای، (ب) جامعه‌شناسی انتقادی و (ج) جامعه‌شناسی سیاست‌گذاری عمومی است. این موضوع با جامعه‌شناسی مردم‌مدار بورووی (۲۰۰۴) هم‌آهنگ است که بر چهار بخش کار جامعه‌شناختی استوار بود: (الف) جامعه‌شناسی حرفه‌ای، (ب) جامعه‌شناسی انتقادی، (ج) جامعه‌شناسی مردم‌مدار(گروه‌های مردمی متعدد) و (د) جامعه‌شناسی سیاست‌گذار. جامعه‌شناسی حرفه‌ای برای حرفهٔ جامعه‌شناسی سازوکارهایی برای طراحی مناسب تحقیق و به‌کارگیری روش‌ها و فنون مناسب یعنی مطالعهٔ موردی، جامعه‌نگاری، مردم‌نگاری، مشاهدهٔ مشارکتی و غیره فراهم می‌کند. این امر هم جامعه‌شناسان و هم دانشجویان را قادر می‌سازد تا تزهای خود را بیازمایند و در گفتگوهای مربوط به سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و عمومی، نهادهای اجتماعی، فرهنگ‌ها، گروه‌ها، سازمان‌ها و فرآیندهای کنش متقابل میان افراد همکار مشارکت داشته باشند. به همین ترتیب، عالمان اجتماعی را دعوت می‌کند تا با آوردن گفتگوهای عمومی در فیلیپین به خیابان‌ها و ارائهٔ سازوکارهایی برای ضبط و انتشار الگوهای صورت‌بندی منافع عمومی، مشکلات اجتماعی را فراتر از برساخت‌گرایی اجتماعی از نو تخیل کنند. این ایستادن بر کردار سیاست بومی یا محلی حکمرانی است، که جامعه‌شناسی انتقادی فهم مبارزه برای کسب قدرت میان و درون گروه‌های درگیر در تعارض را بر سر منابع محدود خاص ممکن می‌کند. جامعه‌شناسی انتقادی ساختارها را می‌سنجد، که مسلطند یا تحت سلطه و چه کسی کنترل می‌کند و چه کسی کنترل می‌شود. نقطهٔ پایانی آن خلق یک تودهٔ بحرانی از فیلیپینی‌ها است که می‌توان آن را در بازنمایی‌های عمومی واقعی بسیج کرده و جنبشی اجتماعی خلق کرد. این جنبش اجتماعی به نوبهٔ خود به انگیزانندهٔ اصلی و ضروری پیوند نهایی تبدیل می‌شود که ارزیابی و ارزش‌یابی محتوا و زمینهٔ سیاست‌های عمومی در قالب جامعه‌شناسی سیاست‌گذاری است.

بافت پیچیدهٔ پیوندهای یاد شده، آمیزه‌ای انضمامی از روش‌هایی ایجاد می‌کنند که به جامعه‌شناسی مردم‌مدار امکان عمل به مثابه یک رشتهٔ علمی می‌دهد. جامعه‌شناسی مردم‌مدار زمانی محقق می‌شود که پویایی دموکراتیزیسون برای بخش‌های حاشیه‌ای‌شده میسر شود تا به منابع دسترسی داشته باشند و نقش مهمی در جامعه مدنی و درون دولت ایفا نمایند. جامعه‌شناسی مردم‌مدار ابتدا به عنوان یک موضوع گفتگو میان دانشجویان و اساتید، شکل تمرین دانشگاهی تخیل جامعه‌شناختی را به خود می‌گیرد. سپس از چهاردیواری کلاس درس فراتر می‌رود تا به عنوان یک ابزار اجتماعی و یک سازوکار توانمندسازی بکار گرفته شود و فرهنگ سکوت میان اجتماعات سرکوب‌شده را از طریق بحث‌های گسترده، نظریه‌پردازی و مهندسی اجتماعی به وسیلهٔ حمایت از سازمان‌ها میان فقرا، محرومین، سرکوب‌شدگان، افراد و اجتماعات تحت خشونت بشکند. توانایی یک جامعه‌شناس در گرد آوردن یک نیرو یا تودهٔ عظیم مردمی، وسیله‌ای است برای عریان ساختن شیوه‌هایی که دولت، به صراحت و با خشونت، به عنوان ابزاری در جهت حفاظت و حراست از منافع طبقه حاکم خدمت کرده است.

به ویژه در فیلیپین امروز که با سطح گسترده‌ای از کمبود دموکراتیک و فقدان حاکمیت قانون مواجه است، جامعه‌شناسان مردم‌مدار باید در مقام منادیان فرایند دموکراتیزیسون جسارت پیدا کنند. فیلیپین اکنون، همانند دورهٔ مارکوس، نیازمند تشکل‌های جامعهٔ مدنی است که خودسازمان‌یافته، داوطلبانه، درون‌زا و اصالتاً مستقل از دولت باشند و بتوانند منافع عمومی را، مقید به نظم قانونی یا مجموعه‌ای از قواعد مشترک، صورت‌بندی کنند. از این رو، نقطهٔ پایانی جامعه‌شناسی مردم‌مدار را می‌توان جامعه‌شناسی بازنمایی گروه‌های مردمی نامید . این جامعه‌شناسی بازنمایی گروه‌های مردمی شامل گواه‌ها، ابزارهای متقاعدسازی، سازوکارهای تعاملی و هماهنگی، دستگاه‌های شناختی و منطقی در قالب ارتباط‌دهنده‌های عالمانهٔ جمعی دربارهٔ مسائل یا گروه‌های مدافع، و یا شامل بسیج و رقابت دستگاه‌های اجتماعی در قالب تودهٔ مردم یا سبدهای رأی است. این جامعه‌شناسی بازنمایی گروه‌های مردمی می‌سنجد که جامعه‌شناسی مردم‌مدار در حال اجرا چقدر کارا و اثربخش است. و بازنمایی‌های مردم نشانه‌ای از اثرگذاری سیاست‌گذاری عمومی است، چرا که محلی برای ارزیابی و تبیین‌گری اثربخشی یا شکست سیاست‌گذاری عمومی یک دولت به دست می‌دهد.

یک هدف مهم جامعه‌شناسی مردم‌مدار جمع‌بندی و نظریه‌پردازی رابطهٔ میان حکومت و حکومت‌شونده است (لکوم و لوگیلز، ۲۰۰۷)؛ *جامعه‌شناس آمریکایی*، ۲۰۰۵). از چشم‌انداز جنوب جهانی، حاکمیت واقعی در چارچوب یک منطق بومی یا تسهیم جمعی اجتماعی و رابطهٔ هم‌بسته تعریف می‌شود. سپس این چارچوب در ابزارهای تصمیم‌گیری، تنظیم مقررات، کسب درآمد مالیاتی و ارتباط جمعی نهادهایی دولتی گنجانده می‌شود و در معرض موشکافی عمومی جامعهٔ مدنی و بازنمایی گروه‌های مردمی‌اش قرار می‌گیرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Phoebe Zoe Maria U. Sanchez <phoebe.sanchez@uclouvain.be>

ورود میندانائو

به جامعه‌شناسی جریان‌اصلی فیلیپین

ماریو خویو اگوخا، دانشگاه دولتی میندانائو فیلیپین، رییس جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین و عضو کمیتهٔ پژوهشی نیروهای مسلح و حل تعارض (RC01)، جامعه‌شناسی سالمندی (RC11)، جامعه‌شناسی توسعهٔ منطقه‌ای و شهری (RC21)، جامعه‌شناسی هنر (RC37) و جامعه‌شناسی بلایا (RC39)

شرکت‌کنندگان در کنفرانس سال ۲۰۱۹ جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین در میندانائو.
امتیاز عکس: انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین.

جزایر میندانائو که اغلب از آن‌ها با نام جنوب فیلیپین یاد می‌شود، در یک تاریخ ملّی سرشار از روایت‌های حاشیه‌ای‌شدن بیش از همه با حاشیه‌ای‌شدن دست به گریبان بود. میندانائو که سابقاً تحت سلطنت ماگیندانائو و سولو بود، پیش از ورود اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۲۱، یک نظام متمرکز حکمرانی و تمدنی پیشرفته‌تر از سایر نقاط کشور به پا ساخته بود. سلطنت ماگائندانائو به مدت ۳۰۰ سال در جنگ‌های تلخ «مورو» با استعمارگران اسپانیایی پیکار کرد و مستعمره نشد. میندانائو به ناگهان و پس از آن‌که آمریکایی‌ها معاهده پاریس را در سال ۱۸۹۸ با اسپانیا به امضا رساندند، بخشی از فیلیپین شد و از آن پس «قانوناً مستعمره» شد. گرچه این ایالات‌متحده در جایگاه یک قدرت امپریالیستی بود که کار ویرانگر استعمار میندانائو را آغاز کرد که به حاشیه‌ای‌شدن اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اش انجامید. این بی‌عدالتی‌های تاریخی علیه مردم میندانائو با مبارزه تلخ گروه‌های جدایی‌طلب مورو پیوند داشته و مسبب وضعیت هولناک رفاه در جنوب فیلیپین است. بی‌عدالتی‌های اعمال‌شده علیه مردم میندانائو تا به امروز به‌عنوان موضوعی در بحث عدالت انتقالی باقی مانده است.

رشد مانیل (بعدها کلان‌شهر مانیل) در شمال به عنوان مرکز بالفعل قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی هم برای رژیم استعمارگر و هم برای رژیم داخلی تداوم‌بخش رابطه ناعادلانهٔ مرکز–پیرامون در کشور بود. کاوش صلح در جنوب و تمرکززدایی از دولت در راستای توان‌مندسازی سیاسی و اقتصادی خودمختارتر، همچنان دست‌نیافتنی است. میندانائو با اینکه سرشار از منابع طبیعی است،

<<

نرخ فقر بالایی دارد و دچار جدایی‌طلبی همراه با جریانات پنهان ستیزهٔ مسلمانان و مسیحیان است. صلح اخیر به موجب توافق جامع بانگسامورو در سال ۲۰۱۴ میان دولت فیلیپین و جبههٔ آزادی‌بخش اسلامی مورو، در شرایطی که تهدید افراط‌گرایی خشونت‌آمیز همچنان برقرار است، به وضعیت پیرامونی–حاشیه‌ای میندانائو در ملت فیلیپین به‌عنوان سوژه و ابژهٔ تحقیقات جامعه‌شناختی دامن می‌زند.

> روایت مرکزگرایانهٔ جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین

روایت ملّی از روابط مرکز–پیرامون عرصه‌های مختلف تلاش در کشور از جمله روایت‌های دانشگاهی، علمی و حرفه‌ای را متأثر ساخته است. جامعه جامعه‌شناسی فیلیپین نمونه‌ای از چنین روایتی است. رشد جامعه‌شناسی در فیلیپین در درجه اول یک طرح مرکز–کلانشهری بود . اغلب اعضا و رهبرانش جامعه شناسانی از مرکز بودند. بیشتر مطالب چاپ‌شده در نشریهٔ این سازمان، مجلهٔ نقد جامعه‌شناختی فیلیپین (The Philippine Sociological Review)، نوشتهٔ نویسندگانی از مرکز و حول موضوعات مورد توجه مرکز بود و کنفرانس‌هایش عمدتاً در مرکز برگزار می‌شد. هرچند به تازگی این روند در حال تغییر است.

جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین عمدتاً توسط افرادی از مرکز سازماندهی شده‌بود که در دانشگاه‌هایشان رشتهٔ جامعه‌شناسی داشتند. لیست اعضای مؤسس و وابستگی‌های نهادی آن‌ها بازتاب‌دهندهٔ این مطلب است. هنگامی که جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین در سال ۱۹۵۲ سازمان یافت، اعضای مؤسس آن وابسته به این مؤسسات بودند، که همگی در کلان‌شهر مانیل واقع شده‌اند: دانشگاه دو لسله، دانشگاه زنان فیلیپین، فلوشیپ مسیحی روستایی فیلیپین، دانشگاه شرق، کالج روح‌القدس، حوزهٔ علمیه الهیات یونین و دانشگاه فیلیپین.

در نتیجه، رهبری جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین از کلان‌شهر مانیل هدایت می‌شد. از حدود ۶۹ سال عمر این سازمان، ریاست ۵۴ دوره با کلان‌شهر مانیل، هفت دوره با بقیهٔ بخش‌های مجمع‌الجزایر لوزون و هشت دوره با میندانائو بود. مجمع‌الجزایر ویسایا هنوز به رهبری سازمان دست نیافته است. دانشگاه فیلیپین و دانشگاه آتنوی مانیل ۴۳ سال برای رهبری سازمان با یکدیگر رقابت داشتند و این در حالی است که میندانائو تنها هشت سال زمام‌دار رهبری سازمان بوده است؛ یعنی ۲۹/۱۰ درصد. آخرین دورهٔ رهبری میندانائو در دههٔ هشتاد میلادی بود. تنها در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ بود که بار دیگر فرصت یافت تا رهبری را در دست بگیرد و یک چشم‌انداز میندانائوایی عمیق در گفتمان جامعه‌شناختی کشور به ارمغان آورد.

> مأموریت در حال تغییر

جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین از دههٔ نخست قرن حاضر میلادی، طرح‌های فراوانی در میندانائو پیاده کرده است. این طرح‌ها هم پاسخ به نیاز زمانه است و هم به این دلیل که میندانائو عاقبت جزئی از رهبری شده است. این امر فرصتی شد تا جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین اعضای خود را به میندانائو بیاورد و نیز اعضا را با گفتمان‌های میندانائو به عنوان بخشی از روایت ملی آشنا کند. با وجود نگرانی‌های امنیتی، کنفرانس جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین در سال ۲۰۱۴ با مضمون «بحران‌ها، تاب‌آوری، اجتماع: جامعه‌شناسی در عصر بلایا» با موفقیت در شهر جنرال سانتوس، جنوبی‌ترین شهر میندانائو، برگزار شد. از آنجا که هنوز رضایت‌شان جلب نشده بود و به نحوی به عنوان بخشی از «عدالت انتقالی» سازمان، کنفرانس سال ۲۰۱۵ با مضمون «جامعه‌شناسی صلح و ستیزه: زمینه‌ها و چالش‌ها» بار دیگر در میندانائو، در شهر الیگان در بخش شمالی میندانائو برگزار شد. این مضمون در راستای ارزیابی وعدهٔ توافق جامع سال ۲۰۱۴ بانگسامورو میان دولت فیلیپین و جبههٔ آزادی‌بخش اسلامی مورو و همچنین تراژدی ماماسپانو بود که در آن ۴۴ تن از اعضای نیروی عملیات ویژه پلیس فیلیپین کشته شدند. با قدرت گرفتن پوپولیستی رودریگو دوترته در سال ۲۰۱۶، به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور فیلیپین از میندانائو، جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین کنفرانس آن سال را با مضمون «دموکراسی‌های تصورشده: تحول قدرت و دانش در جامعه فیلیپین» برگزار کرد. کنفرانس‌های سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ در جزایز وسایا برگزار شد و در سال ۲۰۱۹ بار دیگر به میندانائو بازگشت و با مضمون «هویت‌ها و شهروندی مشارکت‌کننده» در استان بوکیدنون برگزار شد.

کنفرانس‌های میندانائو به مؤسسات آموزش عالی که مدرک جامعه‌شناسی اهدا می‌کنند فرصت میزبانی داد تا خود را به عنوان بخشی از روایت ملّی تربیت جامعه‌شناسان جدید مطرح کنند. دانشگاه دولتی میندانائو–شهر جنرال سانتوس میزبان کنفرانس سال ۲۰۱۴ بود و پس از آن دانشگاه دولتی میندانائو–موسسهٔ فناوری الیگان در سال ۲۰۱۵ و دانشگاه آتنو داوائو در سال ۲۰۱۶ میزبان این کنفرانس‌ها بودند. دانشگاه مرکزی میندانائو و دانشگاه دولتی بوکیدنون میزبانی کنفرانس سال ۲۰۱۹ جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین را بر عهده داشتند. این امر همچنین فرصتی شد برای جامعه‌شناسان اهل مینانائو تا از تریبون کنفرانس برای ارائهٔ خروجی پژوهش‌هایشان بهره ببرند، دوستانی بیابند و در تحول جامعهٔ جامعه‌شناسی فیلیپین به سوی جامعه‌شناسی حقیقتاً ملی نقش داشته باشند.

امروزه در بین جامعه‌شناسان فیلیپینی آگاهی بیشتری نسبت به مردمان، مکان‌های، غنای فرهنگی و گفتمان‌های میندانائو وجود دارد. میندانائو شکستن هژمونی کلان‌شهری را شروع کرده و خود را به عنوان «فیلیپین دیگر» جا انداخته است که سزاوار رهبری و گفتمان‌های جامعه‌شناختی انتقادی است. جامعه جامعه‌شناسی فیلیپین با کار کمرشکن سال‌های اخیر در میندانائو، در تبدیل جامعه‌شناسی فیلیپین به یک جامعه‌شناسی حقیقتاً ملّی سهم شایانی داشته است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mario J. Aguja <mario.aguja@msugensan.edu.ph>

جامعه‌شناسی جهانی
در عصر پاندمی

جفری پله‌یرز، دانشگاه کاتولیک لوون در بلژیک، نایب‌رییس پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، رییس سابق کمیتهٔ پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در زمینهٔ طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47)، عضو کمیته‌های جامعه‌شناسی دین (RC22)، جامعه‌شناسی جوانان (RC34) و جنبش‌های اجتماعی، کنش جمعی و تغییر اجتماعی (RC48)

پاندمی کووید-۱۹ بحران اجتماعی، بوم‌شناختی و سیاسی جهانی است که جامعه‌شناسی‌ای جهانی را می‌طلبد.
منبع: کریتیو کامانز

ویروس کرونا علم را به مرکز فضای عمومی بازگردانده است، حتی در کشورهایی که رهبران پوپولیست عادت بهمشروعیت‌زدایی از علم دارند. معرفت‌شناسان، پزشکان و زیست‌شناسان واقعیت‌هایی موثّق را پیش چشممان می‌آورند: پاندمی هر روز پیشرفت می‌کند و به مراتب بدتر از «آنفولانزای شدید» است. عالمان اجتماعی به واقعیاتی به همان سان موثّق و تردیدناپذیر برخورده‌اند: در حالی‌که خود ویروس ممکن است هر یک از ما را مبتلا کند، وقتی کار به مقابله با آن می‌رسد عمیقاً در برابرش نابرابریم. وقتی بحث آثار مرگبار ویروس پیش بیاید، سیاست‌گذاری‌های سلامت عمومی و نابرابری‌های اجتماعی دست‌کم به همان اندازهٔ نحوهٔ واکنش بدنمان به آن اهمیت می‌یابد. عالمان اجتماعی نشان داده‌اند که پاندمی کووید-۱۹ صرفاً یک بحران بهداشتی نیست، بلکه همچنین بحرانی اجتماعی، بوم‌شناختی و سیاسی است.

پاندمی به یک روند «جهانی‌زدایی» (de-globalization) دامن زده است. دولت‌ها مرزهایشان را بسته‌اند. مسافرت‌ها به‌شدت کاهش یافته‌اند. رویدادهای بین‌المللی بزرگ، مثل نشست انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، لغو شده یا به تعویق افتاده‌اند. اولویت حکومت‌های ملّی تضمین دسترسی به تجهیزات مراقبت درمانی و منابع اولیه برای «مردم خودشان» است. علوم اجتماعی اغلب همین راه را دنبال کرده و بر سطح ملّی تمرکز کرده است. پژوهشگران و کارشناسان مطالعات آماری ملّی انجام داده‌اند، آثار متمایز ویروس در میان طبقات و نژادها را در کشور خودشان تحلیل کرده‌اند، واکنش‌های حکومتشان به بحران را زیر نظر داشته‌اند و در بحث‌های عمومی در سطح ملّی مشارکت داشته‌اند.

این بازگشت ناسیونالیسم روش‌شناختی نوعی متناقض‌نماست، زیرا پاندمی کووید-۱۹ عمیقاً پدیده‌ای جهانی است. پاندمی در مرزها متوقف نمی‌شود و نشان می‌دهد که ما تا چه عمقی به هم وابسته شده‌ایم. همکاری بین‌المللی در مواجهه با پاندمی حیاتی است. این نکته یقیناً در حوزهٔ پزشکی و علوم طبیعی، برای رسیدن به فهمی بهتر از خود ویروس و بهبود درمان‌های پزشکی و دستیابی به واکسن صدق می‌کند. همکاری بین‌المللی در علوم اجتماعی نیز به همین اندازه حیاتی است. ما نیاز داریم از تجربهٔ سایر کشورها و مناطق جهان از پاندمی بیاموزیم. چنین چشم‌انداز جهانی‌ای نباید تسلیم «جهان‌گرایی روش‌شناختی» و محدود به تحلیل‌های کلان شود. برای این‌که در دورهٔ پاندمی مفید باشیم، باید گفتگویی جهانی را میان عالمان اجتماعی مناطق مختلف پیش ببریم، گفتگویی عمیقاً حک‌شده در واقعیتی

<<

که توأمان محلی، ملّی، منطقه‌ای و جهانی است.

سهم‌آفرینی‌های علوم اجتماعی در مواجهه با پاندمی ویروس کرونا، با این‌که اغلب از سوی سیاست‌گذاران به حاشیه رانده شده است، به همان اهمیت علوم دقیقه و از بسیاری جهات مکمل آن‌ها بوده است. این سهم‌آفرینی‌ها عمدتاً بر چهار دسته از مباحث متمرکز بوده‌اند.

۱. پاندمی به منزلهٔ بحرانی اجتماعی

عالمان اجتماعی نشان داده‌اند که هرچند ویروس ممکن است هر انسانی را مبتلا کند، پاندمی به نحوی متفاوت بر ما اثر می‌گذارد و نحوهٔ برخورد با ویروس به‌شدت با عوامل اجتماعی در ارتباط است. پاندمی کووید-۱۹ نابرابری‌های اجتماعی را تشدید و ساختارهای اجتماعی را، به‌ویژه در حوزه‌های طبقه، نژاد و جنسیت هویدا می‌کند. برای فهم این‌که بحران چگونه تجربه می‌شود و چرا نحوهٔ مواجههٔ ما با آن عمیقاً نابرابر و نامنصفانه است، رویکردی تلاقی‌نگر (intersectional) حیاتی است. در کشورها یا زاغه‌های فاقد یک نظام رفاهی مستحکم، بحران بهداشتی به‌سرعت بدل می‌شود به بحرانی بشردوستانه با پیامدهایی مرگ‌بار، چرا که سازمان‌های بشردوستانهٔ ملّی و بین‌المللی نتوانسته‌اند مثل همیشه فعالیت کنند.

۲. حکمرانی کووید-۱۹

دستهٔ دوم سهم‌آفرینی‌های علوم اجتماعی نحوهٔ مواجههٔ سیاست‌گذاران و رژیم‌های سیاسی با شیوع کرونا را تحلیل می‌کند. دولت-ملت‌ها خود را همچون بازیگران اصلی مسئول مواجهه با پاندمی تحمیل کرده‌اند. نهادهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل و اتحادیهٔ اروپا، در بحران جهانی ناپدید شده‌اند. این پاندمی نقاط قوّت و محدودیت‌های نظام‌های سیاسی ملّی را آشکار کرده است. فقدان کارایی حکومت‌های ملّی یا گفتارهای تکرارشونده از سوی رهبران دولت‌ها در مسخره‌کردن پاندمی و تأخیر در اعمال قرنطینه به صدها مرگ اضافی منجر شده است. هر حکومتی در مواجهه با پاندمی مرگ‌سیاست (necropolitics) خودش را تعبیه کرده است. بیش‌تر آن‌ها نتوانسته‌اند برای کارگران بخش درمانی خود حمایت‌هایی پایه‌ای در برابر گسترش ویروس فراهم کنند. حکومت‌ها از طریق سیاست‌گذاری‌هایشان به برخی از مردم، نسبت به برخی دیگر، فرصت کم‌تری برای روبرو شدن با ویروس دادند، همزمان افرادی که در خانه‌های سالمندان می‌میرند در آمار عمومی بسیاری از کشورها نشان داده نمی‌شوند.

پاندمی و قرنطینه رابطهٔ میان شهروندان و حکومت را تغییر داده است. شهروندان برای خدمات حمایتی، مراقبتی و دستورعمل‌های ضدّ پاندمی به حکومت‌های ملّی رجوع می‌کنند. بسیاری از آن‌ها کنترل اجتماعی قوی‌تر از جانب دولت و فناوری‌های نظارتی جدید و تأیید هویت چهره‌ها را همچون هزینه‌ای که باید برای کنترل پاندمی پرداخت، پذیرفته‌اند.

۳. نحوهٔ واکنش جامعه

سومین مجموعه از سهم‌آفرینی‌ها تحلیل می‌کند که افراد و جامعهٔ مدنی چگونه بحران را تاب می‌آورند. جامعه‌شناسان آثار عمیق قرنطینه بر زندگی‌های مردم، سوبژکتیویته و مناسبات اجتماعی را می‌کاوند. مناسبات بین‌نسلی شکل‌ها و معانی جدیدی گرفته است. فناوری‌های دیجیتال نقشی عمده در حفظ روابط اجتماعی یافته‌اند. اعمال فاصله‌گذاری اجتماعی همبستگی را به خطر انداخته و اغلب حدود اجتماعی را که همبستگی در آن اتفاق می‌افتد، تنگ و تنگ‌تر کرده است. در حالی‌که شبکه‌های جدیدی از همبستگی در محلات و شهرها شکل گرفته است، همچنین شاهد محدود شدن همبستگی در اجتماع ملّی بسته یا خانواده‌ها هستیم.

٤. آیا از دل بحران جهان جدیدی برخواهد خاست؟

چهارمین دسته از تحلیل‌ها به آثار بلندمدت پاندمی می‌پردازد. کووید-۱۹ به عنوان بحرانی جهانی افق‌هایی از امکان‌ها را گشوده است و می‌تواند فرصتی باشد برای شکل‌دهی دوبارهٔ جهان در مسیری متفاوت. بسیاری از عالمان اجتماعی بر لزوم جهانی حساس‌تر به انسان‌ها، مراقبت و نابرابری‌های اجتماعی و جهانی با نظام‌های مراقبت درمانی قدرتمندتر تأکید کرده‌اند. با وجود این، بحران ممکن است راه را برای سایر الگوهای اجتماعی نیز باز کند. تاکنون، رقابتی فزاینده بر سر همبستگی‌های جدید در مدیریت بحران جریان داشته است. بسته‌های عظیم کمک اقتصادی بر نجات شرکت‌های ملّی، به جای تقویت خدمات مراقبت درمانی عمومی، تمرکز داشته‌اند. پاندمی ممکن است راه را برای عصر جدیدی از اقتدارگرایی، با زیست-سیاستی متکی بر فناوری‌های جدید باز کند.

نحوهٔ غلبهٔ انسان‌ها بر پاندمی کووید-۱۹ به پزشکی و علوم، به‌ویژه به یافتن واکسن، بستگی خواهد داشت، همچنین به این‌که جامعه، سیاست‌گذاران و شهروندان چگونه با این بحران برخورد خواهند کرد و چگونه بذرهای جهانی را خواهند کاشت که از دل بحران بیرون خواهد آمد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:
Geoffrey Pleyers <Geoffrey.Pleyers@uclouvain.be>

> کووید-۱۹: نخستین درس‌های پاندمی کنونی

کلاوس دوره، دانشگاه ینا، آلمان

پاندمی ضربه سختی به‌ویژه به‌کسب‌وکارهای کوچک از جمله رستوران‌ها و خرده‌فروش‌ها زده است.
امتیاز عکس: روس لور / flicker.com.
برخی حقوق محفوظ است.

در آوریل ۲۰۲۰، در حالی‌که این متن را می‌نویسم، اقتصاد رو به کسادی می‌رود. هیچ‌کس نمی‌تواند پیش‌بینی دقیقی دربارهٔ تحولات ماه‌های آتی بکند، زیرا مشخص نیست پاندمی چقدر دوام خواهد آورد. اما وقوع رکودی عمیق در اقتصاد انتظار دور از ذهنی نیست. تنها پرسش این است که این رکود چقدر عمیق خواهد بود.

> تحوّلات اقتصادی و تأثیر بر نیروی کار

در بهترین سناریوی قابل‌تصور، تعطیلی در بیش‌تر کشورها پس از یک ماه به پایان خواهد رسید. حتی در آن صورت، برای نمونه، آلمان باید خودش را برای کاهشی در رشد اقتصادی مثل کاهش دورهٔ بحران ۹-۲۰۰۷ آماده کند. به گزارش مؤسسهٔ پژوهش اقتصادی IFO، تعطیلی سه‌ماهه می‌تواند به افول رشد تا ۲۰ درصد و اشتغال بالغ بر ۵/۵ میلیون نفر در کارهای کوتاه‌مدت بینجامد (همان *Kurzarbeit* در آلمانی، چرا که کارکنان در آلمان در دورهٔ کسادی تعدیل نمی‌شوند، بلکه ساعات کاری‌شان ممکن است به صفر کاهش پیدا کند و دولت نیز بخشی از درآمدهای ازدست‌داده‌شان را پرداخت می‌کند). اما بسیاری از بنگاه‌های کوچک و خرد قادر نخواهند بود برای مدت طولانی‌ای بدون کمک مالی مستقیم دوام بیاورند. این مشکل به‌ویژه برای مناطقی با اقتصاد کوچک‌مقیاس مطرح است. برای پیشتازی جهانی در عرصهٔ صادرات مثل آلمان، به‌یقین نمی‌توان گفت آیا پس از پایان پاندمی شاهد رشد ناگهانی سریعی خواهیم بود یا نه. این امر بستگی دارد به این‌که کشورهای دیگر مثل چین و همسایگان اروپایی آلمان، با چه سرعتی بهبود یابند. اقدامات حکومت فدرال آلمان تناقض‌آمیز است: حکومت قاعدتاً باید به کمک‌رسانی سریع درون اتحادیهٔ اروپا علاقمند باشد، اما در جهت مدیریت بحران، پیوندهای اروپایی خود را مسدود کرده است.

چیزهای زیادی برای نگرانی هست. این بحران هیچ نکتهٔ مثبتی ندارد. هزاران نفر را تهدید به مرگ می‌کند، باعث بیکاری میلیون‌ها نفر می‌شود، و موقتاً میلیاردها نفر را از دسترسی به حقوق اساسی مهمّشان محروم می‌کند. هرچه این پاندمی بیش‌تر دوام بیاورد، آثار مخربش بر فرهنگ، جامعه و اقتصاد جدّی‌تر خواهد بود. بنابراین، این اقدامات را باید در مورد شرکت‌های بزرگ و کوچک انجام داد: جلوگیری از تعدیل نیرو، اما ترجیحاً تعلیق موقت کار همراه با پرداخت یارانه. در مجموع، حفاظت از اشتغال مهم است. در آلمان، تلاش‌ها و آزمون‌هایی در جهت شکلی از کار بلندمدت

<<

و کوتاه‌مدت صورت گرفته است.

روندهای تولید به همیاری بستگی دارد که شامل تماس بین مردم می‌شود؛ تماس‌های اجتماعی در محیط کار برای بسیاری از مردم اهمیت دارند. وقتی حال و هوای بین کارگران خوب باشد، حتی فعالیتی به لحاظ جسمی پرفشار و یک‌نواخت راحت‌تر تحمل می‌شود. این مسئله حالا منتفی شده است. «نزدیک نیا!» به طرزی اساسی نوعی جامعه‌زدایی (de–socialization) ریشه‌ای یا حتی جماعت‌زدایی (de–communitarization) به حساب می‌آید.

از سوی دیگر، در مشاغلی که در حال حاضر به طرز نظام‌مندی مربوط به بیمارستان‌ها، فروشگاه‌ها، خانه‌های سالمندان، کشاورزی و مانند این‌هابه حساب می‌آیند، دشوار بتوان به طور کامل از تماس فیزیکی پرهیز کرد. می‌توان از قواعد پیروی کرد و مثلا، کارکنان مغازه‌ها را با ورقه‌های از جنس پلکسی‌گلاس حفاظت کرد، اما هر کسی که از خانه‌اش کار نمی‌کند در معرض ریسک به مراتب بیشتری قرار دارد. این یکی از دلایلی است که رانندگان اتوبوس، صندوق‌داران فروشگاه‌ها، کارگران مراقبتی و پرستاران در حال حاضر به مراتب بیش‌تر از گذشته از سوی مشتریان و عموم مردم ستایش می‌شوند. تنها می‌توان امیدوار بود که این رویه ادامه پیدا کند و در آینده در قالب دستمزدهای بهتر، استخدام‌های بیش‌تر و شرایط کاری بهتر در این حوزه‌ها بازتاب یابد. در هر صورت، دولت‌هایی بهتر از پس بحران بر خواهند آمدکه نظام درمانی قدرتمندتری دارند و نیز نظام دولت رفاهی که در برابر بحران مقاوم‌تر است. این نکته همچنین روشن می‌کند که کدام کشورها در قارهٔ اروپا بدتر از همه از عواقب این بحران تأثیر می‌پذیرند - کشورهای جنوب و جنوب شرق اروپا. نرخ‌های مرگ‌ومیر بالای مبتلایان ویروس کرونا در اسپانیا و ایتالیا همچنین به کاهش منابع بخش بهداشت و درمان برمی‌گردد، که سیاست‌های ریاضتی اتحادیهٔ اروپا بر این کشورها تحمیل کرد.

< تضعیف دموکراسی؟

ایالات متحدهٔ آمریکا در حال حاضر مرکز پاندمی جهانی است. راست افراطی طبیعتاً می‌کوشد از وضعیت بهره ببرد. همهٔ انواع نظریات توطئه در فضای مجازی در حال گسترش است. کسانی که به این حرف‌ها باور دارند نه تنها جان خود، بلکه جان دیگران را هم به خطر می‌اندازند. اما مردم خواهند دید که هرجا پوپولیست‌های راست‌گرایی چون ترامپ یا افراطی‌های راست‌گرایی مثل بولسونارو در قدرت باشند، مدیریت بحران به‌کلّی شکست می‌خورد. در نتیجه، به باور من، بحران به شکستی بزرگ برای پوپولیست‌ها و افراطی‌های راست‌گرا خواهد انجامید.

در مقابل، در رابطه با فرایندهای دموکراتیک دغدغهٔ متفاوتی وجود دارد: تغییر اقلیمی می‌تواند شماری از شوک‌های خارجی را به همراه داشته باشد که مستلزم مدیریت بحران بزرگ‌مقیاس است. بنابراین، باید مراقب باشیم که وضعیت اضطراری به هنجار بدل نشود. دموکراسی نیازمند بحث عمومی، مباحثه، تظاهرات و اعتصاب است. علی‌رغم بحران‌ها باید تا ابد از این حقوق اساسی حراست کرد.

< تغییرات لازم

پس از کرونا، جهان، و جهان کار، متفاوت خواهد بود. جزم‌های سیاست‌گذاری اقتصادی که در دهه‌های اخیر مسلّم فرض شده بودند، حالا دور ریخته شده‌اند: سقف بدهی - پشت سر گذاشته شده! سیاست «صفر سیاه[1]» مبنی بر بودجهٔ دولتی متعادل - این هم مال دیروز بود: بدهی دولتی نقل محافل است. این تغییر پارادایمی پس از پاندمی هم ادامه خواهد یافت. عمر این حرف‌ها مدت‌هاست که سر آمده و بحران کرونا فقط کار را سریع‌تر کرده است. مردم همچنین می‌خواهند بدانند که چگونه باید این واقعیت را تفسیر کرد که برای دومین بار در یک دهه، اقتصاد بازاری سرمایه‌داری باید با روش‌هایی متعلّق به اقتصاد غیربازاری نجات یابد. ممکن نخواهد بود که در آینده مثل یک «قوی سیاه» چنین رویدادهایی را نادیده گرفت. همچنین، برای همهٔ ما تصمیم‌گیری دربارهٔ این‌که واقعاً نیازمان چیست آسان‌تر خواهد بود. من بدون فوتبال بوندسلیگا هم می‌توانم بی‌عیب و نقص زندگی کنم. اما نمی‌توانیم بدون نانوایان، کشاورزان، دستیاران پزشکی، کامیون‌ران‌ها و همسایگان کمک‌رسان زندگی کنیم. این نشان می‌دهد که همهٔ ما به یک زیرساخت اجتماعی با عملکرد خوب نیاز داریم. این زیرساخت باید نوعی دارایی عمومی با پشتوانهٔ مالی قوی باشد. اگر درآمد ماهانهٔ فوتبالیست حرفه‌ای مثل جیدون سانچو را با حقوق ماهانهٔ یک پرستار سالمندان مقایسه کنید، فوراً روشن می‌شود در جامعهٔ ما یک چیز درست کار نمی‌کند. خدمات اجتماعی باید به طور اجتماعی ارتقاء یابد، هم از نظر مالی، و هم در چارچوب هرم بازشناسی اجتماعی.

نظر به چالش‌های تغییرات اقلیمی، بحران عبارت است از مهار رشد[2] (degrowth) به مدد فاجعه. همچون سال ۲۰۰۹، انتشار گازهای مخرب اقلیم و احتمالا مصرف منابع کاهش می‌یابد. حتی ممکن است آلمان به سبب بحران، بالاخره به اهداف اقلیمی‌اش برسد. با این همه، این به آن انقلاب در پایداری (sustainability) که فوراً به آن نیاز داریم ربطی ندارد. حال می‌توانیم به‌روشنی ببینیم که دولت در لحظه‌های بحران چطور جسور و قاطع می‌شود. دولت می‌تواند آزادی‌هایی را که به زیان دیگران اعمال می‌کنیم، از طریق مقررات اجباری، و به نفع همگان، محدود کند. اما همان‌طور که در بالا اشاره شد، همیشه حیاتی است که اقدام دولت تابع تصمیم‌گیری دموکراتیک باشد. آزادی بُعد اجتماعی الزام‌آوری دارد و این همچنین برای آزادی کسب‌وکار صادق است. در آینده، این آزادی‌ها باید پیوندی وثیق با اهداف پایداری داشته باشند. بهتر است به جای سوار نشدن و نراندن اتومبیل‌های شاسی‌بلند اصلا آن‌ها را تولید نکنیم! و بهتر است به جای صادر نکردن تجهیزات نظامی همان اول تولیدشان نکنیم. مثال‌ها قضیه را روشن می‌کنند: پس از بحران، ما به بحثی بنیادی دربارهٔ نظم اقتصادی‌مان نیاز داریم و این بحث نباید منحصراً از سوی اقتصاددانان و سیاست‌پیشگان انجام شود. ■

۱. سیاست اقتصادی آلمان برای یک دهه که بر مبنای آن هزینه‌ها و درآمدهای دولت باید برابری کند و به هیچ نوع وام‌گیری از جانب دولت منجر نشود. این سیاست طبق قانون اساسی آلمان از سال ۲۰۱۱ تا ده سال باید اجرا می‌شده است. (م)

۲. جنبشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که بر ایده‌های اقتصاد اکولوژیک، ضد مصرف‌گرایی و ضد سرمایه‌داری استوار است. (م. برگرفته از ویکی‌پدیای فارسی)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:
Klaus Dörre <Klaus.doerre@uni-jena.de>

جامعه‌شناسی در جهان پساکرونا

ساری حنفی، دانشگاه آمریکایی بیروت لبنان و رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۲۲-۲۰۱۸)

به سبب ویروس کرونا دنیا در حال تغییر است و نظریه و تحلیل جامعه‌شناختی نیز به همراه آن.
منبع: کریتیو کامانز.

فضای سورئال پاندمی کووید-۱۹ خطوط گسل را در اعتماد میان انسان‌ها، میان کشورها و نیز میان شهروندان و دولت‌ها آشکار ساخته است و ما را به طرح پرسش‌هایی مهم دربارهٔ خودمان، روابط اجتماعی‌مان و به طور کلی زندگی وا می‌دارد. این بحران تنها به سلامت عمومی و محیط‌زیست یا اقتصاد محدود نمی‌شود؛ آنچه ما شاهدیم لحظهٔ رویارویی با حقیقت بحران مدرنیتهٔ متأخر و نظام سرمایه‌داری‌اش در مقیاسی گسترده و فراگیر است. پس از گذر از این بحران، به سادگی قادر به بازگشت به «سیاق معمول زندگی» نخواهیم بود و علوم اجتماعی باید برای تحلیل و پرداختن فعالانه به این واقعیت‌های جدید تلاش کند.

جامعه‌شناسی در جهان پساکرونا چه خواهد بود؟ مایلم بر سه تکلیف جامعه‌شناسی تأکید داشته باشم: ایجاد نقاط تمرکز چندسطحی که از اجتماع به بشریت کشیده می‌شود؛ به کار بستن رویکردی فعال در مبارزه با بیماری‌های آنتروپوسین[1] (Anthropocene) و کپیتالوسین[2] (Capitalocene)؛ و در آخر، تنظیم دستورکاری بهتر برای شناسایی و وظیفهٔ اخلاقی.

نقاط تمرکز چندسطحی، از اجتماع تا بشریت

نخست اینکه ویروس کرونا به‌وضوح آشکار کرده که جهان به راستی چقدر درهم‌تنیده است و تصویر دهکدهٔ جهانی را از یک استعاره به واقعیت بدل کرده است. اما همچنان نیاز داریم که همبستگی *جهانی بیشتر و جهانی‌شدن انسانی‌تری* خلق کنیم. موفقیت در چنین امری مستلزم یک *مفهوم‌پردازی چندمقیاسه* است. ژیل دلوز اذعان داشت که چپ (از جمله اکثر عالمان اجتماعی) جهان را از حیث روابطی درک می‌کنند که از دورترین شروع می‌شود و به سمت درون حرکت می‌کند. به عنوان مثال، نابرابری اجتماعی به عنوان یک پدیدهٔ بزرگ و جهانی استثمار درک شده است که از خلال امپریالیسم و استعمار، رد آن را به سمت درون می‌توان دید. به همین دلیل اغلب عالمان اجتماعی برای پرداختن مناسب به رنج طبقات اجتماعی (انتزاعی) آسیب‌دیده، توجهات را به سوی پرداختن به ساختارهای امپریالیسم و استعمار جلب می‌کنند.

برخی جنبش‌های سیاست هویتی (یعنی برخی جنبش‌های اسلامی و جنبش‌های محافظه‌کار و جناح راست افراطی) در نقطهٔ مقابل قرار دارند و آغار روابط را از یک نقطهٔ نزدیک می‌بینند که به سوی دوردست‌ترین‌ها حرکت می‌کند. این جنبش‌ها به کار برای اجتماع و به روابط خانوادگی و محله‌ای اعتقاد دارند. مثلاً حامیان ترامپ به ظرفیت او برای بیان نابرابری‌های اجتماعی علیه اجتماعات فراموش‌شدهٔ آمریکاییان سفیدپوست روستایی باور دارند. و سازمان‌های ایمان‌محور در لبنان در حال حاضر فعال‌ترین سازمان‌های غیردولتی در کمک به خانواده‌هایی‌اند که شغل خود را در دوران قرنطینه از دست داده‌اند. در مورد دیگر جنبش‌های سیاست هویتی (متمرکز بر قومیت، جنسیت، تمایلات جنسی و غیره)، مبارزهٔ آن‌ها ممکن است بسته به زمینه به طور قابل‌توجهی متفاوت باشد، اما اغلب مجهز به دکترین حقوق بشر جهانی، بر مبارزات اجتماعی استوارند. با این حال، به زعم ریچارد رورتی هرچند این مبارزه «چپ فرهنگی» در راه عدالت برای طبقات اجتماعی، دستورکار فرهنگی تکثرگرایی را پیش می‌برد، گاهی [این حرکت] بسیار ناچیز است (مانند ایالات‌متحده).

من جامعه‌شناسی پساکرونا را

<<

جامعه‌شناسی‌ای می‌بینم که قادر به بازآفرینی شیوهٔ مرسومش در هدایت تمرکز (از بیرون به درون، یا از درون به بیرون) است و می‌تواند آن را به سوی خلق روش‌هایی هدایت کند که از نقاط تمرکز چندمقیاسه بهره می‌برند: تجدید نظر در اهمیت خانواده، اجتماع و اصول اخلاقی عشق، مهمان‌نوازی و مراقبت، و سپس رفتن به سطح بالاتر دولت‌ملت و انسانیت به عنوان یک کل.

< تقلا در مبارزه با آنتروپوسین / کپیتالوسین

کووید-۱۹ نه تنها بیماری جهانی‌سازی بلکه همچنین بیماری آنتروپوسین است. کیش مصرف‌گرایی انسانی در حال به اتمام رساندن منابعی است که برای سیارهٔ زمین ما تجدیدپذیر نیست و این ویروس تنها یک واقعهٔ (البته بسیار مهم) محصول چنین مصرف‌گرایی‌ای است. همانطور که می‌دانیم مبدأ این ویروس حیوانات غیراهلی (مانند گربه زبّاد، پنگولین و خفاش) بوده و با مصرف این حیوانات به انسان‌ها منتقل شده است. آیا واقعاً انقدر طعم خوبی دارند؟ بوردیو اگر بود این را به مثابه نشانه‌ای از تمایز در نظر می‌گرفت و به میزان چشمگیر اشیای غیرضروری و لوکس اشاره می‌کرد که ما، طبقهٔ متوسط و متوسط روبه‌پایین، مصرف می‌کنیم.. در اینجا، برای بسیاری از لبنانی‌ها تعطیلات مترادف است با سفر به خارج از کشور.

این مصرف‌گرایی حریصانه، ناشی از چیزی است که جامعه‌شناس فرانسوی ریگا اروانیتیس آن را دستیابی افسانه‌ای به شادی نامید و سرانجام به‌عنوان شتاب‌دهندهٔ مؤثری برای همه‌گیری‌ها، مرگ‌ها، بلایا و مشکلات سلامتی بیشتر به کار می‌رود. بررسی این روابط چند مقیاسه بدون پیوند مجدد فرد، جامعه و طبیعت ممکن نیست. به عنوان مثال، پرداختن به تغییر اقلیم و نظام اقتصادی سیاسی بدون افزایش آگاهی عمومی دربارهٔ روابط مردم با زمین و با بشریت ممکن نیست. جیسون مور ایدهٔ «کپیتالوسین» را به عنوان نوعی انگیختگی انتقادی در مقابل حساسیت آنتروپوسین پیشنهاد می‌کند. از نظر مور سرمایه‌داری طبیعت را به عنوان یک کل سازمان می‌دهد: بوم‌شناسی جهانی است که انباشت سرمایه، طلب قدرت و تولید مشترک طبیعت را در پیکربندی‌های تاریخی متوالی به هم پیوند می‌زند.

این رویکرد چند مقیاسه مستلزم پیوند دادن مجدد امر اقتصادی به امر اجتماعی و پیوند دادن این دو به امر سیاسی و امر فرهنگی است. ما نیاز داریم که مفهوم «حک‌شدگی اجتماعی» کارل پولانی را احیا کنیم. پولانی سه شکل برای ادغام جامعه در اقتصاد معرفی کرد: مبادله، بازتوزیع و معاوضه‌به‌مثل. بنابراین، علوم اجتماعی ما باید در مورد این سه واژه به طور جدی تجدیدنظر کند، چرا که بازار (مکانی برای مبادله) باید اخلاقی باشد، که شامل ایجاد کنترل اجتماعی راسخ در برابر تمام اشکال سوداگری است. بدون انجام اقدامات عمده برای ممانعت از تمرکز ثروت در دست چند شرکت معدود در هر بخش، بدون وضع مالیات‌های سنگین در سطوح بالای سرمایه و ثروت و بدون حرکت به سمت اقتصاد با رشد آهسته و پیامدهای قهری آن (شامل نیاز به حمل‌ونقل عمومی ارزان و با کربن پایین، نگاه به خدمات عمومی به عنوان سرمایه‌گذاری و نه به عنوان دیون، و افزایش امنیت بازارهای کار) امکان تحقق بازتوزیع وجود ندارد. پرداختن به مسئلهٔ معاوضه‌به‌مثل را به بخش بعدی این مقاله موکول می‌کنم.

آگاهیم که مبارزه برای محیط‌زیست از انتخاب ما در اقتصاد سیاسی و از طبیعت نظام اقتصادی مطلوب، جدایی‌ناپذیر است و این پیوندها میان انسان‌ها و طبیعت هرگز به اندازهٔ حال بی‌واسطه یا عمیق نبوده است. بحران حاد رشد سریع را داریم که رییس‌جمهور سابق ایالات متحده، رونالد ریگان، به‌روشنی این‌گونه شرح داد: «چنین چیزی با عنوان نهایتی برای رشد نداریم، چرا که ظرفیت هوش، تخیل و حیرت انسان هیچ نهایتی ندارد.» در شمارهٔ پیشین گفتگوی جهانی جیمز گالبرایت و کلاوس دوره اذعان داشتند که به حتم نهایتی برای رشد هست و اقتصاد جدیدی را ترسیم کردند که عامدانه از حیث رشد کند است و در سازوکارهای کارکردش از بنیان‌های بیوفیزیکی اقتصاد بهره می‌گیرد.

< سیاست شناسایی و تعهد اخلاقی

اکنون به مسئلهٔ معاوضه‌به‌مثل در حک‌شدگی اجتماعی پولانی خواهم پرداخت. پولانی معاوضه‌به‌مثل را به عنوان تبادل متقابل کالاها یا خدمات به عنوان بخشی از روابط بلندمدت تعریف کرد که در آن معاوضه‌به‌مثل، تعهد اخلاقی و نگرانی به روابط قراردادی افزوده شده است. معاوضه‌به‌مثل مستلزم سیاست شناسایی میان گروه‌ها و/یا شبکه‌هایی است که پذیرای هویت دیگرانند و با پارادایم تکثرگرایی و چندفرهنگی هم‌خوان است. معاوضه‌به‌مثل کارا به قدرت یا ضعف تعهدات اخلاقی در روابط اجتماعی وابسته است. روابط اجتماعی قوی را می‌توان در شبکه‌های همبستگی مارک گرانووتر دید که معتقد است گاهی روابط شبکه‌ای مستحکم روابط مبتنی بر هدیه است. دیدگاه آلن کیله در راستای این عقیده و در بسط آن است؛ او مروج فرضیه‌ای ضدفایده‌گرایانه است که در آن تمایل انسان‌ها برای قدر دیدن در مقام بخشنده به معنی آن است که روابط ما صرفاً بر پایهٔ منفعت استوار نیست، بلکه همچنین مبتنی بر لذت، وظیفهٔ اخلاقی و خودانگیختگی است.

جامعه‌شناسی پساکرونا تنها در صورتی معنی‌دار خواهد بود که همراه آرمانشهری باشد که حتی اگر کاملاً هم تحقق نیافت، اقدامات ما را هدایت کند. بدون مدینه‌فاضله هیچ زندگی اخلاقی‌ای وجود ندارد و تفاوت بین موعظه‌های مذهبی و مدینه‌فاضلهٔ یک جامعه‌شناس این است که دومی لزوماً چشم‌انداز ضد مدینه‌فاضله‌ای دیگران را مردود نمی‌شمارد و حتی ممکن است به دنبال کار با کسانی باشد که به آن ایمان دارند. بنابراین چنین جامعه‌شناسی‌ای باید قدر تعهد اخلاقی پیونددهندهٔ علوم اجتماعی به فلسفهٔ اخلاق و رابطهٔ هدیهٔ مارسل موس را بداند و آن را پیش برد.

شاید این بحران جهانی استراتژی‌هایی جدید را برای تشدید استثمار، سلب مالکیت و سرمایه‌داری نئولیبرال برانگیخته باشد و حیطهٔ حرص و خودخواهی ما را افزایش داده باشد، اما فرصتی برای کشف و فراهم‌کردن راه‌های جدید درک و بازخواهی عدالت اجتماعی و انسانیت‌مان نیز به ما عطا کرده است. ■

۱. آنتروپوسین نام یک دور زمین‌شناسی است که برای عصر کنونی پیشنهاد شده است و آغاز آن از شروع تأثیرات چشمگیر فعالیت‌های انسان بر زمین و اقلیم در نظر گرفته می‌شود. (م)

۲. کپیتالوسین اصطلاح ابداعی جیسون مور است که برای اشاره به تأثیر مخرب سرمایه‌داری بر زمین و اقلیم به کار می‌رود و آن را از حیث تاریخی مناسب‌تر از آنتروپوسین می‌داند. (م)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:
Sari Hanafi <sh41@aub.edu.lb>

فضای شهری جنسیتی
در بنگلادش

لوتفون نهار لاتا، مدرسهٔ علوم اجتماعی دانشگاه کویینزلند استرالیا و عضو کمیتهٔ پژوهشی توسعهٔ شهری و منطقه‌ای (RC21) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

زنان ساکن زاغهٔ ساتولا در حال فروش محصولات خود در زاغه‌اند.
امتیاز عکس: لوتفون نهار لاتا

ابرشهرهای دنیا با بیشترین نرخ رشد در حمایت از معیشت فقرای شهری ناتوانند. در نتیجه غیررسمی‌کاری بخش بزرگی از اقتصاد شهرهای جنوبی است؛ غیررسمی‌کاری به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که تا حد زیادی توسط نظام‌های «رسمی» به رسمیت شناخته نمی‌شوند و شامل فعالیت‌های معیشتی و اسکان است. افراد فقیر برای درآمد، اغلب به بخش غیررسمی با وضعیت قانونی مبهم وابسته‌اند. در بسیاری شهرها اقتصاد غیررسمی ۶۰ الی ۸۰ درصد از مشاغل شهری و تا ۹۰ درصد از مشاغل جدید را شامل می‌شود. داکا که ابرشهری جنوبی است از این قاعده مستثنا نیست. به جز آن‌هایی که در بخش پوشاک و سایر مشاغل کم‌درآمد فعالیت دارند، اکثر زاغه‌نشینان داکا به فرصت‌های اقتصادی رسمی دسترسی ندارند. پژوهش‌های حاضر نشان می‌دهد که عمدهٔ راهبردهای برنامه‌ریزی و توسعه در داکا که بیشتر بر توسعهٔ زیرساخت‌ها و توسعهٔ املاک و مستغلات متمرکز شده‌اند در راستای فراهم‌کردن تسهیلات برای اقتصاد رسمی و تأمین نیازهای مسکن نخبگان بوده و توجه کمتری به نیازهای مسکن و اشتغال فقیران شهری داشته‌اند. از این رو، بخش غیررسمی مهم‌ترین گزینه معیشتی فقرا شده است. هرچند، کاسبان غیررسمی در استفاده از فضای عمومی در داکا برای امرار معاش چالش‌های فراوانی را از سر می‌گذرانند.

از جمله موانع متعدد غیررسمی‌کاری بر فرصت‌های کسب درآمد، موانع دسترسی به فضای عمومی برای کسب‌وکار است، از جمله در مکان‌های نزدیک به محل زندگی و اسکان فقرا. چندین پژوهش در سراسر جهان اهمیت فضای عمومی را برای دستفروشی بررسی کرده و دریافته‌اند که دسترسی به فضای عمومی برای معیشت فقرای شهری در جنوب جهانی بسیار مهم است. با این حال، در اغلب شهرهای جنوب جهانی روش‌های حکمرانی و برنامه‌ریزی شهری، هیچ فضایی را برای تعداد رو به فزونی فقرای شهری باقی نگذاشته است. افزون بر این، به دلیل رشد مداوم جمعیت که عمدتاً از مهاجرت از روستا به شهر سرچشمه می‌گیرد و به دلیل تقاضای زمین برای توسعهٔ املاک و مستغلات، فشار تقاضا برای زمین بسیار بالا است. در نتیجه، دسترسی به فضای عمومی یکی از مهم‌ترین چالش‌های پژوهش‌های آینده دربارهٔ معاش در ابرشهرها است.

فضای شهری برساختی اجتماعی است: بازیگران مختلف منافع، نیازها، خواسته‌ها و میزان متفاوتی از قدرت برای سلطه بر فضا دارند. از آنجا که تصرف فضاهای عمومی برای فروش محصولات در داکا رسماً غیرقانونی است، فقرای شهری مرتب از فضاهای عمومی بیرون رانده می‌شوند و این ناقض امنیت معیشتی و حق آنان به

<<

شهر است. مشکل مزمن دیگر استفادهٔ جنسیتی از فضا است. با درهم‌شکسته‌شدن برساخت کهن مرد عمومی و زن خصوصی در پی دسترسی مکرر زنان به فضای عمومی شهری و استفاده از آن، از دههٔ ۷۰ میلادی گفتمان دربارهٔ فضا و جنسیت به طور قابل‌توجهی تغییر کرده است. با این وجود، دسترسی به فضای عمومی برای کسب درآمد هنوز برای زنان مسئله است. دسترسی به فضای عمومی برای زنان به هنجارهای اجتماعی، ارزش‌ها، اعمال مذهبی و پیشه‌های جنسیتی معین‌شده از سوی فرهنگ و اجتماع بستگی دارد. مشارکت زنان فقیر در اقتصاد غیررسمی داکا برای بقاء خانواده‌های فقیر زاغه‌نشین اهمیت دارد، چرا که تنها یک محل درآمد برای حفظ خانواده معمولاً کافی نیست. با این حال، دسترسی زنان فقیر به فضای عمومی اغلب محدود است، چرا که ایدئولوژی‌های جنسیتی غالب هنوز جایگاه زنان را در خانه می‌بینند.

اگرچه بیشتر مطالعات بر روی شهرهای جنوب آسیا از مشارکت زنان فقیر در کار خانگی حکایت دارد، تعدادی از مطالعات استفاده زنان از فضای عمومی برای امرار معاش را بررسی کرده‌اند. من مطالعه‌ای مردم‌نگارانه در زاغهٔ ساتولا در داکا انجام دادم تا جنبه‌های جنسیتی تصرف فضای عمومی شهری را برای امرار معاش بررسی کنم. طی چهار ماه از نوامبر ۲۰۱۵ تا فوریه ۲۰۱۶ کار میدانی انجام دادم و با ۹۴ کارگر غیررسمی (۱۸ زن و ۷۶ مرد) مصاحبه کردم. یافته‌های من نشان می‌دهند که زنان برای دسترسی به فضای عمومی جهت کسب درآمد، چطور بار سه‌گانهٔ داغ ننگ اجتماعی، موانع مذهبی و پدرسالاری را تحمل می‌کنند.

پژوهش من آشکار کرد که غالب زنان ساتولا در هیچ گونه فعالیت درآمدزایی فعالیت نداشتند؛ هنجارهای دینی پرده‌نشینی، سنتی اسلامی که تحرّک زنان، انتخاب پوشش و فعالیت‌های کاری‌شان را محدود می‌کند، این زنان را از فعالیت بازمی‌دارد. مشارکت در فعالیت‌های درآمدزا در خارج از خانه هم نشانه‌ای از فقر مطلق تلقی می‌شود. از این رو فقط ۳ درصد از زنان روستایی در کارهای دستمزدی اشتغال دارند که این آمار برای مردان روستایی ۲۴ درصد است؛ و مشارکت زنان در بخش دستمزدی غیر کشاورزی ۱۸ درصد است. دلیلش این است که کار دستمزدی زنان به همان اندازهٔ نقش‌های بازتولیدی آنها در مراقبت و سایر وظایف خانگی ارزشمند دانسته نمی‌شود . زنان، حتی زنان سالخورده‌ای که این مرزهای جنسیتی را شکسته و برای کسب درآمد از خانه‌های خود خارج شده بوده‌اند با آزار جنسی و کلامی و سایر انواع آزار و سوءرفتارها مواجه شدند. مردان شخصیت این زنان را زیر سوال می‌برند چرا که هنجارهای اجتماعی را شکسته‌اند. بیشتر مشارکت‌کنندگان که در کسب‌های غیررسمی شاغل بودند، تجربهٔ این مسئله را داشتند، حتی با وجود اینکه روزانه کارشان نشستن در نزدیکی خانه‌هایشان و فروش کالا و سبزیجات بود. برای مثال یکی از مشارکت‌کنندگان پژوهشم به من گفت: «*چون زنی‌ام که مشغول کسب و کار است، بسیاری بدگویی من را می‌کنند. حتی بعد از این هم باز باید این مغازه را اداره کنم تا بچه‌هایم تحصیل کنند.*» مشارکت‌کنندهٔ دیگری گفت: «*وقتی چای می‌فروشم، بعضی مردان مرا آزار می‌دهند. گاهی به بدنم دست می‌زنند تا آزارم دهند.*» برخی از زنان صرفاً نظرات دیگران را نادیده می‌گرفتند چرا که فقیرتر و آسیب‌پذیرتر از آن بودند که به آن‌ها اهمیت دهند. یک فروشندهٔ تخم‌مرغ آب‌پز می‌گفت: «*افراد مختلف ذهنیت متفاوتی دارند و من اهمیتی نمی‌دهم.*» اغلب، زنان فقیر در خیابان‌ها کار می‌کردند زیرا راه دیگری برای امرار معاش نداشتند. به طور مثال شوهر مونا بیمار بود و توانایی کار کردن نداشت و پسرش معتاد به مواد مخدر بود و با آن‌ها زندگی نمی‌کرد، بنابراین مونا مجبور بود کسب‌وکار را اداره کند. زمانی که مقامات شورای تحقیقات پزشکی بنگلادش این افراد را از پیاده‌رو در مجاور آن مرکز بیرون راندند، مونا به فروش در خیابان اصلی زاغهٔ ساتولا در داکا روی آورد.

پژوهش من همچنین نشان داد که بسیاری از زنان با آزار جنسی شدید توسط مردان مواجه‌اند. اگر زنان در یک فضای خاص برای فروش کالا و یا غذا بچرخند، گاهی مردان با آن‌ها همچون «کارگر جنسی» رفتار می‌کنند. در نتیجه، اکثر زنان مشارکت‌کننده را که در خارج از زاغه کسب‌وکاری داشتند، برادران، همسایگان، شوهران یا فرزندان‌شان همراهی می‌کردند. برای مثال، زمانی که طاهره یک کسب‌وکار گل‌فروشی به راه انداخت، همسایهٔ اهل نواکهلی‌اش او را همراهی می‌کرد تا مانع آزار کلامی و جنسی وی توسط مردان دیگر شود. اغلب گفته می‌شود که اشتغال و درآمد زنان آن‌ها را توانمند می‌سازد؛ با این حال این برای فقیرترین زنان داکا که امنیت (جسمی) آن‌ها وابسته به همراهی یک مرد است، افسانه به نظر می‌رسد.

دولت بنگلادش به موفقیت خود در کسب رتبهٔ ۴۷ در بین ۱۴۴ کشور در «گزارش جهانی فاصلهٔ جنسیتی» سال ۲۰۱۷ می‌بالد. با این وجود، عمدهٔ تمرکز دولت بر بهبود زندگی و معیشت زنان فقیر روستایی بوده است و برای ارائهٔ آموزش درآمدزایی به زنان شهرهای کوچک و روستا گام‌هایی برداشته است. تا به امروز، دولت و سازمان‌های غیردولتی بر «منافع جنسیتی راهبردی» زنان تأکید داشته‌اند که برخاسته از بازشناسایی زنان از موقعیت فرودست‌شان نسبت به مردان است. دولت و سازمان‌های غیردولتی همچنین با ارائهٔ وام‌های کوچک جهت تأمین «منافع جنسیتی کاربردی» زنان تلاش داشته‌اند به مشارکت آن‌ها در کار یاری رسانند. «منافع جنسیتی کاربردی» به جای خلق هدفی بلندمدت مانند رهایی‌بخشی زنان، پاسخی است به احساس نیاز فوری درک‌شدهٔ زنان در بستری خاص و به نقش‌های از حیث اجتماعی پذیرفته‌شدهٔ آنان توجه دارد. هرچند، بهبود شرایط کاری زنان شهری و ارائه تسهیلات دیگر مانند مراکز مراقبت روزانه ضروری است، [اقداماتی] که ممکن است مشارکت نیروی کار زنان را امکان‌پذیر سازد. مهم‌تر اینکه دولت نخست باید برای تضمین امنیت جسمی زنان گام‌هایی بردارد و طرح‌هایی برای ایجاد شهری امن به اجرا درآورد. اگر دولت و سازمان‌های غیردولتی از تضمین امنیت جسمی زنان در فضاهای عمومی ناتوان باشند، همه تلاش‌هایشان، همه قوانین و مقرراتی که دولت تاکنون برای توانمندسازی زنان وضع کرده است، عاری از ثمرات معناداری خواهد بود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Lutfun Nahar Lata <l.lata@uq.edu.au>

> انترناسیونالیسم کارگری و گردش آزاد سرمایه

راکل وارلا، دانشگاه جدید لیسبون، پرتغال

عکس از نیک باستین / flickr.com.
برخی حقوق محفوظ است.

در تابستان ۲۰۱۶، شرکت چندملیتی آمریکایی دورا اتوموتیو - عرضه‌کنندهٔ جهانی قطعات وسایل نقلیهٔ موتوری که در چندین کشور فعال است - متعهّد شد برای شرکت‌های کرایسلر، آئودی و بی‌ام‌و قطعه تهیه کند. سفارش‌ها در حال افزایش بود و خطر این وجود داشت که اگر کارگران کار اضافی در آخر هفته برای رساندن سفارش‌ها را قبول نکنند، دورا مجبور به پرداخت جریمه‌های بالا شود. کارگران آلمانی در دورا پلتنبرگ تصمیم گرفتند که تنها در صورتی چنین کنند که دورا قراردادی جمعی با آی‌جی متال، اتحادیهٔ فلزکاران آلمان، را بپذیرد؛ محل تولید در خطر این بود که از آلمان به پرتغال و دیگر کشورها منتقل شود، و شمار کارکنان آن از هزار به هفتصد نفر کاهش یابد. مدیران دورا با شکل افراطی بازارشکنی (dumping) واکنش نشان دادند - آن‌ها از ۲۶۰ کارگر پرتغالی شرکت دورا کاره‌گدو خواستند در جولای ۲۰۱۶ برای کار به آلمان بیایند. ابتدا، فشاری محلّی مانع از این سفر شد: کارگران آلمانی تهدید کردند که کارخانه را تعطیل می‌کنند. اما در اکتبر ۲۰۱۶، پس از چندین دورِ مذاکره، حدود سیصد کارگر پرتغالی وارد آلمان شدند تا به مدت تقریباً دو ماه، در روزهای شنبه و یکشنبه، سفارش‌ها را آماده کنند.

کارگران بسیاری با اعتراض از پرتغالی‌ها استقبال کردند. اتحادیهٔ فلزکاران آلمان در این میان پرونده را به دادگاه کشانده بود. دادگاه حکمی بی‌سابقه داد: این فعالیت قانونی بود، زیرا دورای آلمان در طول هفته آلمانی و در آخر هفته پرتغالی بود! در مصاحبه‌ای، یک کارگر پرتغالی گفت که وقتی به آلمان رسیدند، فضا «متشنج» بود و کارگران محلّیْ ماشین‌آلات را به طور جزئی خراب کرده بودند.

> مهاجرت کاری، هستهٔ بازساختاردهی نیروی کار اروپا

در جامعه‌ای کالایی‌شده که در آن خودِ نیروی کار نیز یک کالاست، کارگران نه‌تنها درون یک بخش، بلکه همچنین در بازار کار ملّی و بین‌المللی با هم رقابت می‌کنند تا نیروی کارشان را بفروشند. مهاجرت کاری با عاملی عینی در ارتباط است؛ ارزش مزد و حق داشتن شغل. غیاب احزاب سیاسی قدرتمندی که منافع طبقهٔ کارگر بین‌المللی را نمایندگی کنند این مسئله را گرفتار دو گونه سیاست‌گذاری ناسیونالیستی کرده است: یکی جریان نژادپرستانه/ممنوعیت‌گرا (prohibitionist) (راست افراطی) و دیگری تشویق تحرّک آزاد نیروی کار (احزاب لیبرال، محافظه‌کار و سوسیال‌دموکرات) که گاهی شامل برخی حقوق اجتماعی نیز می‌شود (در مورد احزاب سوسیال‌دموکرات). امروز هیچ سیاست رادیکال انترناسیونالیستی‌ای با تأثیرگذاری واقعی بر این موضوع در جوامعِ اروپایی در کار نیست. سیاست‌های مهاجرتی دولت‌هایِ اروپایی عمدتاً واکنشی به الزامات مدیریت نیروی کار بوده‌اند، و نه اساساً واکنشی به ملاحظات بشردوستانه یا چندفرهنگی. بدون پیوندهای همبستگی مؤثر میان آن‌هایی بیش‌تر درآمد دارند به نفع آن‌هایی که کم‌تر درآمد دارند، نژادپرستی و بیگانه‌هراسی ریشه‌های اجتماعی خودش را برای رشد و نمو خواهد داشت.

جهانی‌شدن با کاهش مزدها در سطح جهان بین کارگران رقابت پدید آورده است، اما همچنین ممکن است شرایطی برای حالت متضاد آن نیز ایجاد کرده باشد: انترناسیونالیسم. اگر گروهی از کارگران در دورا

<<

کاره‌گدو بتوانند اعتصابی در آلمان راه بیندازند، کارگران بارانداز در سراسر اروپا می‌توانند با حداقل هزینه به نفع باراندازان در پرتغال اعتصاب کنند و به این ترتیب، به آنان کمک کنند که در نبرد خود پیروز شوند.

> پشتیبانی از اعتصابی در آن سوی مرزها

اتحادیهٔ بین‌المللی کارگران بارانداز (The International Dockers Union) که اکنون ۱۴۰هزار عضو دارد، بیست سال پیش در لیورپول انگلیس تأسیس شد. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۵، پانصد کارگر بارانداز با قرارداد دائمی از لیورپول حاضر نشدند با ورودشان به محل کار، اعتصابی را که پنجاه کارگر موقتی راه انداخته بود بشکنند. شرکت باربری و بندر مرسی (Mersey Docks and Harbour Company) همهٔ آن‌ها را اخراج کردند و به این ترتیب، در فاصلهٔ ۱۹۹۵ و ۱۹۹۸ جنجالی به راه افتاد که دامنهٔ جهانی پیدا کرد.

نزاع لیورپول را می‌توان نخستین حرکت انترناسیونالیستی کارگران علیه نولیبرالیسم در اروپا دانست - و چنین پیکارهایی نادر بوده‌اند. این نزاع همچنین تضادی بود که کارگران موقتی و منعطف را با کارگران تحت حمایت، در پیکاری مشترک متحد می‌کرد، از طریق کنشی جمعی که بسیج‌کنندهٔ همبستگی فعال بین دو گروه بود . همین استراتژی و اصل به این واقعیت انجامید که در سال ۲۰۱۳، فهرستی به رهبری آنتونیو ماریانو، کارگر بارانداز پرتغالی که فعال‌تر از همه در جنبش حمایت از لیورپول مشارکت کرده بود، انتخابات رهبری اتحادیه در لیسبون را بُرد سرشت‌نمای اتحادیهٔ بین‌المللی باراندازان از ابتدا ژست‌های اصیل همبستگی بین‌المللی بوده است که به واسطهٔ اعتصاب‌های همبستهٔ فعال بین‌المللی یا منطقه‌ای و استراتژی‌های مشترک در نشست‌ها و همچنین مجامع محلّی و جهانی، از بگومگوهای دیپلماتیکِ بیش از حد رایج در سایر کنفدراسیون‌ها، پا فراتر می‌گذارد.

در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶، اتحادیه مجموعه‌ای از اعتصاب‌ها و پیکارها را راه انداخت که به تضمین استخدام کارگران سابقاً موقت در بندر لیسبون انجامید، آن هم برخلاف قانونی که مقاطعه‌کاری بنادر را به درخواست ترویکا (Troika گروه تصمیم‌گیری متشکل از کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول) در طول بحران مالی پرتغال آزاد کرده بود.

در یکم آگوست ۲۰۱۲، حکومت پرتغال قانون کار جدیدی تصویب کرد که قرارداد کاری جمعی را باطل شمرد و این موارد را جایگزین کرد: پیشنهادی برای روابط صنعتی جدید؛ پایان محدودیت استخدام کارگران کوتاه‌کار (casual workers)؛ لغو ماهرترین رده‌های کارگران؛ افزایش ساعات کاری و کاهش نرخ مزد از ۱۷۰۰ یورو به حدود ۵۵۰ یورو؛ و اخراج کارگران. رهبری اتحادیه با استراتژی روشنی پاسخ داد: آن‌ها از طریق صندوق اعتصاب کارگران ثابت، به کارگران موقتی اخراجی را کمک مالی کردند و کوشیدند شورای بین‌المللی کارگران بارانداز (International Dockworkers Council) را متقاعد کنند که در فوریهٔ ۲۰۱۴ اعتصابی سراسری در اروپا راه بیندازد.

در چهارم فوریهٔ ۲۰۱۴، به ابتکار شورای بین‌المللی کارگران بارانداز، مجامعی در چندین بندر اروپا برگزار شد تا به همهٔ کارگران راجع به آنچه در لیسبون اتفاق افتاده بود اطلاع داده شود. طی این مجامع، کارگران کارشان را در همهٔ بنادر متوقف کردند تا همبستگی خود را نشان دهند. اعتصاب دوساعته با پیروزی‌ای برای کارگران بارانداز در بندر لیسبون به پایان رسید - وعدهٔ این‌که ۴۷ کارگر موقت دوباره به کار برمی‌گردند، برخی با شرایطی بهتر از گذشته. این اعتصاب متکّی بر همبستگی بین‌المللی و اعتصاب رایان‌ایر در سراسر اروپا در ژوئن ۲۰۱۸، تا آن‌جایی که ما اطلاع داریم، تنها اعتصاب‌های بین‌المللی بودند که پس از بحران ۲۰۰۸ همبستگی در سطح اروپا را به نمایش می‌گذاشتند. در موارد دیگر، رویکردهای ناسیونالیستی اتحادیه‌ها در کشورهایشان غالب بود.

به نظر من، نکتهٔ تعیین‌کننده در شکست کارگران در دورا و موفقیت کارگران بارانداز لیسبون تکوین اتحادیه‌های کارگری و رهبری سیاسی و اتحادیه‌ای آنان است. اما این نتیجه‌گیری خود به خود چیزی را توضیح نمی‌دهد. پرسش این‌جاست: چه شرایط تاریخی‌ای در یک نقطه به برنامه‌ای انترناسیونالیستی و در نقطه‌ای دیگر به ایدئولوژی‌ای ناسیونالیستی انجامیده است؟ برای پاسخ به این سوال، نیاز به تحلیل مورد به مورد هر عامل خاص داریم.

> همبستگی: فراتر از کلمات

جهانی‌شدن یک الگوی تولید جهان‌گستر خلق کرده است - ما هیچ‌وقت این‌قدر به یکدیگر وابسته نبوده‌ایم. در قرن نوزدهم، اگر کارخانه‌ای اعتصاب می‌کرد و رییس می‌خواست اعتصاب را متوقف کند، به پلیس خودش و برخی مزدوران محلّی پول می‌داد. اما در قرن نوزدهم فقط سرکوب محلّی نبود؛ تولید روزانه هم محلّی بود: مواد خام، کارگران، قطعات، حفظ و نگهداری، همه درون کارخانه یا همان نزدیکی اتفاق می‌افتاد. اوضاع دیگر از این قرار نیست. یک حمل‌کنندهٔ کانتینر ممکن است در کرهٔ جنوبی با فولاد اسپانیا، موتورهای فنلاندی‌الاصل، جوهرهای تولیدشده در آلمان و با طراحی دانشگاه‌های آمریکایی تولید شده باشد.

کارگران بارانداز در آن زمان دریافتند که وضعیت مخاطره‌آمیز کارگران کوتاه‌کار جوان بمب ساعتی کوتاه‌مدتی برای خودشان خواهد بود و از قدرت آنان آگاه شدند. به دلیل این‌که جوامع پیچیده با الگویی زنجیره‌ای کار می‌کنند، متوقف‌کردن این زنجیره برای زمانی مشخص کل تولید را با هزینه‌ای بالا مسدود می‌کند. بنابراین، ممکن است کل کشور از کار بایستد و کل تولید با سر به زمین بخورد. تنها کارگران حمل و نقل نیستند که چنین قدرت بالقوه‌ای دارند. همین نکته در مورد پزشکان، معلمان، مأموران اداری و دادرس‌ها هم صادق است.

قلمروهای فزاینده برای خودتعیّن‌بخشی کارگران در سراسر جهان ارتباطی نیز با به رسمیت شناختن ضرورت‌ها و امکان‌های متفاوت درون «جنبش اجتماعی به عنوان یک کل» دارد. تحلیل پویش انباشت سرمایه‌داری و استفادهٔ استراتژیک از مرزها در بازار جهانی باید ما را به روش‌شناسی‌ای حقیقتاً انترناسیونالیستی برساند.این چشم‌انداز انترناسیونالیستی باید بر مبنای سازماندهی کار، مستقل از سرمایه، ساخته شود. *Verba non sufficiunt ubi opus est factum*. کلمات کافی نیستند؛ کنش‌های انضمامی باید به دنبال کلمات بیایند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Raquel Varela <raquel_cardeira_varela@yahoo.co.uk>

> مواجهۀ پرتغال
با راست افراطی

الیزیو استانکی، دانشگاه کویمبرای پرتغال و عضو کمیتۀ پژوهشی طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

تظاهرات در دوران تروئیکا در لیسبون، ۲۰۱۲. عکس از الیزیو استانکی.

کاس مود در کتاب خود در باب *افراط‌گرایی و دموکراسی در اروپا* استدلال می‌کند که مبارزۀ اصلی احزاب پوپولیستی راست‌گرای رادیکال، برجسته‌تر ساختن مسائل «آن‌ها» از قبیل فساد، مهاجرت و امنیت است. پوپولیسم راستِ افراطی با انکار وجود منافع متمایز در یک جمعیت و با تحمیل یک مفهوم یکپارچه و ذات‌باورانه از «مردم» در برابر «نخبگان» فاسد به دیدگاهی مانوی و قطبی از فرهنگ سیاسی ختم می‌شود. این گروه همچنین با سرزنش نخبگان سیاسی برای متوقف نکردن «تهدیدات» خارجی که «دیگری» «بیگانگان»، «سیاهان»، «کولی‌ها» یا «مهاجران» نماد آنند، رأی‌دهندگان را علیه نخبگان سیاسی بسیج می‌کند. در بستر کاهش نیروی کار صنعتی، تجربۀ بخش‌هایی از طبقۀ کارگر از بی‌توجهی که دیگر قادر به کسب منافع اقتصادی متمایز نیست ممکن است باعث ظهور فردیت‌های خشمگین شود. همانطور که کلاوس دوره (۲۰۱۹) اشاره کرده این تجربۀ مختص طبقه ممکن است به شکل «مواد لازم برای تشکیل بلوک جناح راست پوپولیستی» درآید.

با این‌که هیچ حزب یا جنبش فاشیستی‌ای در پرتغال فعال نبوده است و به همین دلیل تا کنون یک مورد نادر در اروپا در نظر گرفته می‌شد، این واقعیت ممکن است در حال تغییر باشد. من به سه بعد مهم جامعه‌شناختی اشاره می‌کنم که ممکن است تبیین‌گر ماهیت این تغییر باشند: پیشینۀ یک دیکتاتوری دیرپای؛ انقلاب دموکراتیک افراطی‌شده در آوریل ۱۹۷۴ و بازسازی چهارچوب طبقاتی در کنار تداوم نابرابری‌های اجتماعی که در پی آن انقلاب آمد.

> زمینۀ تاریخی

رژیم محافظه‌کار انتگرالیست (integralist) «استادو نوو» (Estado Novo) که به طور رسمی در سال ۱۹۳۳ تأسیس شد ولی پیدایش آن به کودتای نظامی سال ۱۹۲۶ برمی‌گردد، جنبش طبقۀ کارگری برخاسته از تودۀ مردم را هدف اصلی حمله‌های خود قرار داد؛ جنبشی که با سقوط نظام سلطنتی در سال ۱۹۱۰ به راه افتاده بود. نظرات اخلاق‌گرای سالازار، با حمایت کلیسای کاتولیک که به دنبال انتقام حملۀ جمهوری‌خواهان، سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها به امتیازات پیشین خود در سراسر دهۀ ۱۹۲۰ بود، کشور را از حیث فرهنگی، اقتصادی و صنعتی واپس‌گرا نگاه داشت و به خصوص طبقات مردمی را تنبیه کرد و مخالفان را برای بیش از چهار دهه آزار و اذیت، بازداشت و شکنجه کرد. هرچند، با وجود دستگاه سرکوب و سانسور، در اوایل دهۀ هفتاد میلادی و عمدتاً تحت تأثیر حزب کمونیست پرتغال و برخی از بخش‌های پیشرو مرتبط با کلیسا، چند اعتصاب کارگری ظهور کرده و ساختارهای اتحادیه‌ای مخفی تحکیم شدند. جنگ استعماری در آفریقا و اعتراضات دانشجویی در لیسبون، کویمبرا و پورتو در دهۀ ۱۹۶۰ میلادی متأثر از بادهایی که از خارج

<<

می‌وزید، نارضایتی را (به خصوص در میان جوانان، اولین قربانیان جنگ) افزایش داد که به گسترش جرقهٔ امید برای [تحقق] دموکراسی در کشور کمک کرد.

کودتای نظامی ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ توسط گروهی از فرماندهان که از ادامه جنگ امتناع ورزیدند و برای کشوری دموکراتیک و پیشرفته‌تر مبارزه کردند سرنوشت‌ساز بود؛ اما مرحلهٔ بعد بسیج مردمی (اعتصاب‌ها و اشغال‌ها، مباحثات ایدئولوژیک و شکاف‌های عمیق سیاسی) بود که به «مدرسهٔ» بزرگ برای دموکراسی بدل شد. البته این مدرسهٔ آرایش مدنی و دموکراتیک پر از تضاد، اوهام و درگیری‌های علنی بود که در آن «سوسیالیسم» در کانون مناقشه و رد «فاشیسم» عامل اصلی وحدت‌بخش بود. اتحاد ضدفاشیستی مانع نفرت ساختاری میان کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نشد؛ نفرتی که تا سال ۲۰۱۵ به طول انجامید و تنها با ظهور اتحادی با عنوان گرینگونسا (*geringonça*؛ ابتکار) پایان یافت.

فرسایش تدریجی دموکراسی

پرتغال با پیشینهٔ ۴۶ سال دموکراسی و ۳۵ سال عضویت در اتحادیهٔ اروپا (از سال ۱۹۸۶)، پیشرفت اجتماعی و نهادی قابل‌توجهی نشان داده است. در میدان سیاست، دولت‌ها همواره مورد حمایت اکثریت پارلمانی بوده‌اند که بین جناح راست میانه (حزب سوسیال دموکرات و حزب خلق) و چپ میانه (حزب سوسیالیست) چرخ می‌خورد؛ مرکز اجتماعی و دموکراتیک (الهام‌گرفته از دموکراسی مسیحی) اساساً نمایندهٔ جناح راست پارلمان است. تجلی انتخاباتی این حزب در سال ۱۹۷۶ به ۱۶ درصد رسید (با رهبری بنیان‌گذار حزب، فریتاس دو آمارال میانه‌رو، که در سال‌های پایانی عمرش به حزب سوسیالیست نزدیک شد)، اما در حال از دست دادن وزن خود بوده و امروزه به ۴/۲۵ درصد رسیده است.

رادیکال‌ترین گفتمان عطف به کردارهای سالازاریستی (salazarism) و بیگانه‌هراسانه تا همین اواخر به گروه‌هایی بسیار کوچک محدود می‌شد: حزب نوسازی ملی که در سال ۲۰۰۰ (با ادغام گروه‌های افراطی کوچک) تأسیس شد، هیچ‌گاه بیش از ۰/۲ درصد را به خود اختصاص نداد و حتی به اتهام خشونت، بیگانه‌هراسی و حمل غیرقانونی سلاح به دادگاه کشانده شد؛ و حزب نظم نوین اجتماعی که در سال ۲۰۱۴ تأسیس شد و تحت رهبری ماریو ماچادو منتقد حزب نوسازی ملّی بود که در گذشته به جرم خشونت بیگانه‌هراسانه محکوم شده بود. در ماه اوت سال ۲۰۱۹، در جلسه‌ای که پیش از برگزاری «بزرگ‌ترین رویداد ملّی‌گرا در پرتغال» خوانده می‌شد [تنها] چند ده نفر از جمله نمایندگانی از احزاب نئوفاشیست اروپا گرد هم آمدند. این جلسه موجب راهپیمایی اعتراضی شد که در آن صدها کنشگر جلوی درهای هتل محل برگزاری جلسه حاضر شدند.

همانطور که می‌دانیم، برنامه‌های سیاسی اتحادیه اروپا علی‌رغم تأثیرات مثبت‌شان در پرتغال، به تدریج تسلیم یک جهت‌گیری کلی‌تر به سوی سرمایه‌داری نئولیبرال و اتّحاد پولی شده است. این امر اختلالات عظیمی را در اقتصاد کشور رقم زده است. نابرابری‌های اجتماعی در نتیجهٔ بحران اخیر افزایش یافته و همراه با آن بی‌ثبات‌کاری، فقر و تداوم رکود عمومی دستمزد (متوسط حقوق در سال ۲۰۱۸ هم‌سطح سال ۲۰۰۸ بود) تشدید شده است. همزمان با کاهش انتظارات طبقهٔ متوسط و بخش‌های بزرگی از نیروی کار، سرخوردگی و غیظ خاموش جامعهٔ پرتغال را فراگرفت و به تدریج از کنش سیاسی و پیوندهای سیاسی منفصل گشت. این را می‌توان در سطوح رو به فزونیِ امتناع از مشارکت در انتخابات پارلمانی مشاهده کرد: از ۳/۸ درصد در سال ۱۹۷۶ به ۴/۵۱ درصد در سال ۲۰۱۹. ناامنی، آسیب‌پذیری و ترس میل به تکریم قدرت اجتماعی و رهبران فرصت‌طلب را در پی داشت که بارورترین زمین برای شکوفایی پوپولیسم جناح راستی است.

تهدید پوپولیستی

بنابراین زندگی دموکراتیک پرتغال مصون از روایت پوپولیستی نیست. پوشش رسانه‌ای سیاست، روزنامه‌نگاری جنجالی زرد و محبوبیت فزایندهٔ چهره‌های تلویزیونی (به طور مثال، برخی به دلیل حضور نظام‌مندشان در برنامه‌های سرگرمی و بحث‌های فوتبالی) تا اینجا هم برای برخی از این قهرمانان مزایای سیاسی داشته است. رئیس‌جمهور مارسلو ربلو دی سوسا مثال خوبی از این دست است؛ او بیش از ده سال یک برنامهٔ تلویزیونی هفتگی داشت و محبوبیت گسترده‌ای در سراسر کشور کسب کرد. یکی از جنجالی‌ترین قهرمانان پوپولیسم راست‌گرای افراطیِ امروز، آندره ونتورا (عضو سابق حزب سوسیال دموکرات، وابسته به لیبرال‌های پارلمان اروپا) دقیقاً از قلب طیف سیاسی هژمونیک برآمده است. ونتورا وقتی مورد توجه قرار گرفت که در مقام کاندیدای این حزب برای شهرداری حومهٔ لیسبون، پیشنهاد استفاده از خشونت پلیس برای مقابله با جماعت روما را مطرح کرد و حتی وعدهٔ عقیم‌سازی زنان روما را داد و مدعایش این بود که این جماعت اساساً خشن است، حیاتش بسته به فعالیت‌های غیرقانونی است و به خرج منابع عمومی از سیاست‌های اجتماعی منتفع می‌شود. پس از آن حزب سوسیال دموکرات را ترک کرد و در آخرین انتخابات حزب جدیدی به نام «چگا» (Chega؛ به معنای «کافی» که در سال ۲۰۱۹ قانونی شد) تأسیس کرد که در رقابت‌های پارلمان شرکت کرد؛ او با کسب ۳/۱ درصد از آراء، به عنوان نماینده منفرد انتخاب شد. حزب ونتورا همچنین بر روی حمایت کادر و ایدئولوگ‌های قدیمی حساب می‌کند که به خاطر ارتباطشان با نیروهای نئوفاشیست خشن و گروه‌های دلتنگ سالازار شهره‌اند.

گفتمان ملّی‌گرایانه، بیگانه‌هراسانه و ضدمهاجرتی، رادیکالی شده و زبان اخلاق‌گرا و رادیکال علیه دولت بارها قوانین دموکراتیک و منزلت پارلمان را خدشه‌دار کرده است. «چگا» مروج جنگ‌های چریکی کلامی و اتخاذ موضع قربانی‌شدن دائمی در برابر نخبگان سیاسی است. علاوه بر افزایش پوشش رسانه‌ای که به دلیل حضورش در پارلمان امکان‌پذیر شده، آخرین نظرسنجی‌ها در حال حاضر نشان‌دهندهٔ قصد رأی‌دهی ۶ درصدی است (نظرسنجی جامعهٔ ارتباطاتی مستقل/اکسپرسو، ۱۴ فوریه ۲۰۲۰). در واقع علائم نگران‌کننده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد پرتغال از حیث حضور احزاب نئوفاشیستی دیگر نباید یک استثنا قلمداد شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Elísio Estanque <elisio.estanque@gmail.com>